بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین و علی آله الطاهرین و صحابه المکرمین اما بعد هزاران هزار عجز و انکسار بجناب خالق اللیل و النهار برازنده عروس نوبهار چونکه ما بندگان گناهگار و مجرمان تیره کار جز مایه گرد معصیت شعار نداریم و بجز کالای تهی دستی بدست نیست لهذا ای کریم الاکرمین غفور المذنبین که پادشاه حقیقی تو یی و بازگشت نشیب و فراز بتو از ثنای کبریائی تو عقل جمله انبیا و اولیا سر بر خاک عجز و نیاز و از صفات کمالات تو جمله خلق و کائنات مقصر امید و از بخشش کمال تو و شفاعت انبیا و رسل علیهم السلام و اصفیا زود الکرام شده این چند ابیات از سوز دل بحضرت ذو الجلال تو عرض نمائیم

مناجات بجناب قاضی الحاجات

بفضل و لطف رحمانی نگاهم دار یا الله
هوای نفس و شیطانی ز من بردار یا الله

منم حیرانم او حیران تو کی فریاد رس جهان
چنین تنها دل ویران فرو مگذار یا الله

نه با دنیا بود کارم نه عقبی را خریدارم
تمنائی نمیدارم بجز دیدار یا الله

بدرگاه تو می نالم جبین بر خاک می مالم
کرم فرما درین عالم بدین بیکار یا الله

تو سلطانی تو رحمانی تو منانی تو سبحانی
هوای حرص نفسانی ز من بردار یا الله

تو بی همتا گشته غربت شد و وارد درم ز حلما
دل غمگین دران حالت فرو مگذار یا الله

الهی مسعود کے تو معبودی و موجودی
بهر حالت تو موجودی بدیده دار یا الله

دو دیدم در پی شیطان فتادم در چہ عصیان	ازین زندان پر خذلان برونم آر یا الله
خداوندا گنہگارم بالطافت طمع دارم	ز چشم خود گہر بارم بحال زار یا الله
تو ستاری و غفاری تو محبوبی و دلداری	درین افلاس و ناداری منم ناچار یا الله
بفضل خویش یزدانی سعید را تو گردانی	بزیر ظل رحمانی نگاهم دار یا الله

در ذکر نعت سید المرسلین خاتم النبیین محبوب رب العالمین جناب حبیب طٰہٰ و یٰسٓ صلی الله علیه و آله وسلم

بعد ثنای کبریا گوناگون اتحاف تحیات زاکیات صلوٰة طیبات بر گلبن نبوة و رسالت گلشن فتوت و بسالت اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال صدر آرای انجمن نعوت کمال مظہر فیوضات الٰہی مصدر کمالات نامتناہی صاحب قاب قوسین خداوند کونین سلطان الثقلین سلیمان خلق نشین بی نشان افضل الانبیاء برہان الاصفیاء مظہر عز و کمال شاہد ذو الجلال ناطق کلام الٰہی واقف اسرار نامتناہی مطلوب مظہر الوہیت مقصود لولاک لما اظہرت الربوبیت حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله وسلم

نظم

یا محمد صاحب خلق عظیم	معدن اکرام و الطاف عمیم
یا محمد سرور عالی جناب	وی شفیع اکبر یوم الحساب
یا محمد پیشوای انبیاء	رہنمای اتقیا و اولیاء
یا محمد میر بستان ہدیٰ	نو گل خندان باغ ارتضا
یا محمد مہر اوج مکرمت	اختر پر نور برج سلطنت
یا محمد بحر علم من لدن	در زمانہ کاشف اسرار کن
یا محمد مطلع انوار غیب	دافع ظلمات وہم و شک و ریب
یا محمد ہادی دنیا و دین	ابر رحمت رحمة للعالمین
یا محمد صیقل مرآت دل	دافع گرد و غبار از آب و گل
یا محمد روی تو بدر منیر	زلف عنبر بوی تو مشک و عبیر

یا محمد منبع جود و عطا
نور بخش سینهٔ اہل صفا

یا محمد قاب قوسین مقام
در گروہ انبیا ہستی امام

یا محمد چشمهٔ آب حیات
نور تو روشن جہان شش جہات

یا محمد بیکسان را دستگیر
مقتدای ہر فقیر و ہر امیر

یا محمد سرور ہر دو جہان
ہادی دین رہنمای گمرہان

یا محمد چارهٔ بیچارگان
داروی دردِ ہمہ درماندگان

نام تو روشن بعالم کو بکو
فیض تو جاریست در ہر چارسو

ذات پاکت دردمندان را دوا
بہر ہر بیمار داروی شفا

نورِ ذاتت جلوه گر در سینه ام
روشن از حسنِ رخت آئینه ام

ذکرت ای محبوب حق ایمان من
وردِ عشقت ہر زمان درمان من

نام تو بر ہر زبان وردِ زبان
در دلِ اہل دل عشقت عیان

بس توئی محبوب یا مطلوب ما
در جہان مقصود یا مرغوب ما

کارسازِ ما توئی ای کارساز
بادشاہِ دو جہان کمینہ نواز

ای خبر گیرِ گروہِ مذنبین
پیشوای مؤمنین و متقین

دردمندم ای طبیب انس و جان
رنج ما دریاب از نبضِ تپان

واقفِ حالم توئی در جملہ حال
دور کن از دل غم و رنج و ملال

ہست داروی دوا دیدار تو
تو طبیبی و منم بیمار تو

دیده ام گریان است در دردِ فراق
سینه ام بریان بسوزِ اشتیاق

یا رسول اللہ توئی فریادرس
من ندارم در دو عالم جز تو کس

بیکسان را کس توئی در دو جہان
رحم کن بر ما بحقِ خواجگان

یک نظر سوی منِ بیچاره کن
غمگساری بی دلِ غمخواره کن

اگرچه ضائع گشت عمرم در گناه	توبه کردم عذر من از حق بخواه
روز و شب بنشسته در حسرت سعید	تا نباشد از حضور تو بعید
ای بلند آوازهٔ تو در جهان	سرور دین افتخار لامکان
یک نظر کن بر من مسکین سعید	نیست ما را جز تو کس دیگر شدید

در مدح عارف ربانی محبوب سبحانی سراج الکاملین برهان الواصلین حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین

آن مجمع جود و سخا و آن مخزن علم و حیا	و آن معدن صبر و رضا یعنی شمس العلا
آن ماه دنیا شمس دین محبوب رب العالمین	آن بلبل باغ یقین و آن محرم راز خدا
آن شمس دین شمس خرد مقبول درگاه صمد	آن واقف سر احد داننده علم هدا
آن خواجه دور زمان مقبول شد در دو جهان	و آن کاشف سر نهان و آن صاحب صدق و صفا
آن مقتدای عارفان مطبوع خاص سالکان	مشکل کشای عاشقان و آن ماه نور انبیا
آن پیشوای مؤمنان و آن رهنمای گمرهان	شد جلوه فیضش عیان در عرصهٔ ارض و سما
و آن عالم علم الیقین و آن شاهد عین الیقین	و آن محرم حق الیقین و آن کاشف سر خفا
سر جلال احمدی فیض کمال سرمدی	شد از جبینش منجلی نور جلال کبریا
آن رهنمای هر دو جهان و آن سرور کون و مکان	و آن واقف سر نهان و آن مطلع نور الهدا
ای مظهر انوار حق و ای مخزن اسرار حق	وی کاشف استار حق در بزم خلا و در ملا
ای قبله کونین ما و ای کعبه دارین ما	ای سید ثقلین ما کن بر من مسکین عطا
ای خواجه روی زمین آخر بده روشن نگین	ای پیشوا ای مؤمنین و افتخار اولیا
ای پیشوای مقبلان و رهنمای سالکان	ای دائی دور زمان در ابتدا و انتها
ای دین پناه و دنیا پناه مشفق کرم فرمای ما	ملجای ما مأوای ما ای مرشد و پیر ما
هستم سعید ناتوان در درد عشقت نیم جان	از نفس شیطان و دامان ای مأمن اهل بلا

نوع دیگر

ناعم تامی آن چه شمس الدین عیان شد برملا
شه وجود آن شه دین مظهر نور خدا
شمس دنیا شمس دین شمس جهان شمس زمان
قطب عالم قطب دین قطب زمان قطب جهان
هادی راه شریعت مصدر انوار حق
آن جناب پیر اعظم بادشاه دو جهان
زیر فرمانش همه اقلیم دنیا سر بسر
پیر اکرم آنجناب شاه سلیمان زمان
دستگیر عاجزان شاه سلیمان متقی
غنچه باغ سلیمان خواجه دور زمان
ای شه شمس العلا مشکل کشا بهر خدا
کن مدد در دین و دنیا یا شه عالیجناب
یا جناب قطب عالم پیر شمس الدین ولی
در خیال من نمی آید تمنا نی دگر
شمس دین یا شمس دین ورد زبانم دایما

جلوه گر شد جا بجا یی خورشید نور ابتدا
اهل وصلت اهل دل اهل صفا اهل هدا
شد منور از وجودش هر وجود اصفیا
اهل علم و اهل حلم و اهل دین اهل وفا
زبده اهل طریقت پیشوای اتقیا
حجت اهل حقیقت عارف سر خدا
حکم جاری گشت بر آفاق زین آن شها
داد تاج فقر و تخت سر بر سر آن ماه لقا
هم مشتهر شد در جهان آن مطلع نور الهدا
کاشف سر دقایق عالم علم هدا
کن مدد بر حال زارم بی سر و پا بی نوا
نیست ما را جز تو کس فریاد رس ای پیر ما
دستگیری کن مرا ای دستگیر اولیا
جز امید فضل تو هم نیست ما را التجا
کن مدد یا شاه شاهان بر سعید بی نوا

نظم در عقیده این فقیر حقیر

گر زبان کار هم خدا را بنده ام
پنجتن را من شفیع خود کنم
از غلامان حسین و حسنیم
من غلام اهل بیت پنجتن تحم

از دل و جان مصطفی را بنده ام
چار یار با صفا را بنده ام
فاطمه خیر النسا را بنده ام
خادمان مصطفی را بنده ام

دوازده صاحب امامیم رهنما / هم شهید کربلا را بنده ام
چار مذهب نیز دانم معتقد / مذهب یک حنفیا را بنده ام
خاک پابوس غوث محی الدین منم / واصلان حق نما را بنده ام
خاک درگاه معین الدین منم / شیخ قطب الدین قطب حنفیا را بنده ام
خادم شاه فرید الدین منم / هم نظام الدین نظام اتقیا را بنده ام
من سگ شاه سلیمان تونسیم / شاه شمس الدین شمس اولیا را بنده ام
من سعید خادمان چشتیم / انبیا و اولیا را بنده ام

اما بعد میگوید اضعف عباد الوحید سید محمد سعید بن سید حیدر شاه حسینی زنجانی حنفی
چشتی بهر تهومی جعل الله اصوله وفرعه المحشورین فی زمرة خدام الرسول علیه السلام
که از سخنان اسرار امر الهی و از زر فوائد ناشناهی که از زبان دربار و لسان گوهر نثار بدر
الشریعة شمس الحقیقة ملک المشایخ سلطان الطریقت برهان الحقیقت امام العارفین
سند الموحدین حضرت خواجه شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه و عن اسلافه
و اخلافه آنچه بسمع رسید بتوفیق حق سبحانه جمع کرده شد چون عاشق را زین کلام که مظهر صفات
متکلم است جمال و کمال معشوق معنوی جلوه می نماید لهذا نامش مرآت العاشقین
کرده شد والله المستعان و علیه التکلان ۱۲ التماس از ناظرین با انصاف اینکه
چون بمطالع این ملفوظات خوش وقت گردند این بنده را بدعای خیر یاد فرمایند و بعین
عاطفت و صلاح ببینند زیرا که نه بر شاعری و انشا پردازی دعوی کنم و نه بر علم و فضل خود
غره ام محض این چند سخنان بباعث محبت خواجه خواجگان حضرت مولانا و مرشدنا
شیخ شمس الحق والدین تحریر نمودم پس کلام عشق آمیز را بقواعد تعلق نیست چنانچه
حضرت خواجه معین الدین اجمیری رحمه میفرماید بیت عشق را با نحو کی کار [illegible]
[illegible] ∴ این سخن بر سجده می خانه می باید نوشت ∴ اگر سهوی یا خطایی بینند

بقلم اصلاح مزین فرمایند بموجب فحوای حدیث شریف که در مشکوة المصابیح آمده
اول من نسی آدم فنسی ذریته اگرچه کلام بشر از سهو و خطا مبرا نیست لیکن هرکه
بنظر اصلاح بیند عیبش هنر بنظر می آید ٭ و خارش گل یاسمین نماید - چنانچه
شیخ سعدی علیه الرحمه میفرماید شعر اگر بچشم ارادت نگه کنی بردیو ٭ فرشته ات بنماید بچشم کروبی
نظم شنیدم که در روز امید و بیم ٭ بدان را بنیکان ببخشد کریم ٭ تو نیز ار بدی بینی
اندر سخن ٭ بخلق جهان آفرین کار کن ٭ و بحکم حدیث شریف تخلقوا باخلاق الله
عمل باید کرد بدان ای عزیز در جمع کردن این ملفوظات چند باعث گردید یکی
اول آنکه تا ازان جناب شده آب یادگاری بماند هرکه خواند سعادت یابد و فقیرا
بدعا خیر یاد آرد و در روز جزا باعث رهائی و رستگاری باشد باعث دوم که سخن ان
حضرت بهترین سخنهاست از چند وجه اول آنکه مطابق قرآن و حدیث ست دوم
دنیا را از دل مرید فراموش کند و آخرت را یاد آرد سوم دوستی حق سبحانه و تعالی
در دل مرید پیدا آید چهارم چون مرید این سخن بشنود زاد راه بی پایان اندوزد پنجم
سالکان را راه نماید و عارفان را عرفان بخشد ششم اگر مرید ضعیف بود قوی همت گردد
و طلبش زیاده شود هفتم آنکه برای تزکیه نفس و تصفیه قلب نهایت مفید ست پس نوشتن
اینچنین سخنان از واجبات دانستم باعث سوم که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله وسلم میفرماید عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة چونکه ذکر صالحین باعث نزول
رحمت حق تعالی ست پس این سخنان ایشان وسیله نزول رحمت دانستم باعث
چهارم که محبت پیر روشن ضمیر در جانم موج میزد و همه وقت فرحت دل جان من از
سخنان ایشان بود مع آنکه المرء مع من احب پس حسب سعی خویش سخنان ایشان
که فرحت دل و جان من بود جمع نمودم باعث پنجم که حضرت رسول علیه السلام میفرماید
من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل الذکر بیت چون نبودی در حضور

اولیا ٭ در حقیقت گشته دور از خدا ٭ یعنی چونکه صحبت مردان اهل عرفان منزله
همنشینی حق تعالی ست پس موجب حصول سعادت صحبت آن ذات نوشتن این
ملفوظات را مقصود عظیم دانستم زیراکه فکر در ملفوظات اهل ذکر در تصوف و
حقیقت عین صحبت معنوی ست ثانیها باعث ششم که صاحب قول جمیل
فرموده اذا غاب عنه الشیخ تخیل صورته تعظیما تفید صورته کما تفید صحبته پس
جهت حصول سعادت تصور آن ذات فکر و خیال خود را در سخنان ایشان مشغول
گردانیم تا خیال بسوی اغیار راه نیابد مولوی معنوی فرموده ای برادر تو
همین اندیشه ٭ ما بقی تو استخوان و ریشه ٭ گر گل ست اندیشه تو گلشنی ٭ ور بود
خاری تو هیمه گلخنی ٭ باعث هفتم که چون سخنان صدق ترجمان آن جامع الصفات
وسیله نجات ست و بیشتر از بیان آن بسبب دوری و مهجوری بهره یاب نمی گردند لهذا
بعض سخنان که از خدمت صحبت ایشان باستماع آمده اند ارقام نمودم تا همه حال
همه را نافع باشند باعث هشتم که مولانا مولوی جامی علیه الرحمت میفرماید بیت
نه تنها عشق از دیدار خیزد ٭ بسا کین دولت از گفتار خیزد ٭ در آید جلوه حسن از ره
گوش ٭ ز جان آرام برباید ز دل هوش ٭ پس چون که تجلیات عشق حقیقی موقوف
بود بشنیدن حکایات محبت انگیز لهذا شنیدن و نوشتن ملفوظات آن والا
صفات وسیله عشق حقیقی دانستم باعث نهم خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله علیه
فرموده که چون مرید سخنان پیر خود بشنود و در قلم در آورد بعده بهر حرفی که می نویسد
ثواب طاعت هزار ساله در اعمال نامه او ثبت میفرمایند و بعد از مردن جای او در
بهشت باشد و هم سلطان المشایخ خواجه نظام الدین رحمة الله علیه فرموده که از حضرت
مولانا شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز شنیده ام هر مرید که سخنان از زبان
پیر خود بگوش هوش بشنود و آنرا بنویسد او را برکات و حسنات بیش ازین متعلقات

ارزانی فرماید برین امید بنوشتن ملفوظات پیر دستگیر خود مشغول شدم باعث
و بهم آنکه در روز قیامت بطفیل این سخنان از مریدان خود شمرده این خاکسار گناهگار
را شفاعت خود در آرند چون اصحاب کهف بملازمت خود نگهدارند خداوندا سگی
چند قدمی دوستان تو بود و او را بسبب دوستی دوستان خود در زمرهٔ آدمیان شمردی
و در بهشت خواهی آورد این خاکسار اگرچه بدعوی دوستی دوستان تو بکمال نرسیده
اما بطفیل خواجگان کبار و اولیای نامدار ازین کرامت محجوب مگردان و از نظر رحمت خاص
که با ایشان میسر بود مرا محروم مکن این سخنان را وسیلهٔ غفران من و اخوان من بگردان آمین

یا رب العالمین باعث شوق زیارت خواجه شمس الحق والدین گذارش حال خود

که در خورد سالی در حضرت والد بزرگوار چند کتب نظم تعلیم بود و بعد ازان بخدمت عالم علوم
فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول حضرت مولوی سلطان احمد نقشبندی
دهلوی میرزند چند کتب صرف و نحو وغیره خوانده بودم که شوق زیارت شیخ طریقت در
دلم پیدا گشت و طریقه نقشبندیه متبع سنت نبویه و نسبت معتقد آن شدم از والد بزرگوار
به بیعت ایشان اجازت خواستم چونکه حضرت ابویم بخدمت حضرت شیخ نبی بخش چشتی
صابری سعادت بیعت و خلافت حاصل کرده بکمال ریاضت و مجاهده مشغول بودند
فرمودای فرزند ارجمند از دیگر راه مانع و مزاحم نیم اما مرضی من نیست که در سلک چشتیه اهل
بهشت منسلک شوی و کتاب فوائد الفواد که ملفوظات حضرت سلطان المشایخ خواجه نظام
الدین صاحب دهلوی است بمطالعه آن امر کردند لاجرم حسب الارشاد آنحضرت شب و روز
بمطالعه آن مشغول شدم اگرچه بیشتر کتب از علم تصوف در جهان موجود اند هیچ یکی
از آن لذت و شوق نیافتم چندین کتاب را زیر و مطالعه آن محبت خواجگان چشتیه در سینه
پیدا شد تا آنکه درین خیال شب و روز مشغول بودمی درین اثنا حضرت ماموں صاحب
علی که در ریاضت و مجاهده مقامی عالی و شانی بلند می داشتند و نسبت سلوک

بحضرت نقشبندیه داشتند و میفرمودند از بسیار مردم خاص و عام شنیده ام که بزرگی
شیخ شمس الدین سیالوی از خلفای کبرای حضرت خواجه تونسوی بسیار بزرگ و
قطب وقت اند و در علوم ظاهری و باطنی عالم و در هدایت و ارشاد مقتدای وقت اند
راه حق می طلبی بخدمت ایشان برو بمجرد شنیدن این خبر شوق زیارت آنحضرت جوش
زد اما ورد علم بود که مفصل حال آن ذات والا صفات اطلاع یابم اتفاقاً روزی
بمجلس سماع صوفیه نوشاهیه نشسته بودم شخصی الله بخش نام گفت مجلس سماع این صوفیه
مخالف حضرت پیر من است زیرا که این مزامیر میشنوند گفتم پیر تو کدام است گفت حضرت
خواجه شمس الحق والدین سیالوی پیر من است پس مفصل حال آن ذات والا صفات
پرسیدم و از فضائل و کمال ایشان بهره یاب شدم بعد ازان روزی بخدمت مولوی
غلام رسول صاحب ساکن قلعه میهان سنگه مشرف بودم که اتفاقاً شخصی بخدمت مولوی
صاحب عرض داشت که فلان بزرگ چنیوتی و فلان مرد لاهوری در منزل سلوک چگونه
اند فرمودند چنین مردان وظیفه خوان را نیک بخت میگویند باز گفت که حضرت
خواجه شمس الحق والدین سیالوی چگونه اند فرمودند آن شیخ کامل و مکمل اند باستماع
این گواهی اعتقاد من محکم شد و آتش عشق بجوش آمد و از حضرت والد بزرگوار اجازت
خواستم پس آن حضرت بوسیله حیله خود شب دوشنبه وقت نماز عشاء شانزدهم ماه جمادی
الثانی سنه سبع و ثمانین و اثنا عشر مائة هجری (۱۲۸۷) بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین حاضر
گردانیدند و مرا شرف بیعت کنانیدند و آنحضرت حسب استعداد این بنده اذکار و اوراد و ارشاد فرمودند
تا آنکه بعد سال دیگر اشغال و مراقبات ارشاد فرمودند حسب المقدور بتوجه آنحضرت بجا
آوردم بعد ازان بتاریخ غره ماه ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و نود و چهار سال
هجری مقدس شب دوشنبه بحجره مولوی غلام محمد تونسوی گجراتی خفته بودم خواجه شمس
العارفین را بخواب دیدم و شفقت بی غایت مرا کتابی عطا فرمودند و ذکر [illegible]

نیز ارشاد کردند چون صبح شد پیش آنحضرت کیفیت خواب بیان کردم و تعبیر آن را خواستم
فرمود کتاب مرقع و کشکول شریف درین فقیرخانه موجود اند آن را ببند و ببین زکوٰة صفت
اسم الٰهی که بسند حضرت غوث صمدانی شیخ عبدالقادر جیلانی در مرقع مسطور اند بحسب
شرائط آن ادا کن پس همچنان کردم بعد ازان روز سه شنبه بستم ماه ربیع الاول ۱۲۹۷ سنه
سعادت قدم بوسی حاصل شد روی سوی این دعاگو کرده شفقت بعنایت ارزانی فرمود
و نعلین شریفین و یک پیراهن خود عطا کردند و یک کلاه چهار ترکی نیز بدست خود بر سر این بنده
نهادند بعد ازان این دعاگو عرض داشت که والدین شریفین من بسبب عدم اولاد این
بنده قصد نکاح دیگر میدارند اما چونکه محبت ایشان در دلم قرار گرفته است بمصلحت ایشان
راغب نشدم و امید هست که ایشان بدرگاه قاضی الحاجات دست بر داشته دعا خیر
فرمایند تا خداتعالی عزوجل اولاد صالح عنایت فرماید پس حضرت صاحب بشفقت بی نهایت
دست دعا بجناب حق سبحانه بر داشته دعا خیر فرمودند و یک تعویذ نیز بدست مبارک نوشته
دادند و فرمودند که بساز و بر بهت زوجه خود ببند پس همچنان کردم بعد ازان بتاریخ
هفدهم ماه شعبان ۱۲۹۷ سنه روز جمعه بوقت عصر حق سبحانه بطفیل آنحضرت فرزند ارجمند
عطا فرمود و چون بعد یک سال بخدمت فیضدرجت آنحضرت مشرف شدم و خبر تولدش آن
کردم فرمودند نامش چه داری گفتم محمد یوسف گفتند مبارک باد و خداتعالی دیگر برادرش
نیز عنایت فرماید این ارشاد مبارک آنحضرت در دلم پوشیده داشتم که بعد ازان
روز سه شنبه چهاردهم ماه صفر ۱۳۰۱ سنه ده روز پیش از وصال آنحضرت سعادت قدم بوسی
حاصل شد مولوی غلام محمد تونسوی گجراتی و حافظ محمد دین لاهوری و امام بخش [illegible] و سید احمد
خدمتگار آنحضرت و یاران دیگر نیز حاضر بودند روی سوی این دعاگو کرده شفقت بی نهایت
کرد و از زبان مبارک فرمود که حضرت خواجه تونسوی رحمة الله علیه ما را در باب غور پرداخت
همانان تاکید بلیغ فرموده بود حسب المقدور هرچه میسر آید می کنیم چنانچه پیشتر شما را نیز

باید که خدمت مهمانان بموجب طاقت خود بجا آری و احتراس شان بخان خواجگان نیز
بقدر توفیق ممکن که درین هر دو امر یمن و برکت پیدا شود و اگر کسی راه خدا می طلبد و
وظیفه می خواهد آنچه تو بگویی شما را اجازت است پس همه مجلس نشینیان مرا گفتند مبارکباد
که آنحضرت خلافت و اجازت داد گفتم الحمد لله علی هذا الارشاد بعد ازان شب جمعه
وقت سحر دوم ماه ربیع الاول سنه ۱۳ هجری هشتاد روز بعد از وصال آنحضرت در مقام
حضرت مولانا محل مقبره محمد بخش خفته بودم که بزیارت حضرت صاحب مشرف شدم با این
که چهره مبارک آنحضرت مثل قمر چهاردهم روشن و بدن مانند آفتاب درخشان بمسجد خود بر
مصلی برای امامت مستعد شدند و جمیع درویشان آستان پس آنحضرت صف بستند
هنوز تکبیر اولی نشده بود مولوی معظم دین صاحب از جانب دست راست نزد آن حضرت حاضر
شده کیفیت بیماری پرسیدند مگر آنحضرت نشنیدند پس این بنده نزدیک شده پرسید که
حال طبیعت مبارک ایشان چگونه است فرمودند بفضل الهی خیریت است باز چهره خندان
و تبسم کنان فرمودند خدا تعالی ترا فرزند ارجمند دیگر عنایت فرماید عرض کردم که
قبل ازین نیز ایشان درینباب دعا فرموده است اگر بدرجه قبول افتد محض عنایت
خدا تعالی است پس بعد ازان بتاریخ چهاردهم ماه صفر سنه ۱۳ هجری روز شنبه وقت
نماز ظهر حق سبحانه و تعالی پسر دیگر عنایت کرد و نامش سید عبد العزیز نهادم الحمد لله علی
ذالک بعد ازان بهمان خواب ارشاد فرمودند که خدمت مهمانان نیز حسب الامکان
بجا می آری و وظیفه اسم یا حی یا قیوم بوالد بزرگوار خود تلقین نمائی پس چون بیدار
شدم پیش مولوی معظم دین صاحب واقع خواب اظهار ساختم مولوی صاحب
فرمود مبارک باد که در بیداری و خواب آنحضرت شما را امور دین ساخت بعد ازان اکثر بر
روزی بخدمت فیضدرجت آنذات والا صفات مشرف شده عرض کردم که خادمان
آستانم چنانم که زالی برای خریدن حضرت یوسف علیه السلام ریسمان تلنیده در دست

گرفته حاضر شد و گفت اگرچه مفلس ام ولیکن در زمرهٔ خریداران او محسوب شوم خواجه
شمس العارفین سوی این بنده التفات نموده فرمود آن ضعیفه محض جز آمدن یوسف
علیه السلام بهانه ساخته بود و الا قیمت او این نبود آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند
بیت اگرچه من بسی قاصر قماشم * که در سلک خریدارش باشم * بعد از آن دعاگو عرض
کرد که بنده نیز بهانهٔ زیارت ساخته بحضور ایشان می آید اما حقوق طاعت ایشان کما یلیق
بجا نمی آرد لیکن امید آنست که بطفیل صحبت ایشان آمرزیده شوم چنانچه در مشکوة نوشته
دیده ام که خدا تعالی فرماید همه حلقهٔ ذاکران را بخشیدیم فرشتگان میگویند ای پروردگار
با فلان بندهٔ گنهگار محض برای حاجتی بمیان حلقهٔ ذاکران نشسته بود خدا تعالی
میفرماید آنرا نیز بطفیل آنها بخشیدم آنگاه فرمود آنچه گفتی حق است که در روز قیامت بدانرا
بطفیل نیکان بیامرزد چنانچه شیخ سعدی گفته بیت شنیدم که در روز امید و بیم
بدان را به نیکان ببخشد کریم * بعد از آن فرمود شخصی بر دروازهٔ روضهٔ مبارک
خواجه فریدالدین ایستاده میگفت عجب دربار است مردمان که می آیند گمان کنند که
به برکت حضرت خواجه صاحب آمرزیده شویم و خواجه صاحب میفرمایند امید آنست که خدا تعالی بطفیل مردان
که می آیند و دست و پای خود بقدر من میمالند آمرزیده شوم بعد از آن فرمود خواجه ابو سعید
رحمة الله علیه میفرمود هر چند مردان دست خود بدست من نهند امیدوارم که گاهی مرد مقبول
بدست من آید و بطفیل آن خدا تعالی بخشد پس از این سخنان لاجواب شدم و گفتم الحمد لله علی ذلک

در ذکر درخواست کردن و نوشتن ملفوظات بدان ای عزیز که روزی

چند سخنان گوهرفشان از زبان صدق ترجمان حضرت مولانا شیخ شمس الحق و الدین یکبار
غزل مشتمل بر طلب عشق حقیقی تحریر نموده ام و بوسیلهٔ جمیله مولوی احمد یار سیال ساکن [illegible] سعادت
قدمبوسی آنحضرت حاصل کردم مولوی صاحب در آن [illegible] بخدمت آنحضرت گذرانیده عرض
درخواست کرد که این چند سخنان ایشان سلسله جمع سعید تحریر نموده باشیا نکه بنوشتن این [illegible]

خواجه شمس العارفین مطالعه کرده فرمودند که نیکو نوشته هر عمل خیر که از بنده بوجود آید غنیمت است این عاجز
نیز عرض داشت کرد اگر اجازت باشد چند سخنان که از زبان گوهرفشان کمالی شنودم بنویسم خواجه
شمس العارفین فرمودند بنویس هرچه بتوانی نوشت اما حال ما درویشان چنانست که دیگر کسے را
بترک دنیا می آموزیم و خود در پی حصول آن سعی نمائیم آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند
بیت ترک دنیا بمردم آموزند ٭ خویشتن سیم و غله اندوزند بعد ازان این آیت
نیز خواندند یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون سبحان الله که مقربان
حق با وجود چندین طاعات و ریاضات خود را چنان محو و منسی فرموده که در همه اوقات
میگویند ما عرفناک حق معرفتک ما عبدناک حق عبادتک و غزل معروضه خادم الفقرا
این بود غزل چون تو لی محبوب عز غوث حبیب ٭ آمدم بر درگهت با صد نیاز ٭ شمس دین
شمس دنیا ذات تست ٭ روشن از علمت بر روی تو راز ٭ از سیاه بختی اندر ظلمتم ٭ کن
بر من کرم ای [illegible] عشق با نجم ٭ سرور و سالار ملک دین تو لی ٭ عاجز با بوس کن سرفراز بعد ازان
سخنان که از زبان فیض نشان آنحضرت بشنیدمی تحریر کردمی و اکثرت عادت شریف حضرت
مولانا و مرشدنا آن بود که چون این خاکسار بحضور ایشان بنشستے سخنان صدق ترجمان گوناگون
بر زبان مبارک راندندے حق تبارک و تعالی ذات ملک صفات خواجه شمس العارفین را فیضی و خیر
برکت و ما دنا ازین فهرست سخنان که عین آب حیات است طالبان را سیراب گرداناد آمین یا
رب العالمین فهرست این ملفوظات بچهل مرآت مرتب کرده شد مرآت اول در ذکر نعت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرآت دوم در ذکر فضیلت خلفاء راشدین
آن سید المرسلین مرآت سوم در ذکر فضیلت ازواج مطهرات و اهل بیت آن حضرت صلی الله
علیه و سلم و تحقیق اینکه کدام افضل اند مرآت چهارم در ذکر تعظیم و تکریم سادات کرام مرآت
پنجم در ذکر فضیلت عشره مبشره رضی الله عنهم مرآت ششم در ذکر فضیلت مهاجرین و انصار رضی الله عنهم مرآت
هفتم در ذکر عقاید و اصول دین اهل طاعت مجتهدین جز آن مرآت هشتم در ذکر طلب علم

مصرع کارسازی [illegible] چون [illegible] بیان کارساز

مرآت سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن مرآت سی و نهم در ذکر مسئلهٔ وحدت
الوجود و اوصاف حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین خواجه تونسوی مرآت چهلم در ذکر بیماری
و تاریخ وفات حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین بدان ای عزیز که درین ملفوظات
که مسمی است بمرآة العاشقین هر جا که لفظ خواجه شمس العارفین بطریق اطلاق آمده مراد از آن
پیر روشن ضمیر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین و مراد از خواجه تونسوی خواجه خواجگان حضرت
محمد سلیمان تونسوی و مراد از قبلهٔ عالم مقبول بارگاه صمد حضرت خواجه نور محمد مهاروی
و مراد از سلطان المشایخ حضرت خواجه نظام الدین بداؤنی ست افاض علینا انوارهم بمنه و کرمه

آغاز ملفوظات

بسم الله الرحمن الرحیم

اللّٰهم لک الحمد حمداً دائماً مع دوامک و لک الحمد حمداً خالداً مع خلودک و لک الحمد حمداً
لا منتهی له دون مشیتک و لک الحمد حمداً عند کل طرفة عین و تنفس کل نفس الحمد لله
حمداً دائماً عدد القطرات و النباتات و الحجر و الشجر و الاوراق الحمد لله کما هو و الصلوة
و السلام علی سیدنا محمد نور الانوار و سر الاسرار و سید الابرار و زین المرسلین الاخیار
و اکرم من اظلم علیه اللیل و اشرق علیه النهار عدد ما نزل من اول الدنیا الی
آخرها من قطر الامطار و عدد ما نبتت من اول الدنیا الی آخرها من النبات و
الاشجار صلوة دائمة بدوام ملک الله الواحد القهار و علی آله و اصحابه و اولاده
و ازواجه و ذریته و اهل بیته و عترته و عشیرته و انصاره و اصهاره و خدامه و
احبابه و اتباعه و اشیاعه و خلفائه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

مرآت اول در ذکر نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الثانی سنه سبع وثمانین وثمانعشر مائة ۱۲۸۷ سعادت قدم
بوسی خواجه شمس العارفین حاصل شد حضرت والد بزرگوار این دعاگو حاجی حافظ امیر و دیگر یاران
نیز حاضر بودند خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که اسماء شریفه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در قرآن مجید و دیگر کتب سماویه بسیار مذکور اند و یکی از انها اسم امی ست انگاه فرمودند لفظ امی
سه معنی دارد یکی آنکه خواندن و نوشتن از کسی نیاموخته باشد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همچنان بودند دوم آنکه عرب اصل هر چیز را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که اصل
همه شهرها و دیه هاست پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را حق تعالی امی فرمود که اصل همه
موجودات و مخلوقات اوست چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت تو اصل وجود آمدی از نخست
دگر هرچه موجود شد فرع تست ** و همچنین در حدیث آمده کل الخلائق من نوری وانا
من نور الله سوم آنکه نسبت بجانب ام القری ست که مکه ست پس معنی مکی بود انگاه
فرمودند که امی در روشنی مراد از نگار من آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست که با وجود امی بودن
علم اولین و آخرین می دانستند و عاشقان ایزد سبحان را باسرار حقائق یزدانی و معارف
ربانی تعلیم کردند همدرین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث خواندند اوتیت علم
الاولین والآخرین بیت علم که آموزگارش حق بود ** علم او بی کل مطلق بود
بعد ازان فرمودند حضرت خواجه حافظ رحمة الله علیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
وسلم را معشوق چهارده ساله تعبیر کرده و قرآن مجید را می دو ساله نام نهاده و صحبت آنحضرت
را صحبت کبیر و صحبت قرآن را صحبت صغیر خوانده و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
معشوق چهارده ساله و می دو ساله ** همین بست مرا صحبت صغیر و کبیر ** انگاه فرمودند
که چهارده ساله باعتبار شب معراج ست و دو ساله قرآن مجید باعتبار اینکه نزول و دو بار
شده یکبار از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمد و دیگر بار از انجا آیت آیت یا سورت سورت
بر وفق مصالح بندگان نازل شده مراد از صحبت کبیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم

گفته باعتبار آنکه بهترین از اولاد آدم علیه السلام اند و جمیع پیغمبران روز قیامت
زیر رایت او باشند و پناه جویند چنانچه در حدیث آمده عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم یوم القیمة ولا فخر وبیدی لواء
الحمد لا فخر وما من نبی یومئذ آدم فمن سواه الا تحت لوائی الحدیث وصحیفهٔ صغیر
بقرآن دیل کرده اند زیراکه بمقابل مرتبه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صغیر ست ودر نام
کریم وعظیم موسوم ساخته چنانچه در قرآن مجید آورده انه لقرآن کریم ودیگر ولقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم بعد ازان فرمود که حق سبحانه وتعالی آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را برای رحمت عالمیان مبعوث گردانید چنانچه در قرآن مجید آمده وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین در تفسیر حسینی آورده حضرت رسول علیه السلام رحمت مومنان راکه
بدو راه هدایت یافتند انما انا رحمة مهداة ورحمت ست مر کافران راکه بسبب او از عذاب
استیصال ایمن بودند ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت
بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد خواه در مکه معظمه قیام فرمودی خواه در مدینه طیبه
خواه بر عرش معلی خواه در مقام قاب قوسین یاد فرمودی که السلام علینا وعلی
عباد الله الصالحین فردا که در مقام محمود شفاعت کبری مختار و سرفراز خواهند شد امتی امتی
گویند نظم عاصیان بر گنه در دامن آخر زمان ⁂ دست در دامان تو دارند جان آستین زنان
یا سید از حضرت با نصرت نتوان شدن ⁂ چون توئی در هر دو عالم رحمة للعلمین
همدرین محل فرمود شخصی مرتکب کبیره چون توبه کند گناهان او خدا تعالی بیامرزد و کبیره
که حضرت رسول علیه السلام را سب و لعن کند آنرا خدا تعالی نیامرزد درین اثنا مولوی
معظم الدین صاحب مرحومی این بیت خواندند بیت محمد نه بخشد گناه گار خود را ⁂ ولی حق
نه بخشد خطای محمد ⁂ و در معراج نامه آورده که چون مسجد اقصی با انبیا و مرسل ملاقی شدم
همه یک محامد الهی بیان کردند من نیز حمد الهی بزبان آوردم وگفتم الحمد لله

الذی جعلنی رحمة للعلمین و بعثنی علی سائر الخلائق اجمعین و جعلنی بشیرا و نذیرا و اعطانی فرقانا مجیدا و جعل امتی خیر الامم و جعلنی اولا و آخرا بعد از ان غلام حسین قوال را گفتند این مولود اشارت فرمود مولود شریف ای که از دست عنایت فیض بحر رحمتی ٭ آب رحمت سیل رحمت آب سار رحمتی ٭ از کرم و زر زرفشانی های نگین و در ٭ بحر رحمت کان رحمت کوهسار رحمتی ٭ خسروی دین و دلان نامت محمد مصطفی ٭ مشک رحمت خطبه رحمت نامدار رحمتی ٭ غیرت طوبی ست قدت چهره ات رشک ارم ٭ نخل رحمت باغ رحمت در بهار رحمتی ٭ بارگاهت از درون و از برون دار النعیم ٭ باب رحمت بیت رحمت هم جلودار رحمتی ٭ گیسوی پیشانی تو روی تو خورشید حسن ٭ شام رحمت صبح رحمت هم نهار رحمتی ٭ از بیان رحمتت ای رحمة للعلمین ٭ نعتی ناوان حسیب گوید بی شمار رحمتی ٭ بعد از ان لختی ذکر ابتدای نزول وحی افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندکه چون وقت آمدن وحی نزدیک رسید رسول علیه السلام بر هر درختی و سنگی که گذشتی از و آواز آمدی که السلام علیک یا رسول الله تا روزی از افق آسمان فرشته را دید که یک پای خود بر پای دیگر نهاده استاده هست و به آواز میگفت یا محمد انت رسول الله و انا جبرئیل هر طرف که در آسمان مینگریست همان صورت می دید از آنجا مراجعت نموده بخانه خدیجة الکبری رضی الله عنها آمد و آن حقیقت بدو باز گفت خدیجه با آنحضرت گفت که این سخن بکسی مگوئی و خدیجه نزد ورقه بن نوفل پسر عم خود رفت و گفت امروز محمد این نوع معاینه کرده است ورقه گفت ای خدیجه مژده باد مر ترا که محمد پیغمبر آخر الزمان هست و این ابتدای نبوت اوست خدیجه واپس آمده به سید المرسلین بشارت داد و بعد از ان سخن در ذکر معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندکه رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بقرآن ثابت شده منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبه قرب الٰهی باحادیث صحیحه مشهوره ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال است و عقیده اکثر اهل

اسلام آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بود معاً و در بیداری واقع شده بیت انکه گشت
تنش از جان بود بسیر وعروجش بتن آسمان بود ودران شب جبرئیل علیه السلام با چندین
ملائکه نزول نمود وآنحضرت را بر براق سوار کرده باندک وقتی به بیت المقدس رسانید
وانبیا و ملائکه را امامت کرد بعد ازان بسواری براق یا بمدد جبرئیل علیه السلام جانب
آسمان عروج کردند ودر آسمان اول آدم را و در دوم عیسی و یحیی را و در سوم یوسف را و در چهارم
ادریس را و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را دید و برایشان سلام کرد و جواب
بروجه اکرام شنید و ازانجا بسدرة المنتهی و بیت المعمور و حوض کوثر و نهر الرحمة رسیدند
و جبرئیل علیه السلام نزدیک حجاب نور از مرافقت آنحضرت باز ایستاد و ازانجا تنها جمیع حجب
طی کرده بمقامی رسید که براق نیز از رفتار باماند پس بسواری رفرف تا عرش رسید و هر آن
نوبت از حق تعالی خطاب ادن منی شنید و هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا بمرتبه
دنی فتدلی رسید و ازانجا بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی در آمد اسرار
فاوحی الی عبده ما اوحی استماع یافت و در وقت مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ
و درکات آن دیدند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه معظمه شده کاروانهای قریش را
دید چون بخانه آمدند بهانحال آب وضو جاری بود و بستر گرم و زنجیرهای در بحرکت بود و
همدم بن محمد الخطیب السلامی علی قریشی عرضداشت کرد که اهل رفض نماز پنجگانه نمی‌خوانند
و حجت آن نهند که رسول علیه السلام در شب معراج هژده ساله نماز نخوانده است خواجه شمس العارفین
فرمود آن کوره چشمان نمی‌دانند که انبیا و اولیاء الله را مرتبه طی زمانی و طی مکانی حاصل باشد
و این مسافت از زمین تا قاب قوسین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم به طی زمانی و طی مکانی
قطع فرمود در زمان مسافت هژده هزار ساله بود و همچنان که در رفتن هژده ساله کردنی بود در عرصه اندک
تمام کرد یعنی آن هژده سال فی الحقیقت زمان قلیل بود پس قول اهل روافض باطل است
زیرا که فی الحقیقت هژده سال نگذشته بودند بلکه بمرتبه طی زمانی آن زمان بستند قلیل قطع نمود

حکایت

از ان حکایت عیسی علیه السلام بر زبان مبارک راند که حکیم جالینوس بعلم نجوم معلوم
کرد که نزول باران تا شش سال نخواهد بود بخدمت حضرت عیسی علیه السلام رفته عرض
داشت کرد که دعا فرمایند تا حق تعالی بارش کند حضرت عیسی علیه السلام بدرگاه خدا
تعالی مناجات کرد همان زمان باریدن باران شروع گشت و جالینوس متعجب ماند که از علم نجوم مرا
شش سال امساک باران معلوم شده بود حضرت عیسی علیه السلام فرمود نمی دانی که حق تعالی انبیا و اولیا را
علم مکانی و علم زمانی داده است اگرچه مدت باریدن بارش بعد از شش سال بود لیکن علم
ربانی آنرا باندک مدت کشش نمود **مجلس دوم در ذکر فضیلت خلفای**
راشدین آن سید المرسلین روز چهارشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی
سلطان محمود نارنوی و نظام الدین گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند دعاگو عرض
داشت کرد که فضیلت چهار کبار مساویست یا بالترتیب خواجه شمس العارفین فرمود
فضیلت آنها بالترتیب است آنگاه این حدیث بر زبان مبارک راند افضل الناس من
بعدی ابوبکر ثم عمر ثم عثمان ثم علی همچنین در فقه اکبر آورده افضل الناس بعد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر الصدیق ثم عمر بن الخطاب الفاروق
ثم عثمان ذو النورین ثم علی بن ابی طالب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
همدرین محل دعاگو عرض داشت که در مشرب صوفیان نیز چه در از دیگران افضل
میدانند پس علی کرم الله وجهه نیز پیر طریقت اند اگر ایشانرا بر صحابه ثلثه فضل دهیم جایز
است یا نی فرمود ما را باید که فضیلت خلفای اربعه بالترتیب دانند و از زمره
مشایخان کبار فضیلت حیدر کرار از دیگران بهتر دانند بعد از ان فرمود که چون
حضرت رسالت مآب خرقه بعلی کرم الله وجهه عطا فرموده و از نهانی که باظهار آن پیش صحابه
خرقه مامور بودند تلقین کرده فرمودند که بجز مستحق دیگر کسی نگوئی چون آن راز در باطن
ایشان جوش زد بخوف آنکه ظاهر گردد و بویرانه نهادند و در آنجا چاه خشک افتاده بود بر کنار واز

مجلس دوم در ذکر فضیلت خلفای راشدین رضی الله عنهم

سر فرود کرده آه کردند آب از تۀ انجاه چندان جوش زد که غلیان کرده ز لب چاه بیرون آمد
بعد از آن فرمود که از خلفای اربعۀ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو کس صاحب سلسله
شده اند امیر المؤمنین ابو بکر صدیق و امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنهما
وسلسله فقر ایشان تا هنوز جاریست چنانچه سلسلۀ عالیه نقشبندیه بحضرت ابو بکر صدیق
رض میرسند و دیگر جمیع سلاسل بحضرت علی کرم الله وجهه منسوب اند دعاگوی عرضداشت
کرد تعجب می آید که دیگر هر دو یاران آن حضرت صلی الله علیه وسلم چرا صاحب سلسله نشدند
فرمود تعجب نیست زیرا که نعمای حق تبارک و تعالی بیحساب اند هر یک دوستان خود را بنعمة
علیحده علیحده مشرف ساخت چنانچه حضرت ابو بکر صدیق را بنعمت صدق سرفراز کرد کما
قال الله تعالی وَالَّذِی جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ در تفسیر حسینی آورده که گفته اند فاعل جاء پیغمبر
علیه السلام ست و مصدق ابو بکر صدیق رض چون صدیق قصه معراج شنید گفت اشهد انک
رسول الله حقا گفت آنحضرت اشهد انک صدیق حقا و امیر المؤمنین حضرت عمر بن الخطاب بنعمت
عدل و شجاعت موصوف ساخت کما قال الله تعالی اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ که صفت عمر
فاروق ست و هم در حدیث آمده اَشَدُّهُم فِی اَمْرِ اللهِ عُمَرُ و امیر المؤمنین حضرت عثمان
بن عفان را بنعمت شفقت و حیا مشرف گردانید چنانکه در تفسیر حسینی نوشته که رحماء بینهم نعت
ذی النورین رضی الله عنه که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهور ست و معروف نزد
خالق و خلائق بدان صفات حسنات موسوم و موصوف و هم در حدیث مسطور ست اصدقهم
حَیَاءً عُثْمَانُ و امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه بنعمت طاعات و عبادات سعادت
مند گردانید در تفسیر حسینی آورده تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا شرح حال مرتضی ست علی کرم الله وجهه
که اکثر اوقات او بوظائف طاعات و عبادات میگذشت مرآت سوم در فضیلت
ازواج مطهرات و ذکر اهل بیت رضی الله تعالی عنهم آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم روز سه شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد غلام محمد درویش و امام بخش

تذر برادر و عزیزان دیگر نیز حاضر بودند عالم عرضداشت کرد که از میان ام المومنین حضرت
خدیجة الکبری و ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنهما کدام را فضیلت است خواجه شمس
العارفین فرمود در فضیلت هر دو صحابیه احادیث وارد شده اند مگر آنکه حضرت خدیجة الکبری رضی
الله تعالی عنها مظهر العجائب است که تولد خاتون جنت از ایشان است و تولد حسنین نیز
از ایشان است و جبین فاطمه رضی الله عنها چنان منور بود که حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها
پیش پیشانی مبارک او رضی الله عنها در شب تاریک رشته در سوزن کشیدند این اوصاف
مذکوره در فضیلت حضرت خدیجة الکبری نزد اهل الله هم در حدیث آمده عن علی قال
سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ خَيْرُ نِسَائِهَا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ
وَخَيْرُ نِسَائِهَا خَدِيْجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ بعد از ان سخن در ذکر اهل بیت
افتاد و عالمی عرضداشت کرد که اهل بیت کدام کس اند خواجه شمس العارفین فرمود از آیت
إِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ معلوم میشود که اهل بیت
ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند و از حدیث سعد بن ابی وقاص و آیت مباهله
دانسته میشود که اهل بیت حضرت علی کرم الله وجهه و فاطمه و حسنین اند و حدیث سعد بن ابی
وقاص این است عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِيْ وَقَّاصٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هٰذِهِ الْاٰيَةُ فَقُلْ
تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ دَعَا رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ
وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِيْ رواه مسلم شعر خدا بخشد ای
پنجتن عز فرض العین * بحکم نص خبر فرض کرد بر ثقلین * چه بزرگ و اب ام الامر
محمد است علی فاطمه حسن حسین * بعد از ان فرمود که روزی رسول علیه السلام پلاس سیاه در
دوش مبارک خود نهاده حضرت فاطمة الزهرا و امامین السعیدین رضی الله تعالی عنهما و علی کرم الله
وجهه را زیر آن گلیم نشاندند و فرمود اللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِيْ چنانچه در حدیث آمده عن
عَائِشَةَ قَالَتْ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مُرَحَّلٌ مِنْ شَعْرٍ

آسود فجاء الحسن بن علی رضی الله عنه فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه

ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب

عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا رواه مسلم مرآت چهارم

در ذکر تعظیم و تکریم سادات کرام رضی الله عنهم شب چهارشنبه سعادت

قدم بوسی حاصل شد مولوی غلام محمد گجراتی توسوی و صاحبزاده شجاع الدین صاحب
عبایتید درویش و سید احمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر تعظیم سادات افتاد
خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که تعظیم سید بر دیگران واجبست دعاگوی عرضداشت
کرد که اگر کسی سیدزاده مخالف شریعت باشد تعظیم آن چگونه است فرمودند بعض علما تعظیم او
جائز نیست اما نزد این فقیر بلحاظ رسول علیه السلام تعظیم ایشان باید کرد و قطع نظر از علم
و تقوی هم چنین در سفینة الاخبار خدا بخشیه متخلص بمیربابی زنجانی که جد بزرگوار این
دعاگوی مست آورده در روزی علوی مست در جماعت خانه حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی
درآمد شیخ برخاست یاران گفتند این علوی فاسق است فرمود فاضل است از زبان
خود که در حق شاهزاده این سخن که میگوئید نباید گفت گفتند بچه سبب فاضل است فرمود خداوند
ایشان را فضل داده است حرف قرآن فاضل است اگرچه در وی همه آیات قهر و وعید و نام
ابوجهل و فرعون و نمرود باشد و حکایات از حکایات فرعون و ابلیس بود چون من الله است
افضل است همچنان سادات اگرچه در ایشان جمله فسق بود چون از رسول الله اند بر ایشان
کسی فضل ندارد و تعظیم ایشان برین منتا بود وجه دیگر آنکه چون برکات رسالت اند
فضل و علم و تقوی بر رسالت رجحان ندارد دوم آنکه مصطفی ایشان را دوست داشته و
نواخته اگر در ایشان همه فسق باشد تعظیم ایشان باتباع رسول علیه السلام لازم آید قطع

نظر از عمل صالح هم در تحمل دعاگوی عرضداشت کرد که حدیث اکرموا اولادی

الصالحون لله والطالحون لی موضوع است یا صحیح خواجه شمس العارفین بر زبان

مرآة چهارم در ذکر تعظیم و تکریم سادات کرام رضی الله تعالی عنهم

مبارک رانده دران ایام که در قریه ملکهڈ جهت تعلیم علم سکونت نمیداشتم عالمی آمده بود
شروع کرد وسادات مخالف شریعت را از روی پند و نصیحت بسیار طعن میکرد و سیدی
عالم ملکهڈ وی با وی مباحثه شروع کرد و گفت تعظیم ایشان نمی کنی و نمیدانی که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در حق ایشان کرموا ووقروا اولادی فرموده است آن عالم
گفت اگرچه رسول علیه السلام به تعظیم ایشان امر فرموده اما این حدیث را ملا علی قاری
رحمه الله موضوع گفته است دیگر آنکه در حدیث لفظ صالحون لی وارد است نه کافر و فاجر
و درین زمان بعض سیدان که باب رضا رفض موصوف اند از حکم صالحون لی بگذشته در گرداب
کافرون افتاده اند پس تعظیم ایشان نیز ساقط شد بعد ازان فرمود سیدی فیض علی نام
در قریه ملکهڈ آمده و چند مدت سکونت نمود و در افعال و اقوال وی هیچ خلل معلوم نگردید بلکه
مگر چون در کابل رفت اوصاف رفض ازو ظاهر شد چون این خبر به دوست محمد امیر کابل رسید
حکم به قتل کرد پس حسب الحکم آن از رسن در گردن انداخته هلاک کردند تا سه روز لاشش را به بازار
آویختند تا مردمان دیگر را عبرت حاصل گردد و هم درین محل دعاگوی عرضداشت کرد که
بعض مردم میگویند سید است که حسینی باشد آیا این قول راست یا نه خواجه شمس العارفین به
زبان مبارک راندند که چون سید جلال الدین بخاری رحمة الله علیه از مناسک حج فارغ شده به مدینه
مبارک رسیدند آنجا در آن روضه منوره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان پرسیدند که
قوم شما چیست گفتند سید ام او شان گفت علامات سیادت مثل حسن و غیره بر شما ظاهر نیست
و بسبب سفر دراز لون مبارک آن حضرت متغیر شده بود باز گفتند بگو که از قوم دیگر ام
سید موصوف فرمود نگویم زیرا که در زمره ملعونان داخل شوم که آن حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه وآله وسلم در حق آن فرموده لعنة الله علی الداخلین و الخارجین الحدیث بگفتند
اگر دعوی ایشان راست است پیش روضه مبارک آنحضرت استاده آواز مکن اگر از روضه شریف آواز بشنویم
دعوی ایشان را تسلیم کنیم حسب خواهش ایشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش روضه مبارکه

ایستاده بعجز و نیاز گفتند الصلوة والسلام علیک یا رسول الله فی الحال از روضهٔ شریفه
آواز آمد لبیک یا ابنی بعجز و شنیدن این آواز فیض مآب اکثر مردمان از مجاوران آن سید
موصوف بیعت کردند بعد از چند مدت سکونت نمود و از انجا روانه شدند بعد از مدتها باز
بمدینهٔ منوره تشریف آوردند همه مجاوران آستان فیض نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بخدمت سید موصوف حاضر شده عرض کردند که باز بطریق سابق پیش روضهٔ مبارک آن
حضرت آواز کنید تا ندا لبیک بشنویم فرمود الحال بباعث گناهان نامهٔ من سیاه شده است
شاید بنیاز من جواب ندهند چون بسیار آرزو کردند بطریق مذکور آواز کردند همان صوت
ندا لبیک برآمد همه خادمان آستان را نهایت خورمی و خرسندی حاصل شد و گفتند
پیش ازین چنین آواز نازنین نشنیده ایم مگر بوسیلهٔ جمیلهٔ ایشان باین سعادت مشرف شدیم
الحمد لله علی ذلک همدرین محل خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند که روزی
سید حسن شاه کابلی خلیفه خواجه توسوی پیش من حکایت کرد که روزی جانب سیستان تشریف می آمدم
در قریهٔ اُچه بلوچستان شب درآمد سید چراغ علی سجاده نشین و دیگر سیدان نزد من آمدند و قوم
من استفسار کردند گفتم سیدام گفتند سید مگو گناهگار شوی که از قوم افغان شده بسادات
دعوی کنی گفتم اگر سید گفتن گناه است پس شما تا هفت پشت گناهگار هستید که همه خود را
سید گفتید چون دانستم که از گفتگوی باز نمی آیند نزدیک مکان او وشان تنور آتش
گرم شده بود خود را دران انداختم و گفتم آنکس که دعوی سادات کند نزد من بیاید تمیع سیدان
حیران و شرمسار شدند و از گفتگوی خود عذر خواستند خواجه شمس العارفین فرمود آن سید
موصوف را گفتم که این چنین خود را بکرامت مشهور ساختن هم در شرف صوفیان جائز نیست
گفت هیچ جنان الی علم نبودم اما جهت رهائی خود آن را ملزم ساختم بعد ازان خواجه شمس
العارفین فرمود اگر شخصی سید در عبادت خدا تعالی سعی کند از دیگران ترقی کند چنانچه
حضرت خواجه معین الدین در جهان مشهور و معروف اند و حضرت خواجه عثمان هرونی که شیخ

کبار و اولیای نامدار اند با وجودیکه پیر ایشان شیخ نامند آنها شهرت نیافتند و هم چنین حضرت
محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه را همه خاص و عام سیدنا شیخ ابو سعید
رحمة الله که پیر ایشان است این چنین مشهور نیست بعد از آن ذکر تعبیر خواب خواجه توسوی
رحمة الله بر زبان مبارک آمد شبی از شبها خواجه توسوی بخواب دید که بر سر من زیر پای از
و چپ و راست من قرآن مجید نهاده است از عالمی تعبیر این خواب استفسار کردند گفت مبارک
باد که تعبیر این خواب آنست که در جمیع احوال عمل ایشان بر قرآن شریف است همدرین وقت دعاگو
جانب پشت مبارک آنحضرت قبضه میکرد و سید الله بخش کهیری سر مبارک را مالش میکرد و سید رسول
شاه جیلی بطرف سر سیدی دیگر جانب پایان آنحضرت نشسته بود و چند سیدان دیگر مثل
صالح شاه صاحب سلطان پوری و فیض شاه و یار شاه سکنه جهانم و سید حیدر شاه صاحب جلال پوری
و سید اکرام شاه صاحب سون نگری و سید قطب شاه و مزمل شاه و نیز دیگر سیدان که نوشتن نام
آن همه باعث طوالت می شود گرداگرد آنحضرت نشسته بودند روی سوی این درویشان آورده فرمودند
الحمد لله که خواجه توسوی رحمة الله هر جانب خود قرآن شریف دید و ما را هر طرف همه سیدان نظر
می آیند پس شرافت این هر دو بخت ثابت شده است همدرین محل فرمودند عجب کار است در خدا آ...
که سیدان این دهات شیعه مذهب اند و ما را دشمن داشته دشنام میدهند و دیگر سادات که
از وطن بعید می آیند در مذهب اهل سنت جماعت می باشند و اعتقاد بمشایخ هم د...
یاب می شوند آنگاه فرمود که شخصی شیعه مذهب از قوم بلوچ در شهر سکونت میداشت و در حق اصحاب
ثلاثه سخنان نالائق میگفت حتی که مایان را نیز دشنام میداد گفتم عجب لیست وقتیکه ما را
دشنام داده و دشنام میدهد بعد از چند مدت پیشه ملازمت او تغیر شد و بیکار و ذلیل شده بلا گردید
همدرین محل دعاگو عرض داشت کرد که مصنف مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز بکدام سلسله
فرموده محمد غیاث نوربخش نام او بود گفتم از تصنیفات ایشان معلوم میگردد که در علم توحید بغایت
کمال بودند خواجه شمس العارفین فرمود این چنین علو همت سادات را پیدا شده هر کاری که مشغول

شوند بکمال میرسانند گفتم سادات این بات ہجر دین وصاف نظر می آید فرمود آنانکہ از سادات
کرام در دین حسانی آمدند احدی از اوصاف حمیدہ خالی ندیدیم بلکہ بہرہ یافتہ بمنزل مقصود رسیدند
آنگاہ فرمود کہ روزی حضرت خواجہ تونسوی رحمۃ اللہ علیہ میفرمود ہر کہ درین قوم دہ خاک بیاید
احدی بی ایمان نیابد بلکہ منور بنور معرفت ایمان و بکمال سیدہ محمد درین محل دعاگوی خندہ بیت
عرض کرد کہ اطلاق لفظ آل بر کدام ست خواجہ شمس العارفین فرمود این لفظ مشترک ست درمیان
آل رسول علیہ السلام و اولیای کرام آنگاہ این حدیث بر زبان مبارک راند کل تقی و نقی آلی

مرآت پنجم در ذکر فضیلت عشرہ مبشرہ رض روز جمعہ سعادت قدم بوسی خواجہ
شمس العارفین حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مردلوی و مولوی نظام الدین سکنہ ادرجی
ویاران دیگر نیز حاضر بودند خواجہ شمس العارفین بر زبان مبارک راند کہ بشارت بہشت مر اولاد و
ازواج مطہرات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وصحابہ دیگر را نیز ثابت شدہ اما مشہور بروایت حضرت
عبدالرحمن بن عوف دہ کس اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحہ و زبیر و سعد بن ابی وقاص و
عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیدہ بن الجراح و سعید بن زید چنانچہ در مشکوۃ آوردہ عن عبدالرحمن
بن عوف ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ابوبکر فی الجنۃ وعمر فی الجنۃ و
عثمان فی الجنۃ وعلی فی الجنۃ وطلحۃ فی الجنۃ والزبیر فی الجنۃ وعبدالرحمن
بن عوف فی الجنۃ وسعد بن ابی وقاص فی الجنۃ وسعید بن زید فی الجنۃ و
ابو عبیدۃ بن الجراح فی الجنۃ رواہ الترمذی بعد ازان فرمود کہ جمیع کفار داخل
دوزخ شوند و چند کس ازانہا بنص قطعی دوزخی اند مثل ابوجہل و شداد و ہامان و فرعون و نمرود

مرآت ششم در ذکر فضیلت مہاجرین و انصار شب شنبہ سعادت
قدم بوسی حاصل شد میر غلام محمد سیال و غلام محمد درویش پیر ٹھہارنی و عزیزان دیگر حاضر
بودند سخن در فضیلت مہاجرین و انصار افتاد خواجہ شمس العارفین زبان مبارک راند کہ
جمیع اصحاب حضرت رسول علیہ السلام فاضل اند اما دو فرقہ ازانہا بزرگ تر اند اول مہاجرین

اہل و مال و دیار خود را گذاشته همراه حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم هجرت کردند و جان
خود را بر آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم قربان کردند و فرقهٔ دوم انصار که مال و دختران
خود بمهاجرین نکاح کرده دادند و خانه‌های خود را نیز بآنها سپردند انگاه این آیت شریف
بر زبان مبارک راندند لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ ۚ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ
إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ بعد ازان فرمود که پس از مهاجرین و انصار مومنان
تابعان صحابه فاضل ترانند انگاه این آیت کریمه بر زبان مبارک راندند وَالَّذِينَ جَاءُوا
مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ
فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ بعد ازان فرمود
که چند صد نفر از صحابه آنحضرت صلی الله علیه وسلم باصحاب صفه موسوم بودند اہل و مال
خود گذاشته برای حصول صحبت حضرت رسول علیه السلام در یک صفه گذران میکردند جوع
اشتهای طعام و آب غلبه نمودی بزیارت حضرت سید المرسلین مشرف شدندی پس حاجت
طعام و شراب نماندی و جائیکه معرکه شدی همراه آنحضرت بوده جهاد کردندی بسبب
کثرت صحبت ایشان با آنحضرت از ایشان روایات احادیث کثیر آمده مرآت بیست و هفتم در
عقاید و اصول دین و اطاعت مجتهدین روز جمعه شب شنبه سعادت
قدمبوسی حاصل شد مولوی نور الدین ساکنه للهانی و نور مصطفی قریشی و امام بخش نذیر و
کریم بخش نومسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در عقاید اہل سنت جماعت افتاد حضرت
شمس العارفین روی بسوی کریم بخش مذکور کرده فرمود اول چیزی که بر طالبان فرض و
لازم است حصول ایمان است زیراکه بدون ایمان حصول معرفت رحمان حاصل نشود انگاه

فرمود صفات ایمان هفت ست اول ایمان آوردن بخدا تعالی که یگانه ست و ورا شریک
نیست و سود و زیان مخلوقات همه از خدا ست دوم ایمان آوردن بفرشتگان
که آفریدگان خدا اند سوم ایمان آوردن بکتابها که از جانب خدا تعالی آمده اند همه حق
اند و راست چهارم ایمان آوردن به پیغمبران که آنچه گفته اند همه حق ست و راست
پنجم ایمان آوردن بروز قیامت که بیشک آمدنی ست ششم ایمان آوردن بر آنکه
تقدیر خیر و شر از خدا تعالی ست هفتم ایمان آوردن بزنده شدن پس از مردن
بعد ازان دعاگو عرض داشت که باریدن باران از کجا می آید و بچه طور باید خواجه شمس
العارفین فرمود که اهل شریعت میگویند که بر آسمان دریا ایست عظیم چون خدا تعالی
خواهد که بارش کند مهتر میکائیل را حکم فرماید که این قدر باران در موضع فلان باید کرد
میکائیل حکم بجا آرد و همچنین جبرائیل علیه السلام را بر رویانیدن نباتات و گلهای اشجار
وغیره موکل ساخته است و عزرائیل علیه السلام را قابض ارواح مخلوقات متعین کرده و
اسرافیل علیه السلام را بر نفخ صور موکل نموده بعد ازان فرمود جمیع انبیا فاضل تر اند
از ملائک خواص و ملائک خواص فاضلتر اند از خواص مومنان و خواص مومنین فاضل تر اند
از عوام فرشتگان و عوام فرشتگان فاضلتر اند از عوام مومنین بعد ازان فرمود
ارکان ایمان دو چیز ست اول اقرار کردن بزبان دوم تصدیق کردن بدل آنگاه فرمود
احکام نیز هفت ست چون کافر ایمان آورد اول جان او از کشتن خلاص یابد دوم مال او
از گرفتن خلاص گردد سوم زن و فرزندان از برده شدن مامون گردد چهارم از
ناحق رنجانیدن خلاص یابد پنجم گمان بد کردن برو نشاید ششم بشومیت گناه همیشه در
دوزخ نماند هفتم به برکت ایمان بآخر بهشت برسد بعد ازان فرمود شرائط ایمان
نیز هفت ست اول هستی خدا بالغیب باور کردن و همچنین بهشت و دوزخ را غیب باور
کردن با جملگی امور آخرت دوم علم غیب را خاصه خدا تعالی دانستن سوم حلال را

صفات ایمان

احکام ایمان

ارکان ایمان

شرائط ایمان

حلال اعتقاد کردن چهارم حرام را حرام اعتقاد کردن پنجم از عذاب خدا تعالی
ترسناک ماندن ششم از رحمت خدا تعالی امیدوار بودن هفتم باختیار خود ایمان
آوردن بعد ازان فرمود اصول دین چهار اند آیة و حدیث و قیاس مجتهد و اجماع
است هر کس که ازین چهار بیرون رود و انکار کند کافر گردد و طاعت ائمه مجتهدین علما را از

اصول دین

بآیت اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فرض گفته اند بعده شخصی
محل مولوی نورالدین عرضداشت کرد که فرقه غیر مقلدین مراد از اولی الامر بادشاه اسلام
میدانند خواجه شمس العارفین فرمود که عبارت از اولی الامر صلحا و اتقیا اند که جامع جمیع اخلاق
حمیده باشند و قرآن و حدیث را بخوبی دانسته باشند همچنین شاه عبدالعزیز دهلوی
در تفسیر آیت فَلَا تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ اَنْدَادًا نوشته که کسانیکه اطاعت آنها بحکم خدا فرض ساخته
شش گروه اند ازان جمله مجتهدین شریعت و شیوخ طریقت اند که حکم ایشان بطریق وجوب
لازم الاتباع است بر عوام زیرا که فهم اسرار شریعت و دقائق طریقت ایشان را میسر است
فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ آنگاه فرمود بادشاه دو جهان از
خدا اند که جمیع امور زیر فرمان ایشانند بخلاف بادشاه ظاهری که با امور دنیا مشغول باشد

حکایت

ها همه رنجیده حکایت فرمود که روزی اورنگ زیب بصحابت نواب سعدالله خان بخدمت
میان میر صاحب رحمة الله می آمد اتفاقا میان صاحب آنوقت از جامه خود شپش میجستند
خادمی عرض کرد که بادشاه بخدمت شما می آید سر برداشته فرمودند من نمیدانم که کدام شخص
است چون شاه موصوف نزدیک سید هیچ التفات نکرد نواب سعدالله خان عرضداشت
کرد که تعظیم بادشاه چرا نکردید فرمود عجب کار است که رزق خدا تعالی بخورم و جمیع حاجات

اجماع

از و بخواهم بآن سوی دیگری التفات کنم بعد ازان فرمود اجماع امت آنست که علما دین
متین برامری از امور دین اتفاق کنند چنانچه در زمان خلافت حضرت عمر رضی الله تعالی
عنه ادای بیست رکعت تراویح به جماعت مقرر شد و مجمع علیه حضرت عثمان رضی الله عنه

همه یاران مجمع بودند تا که حضرت علی کرم الله وجهه نبودند چون آمدند دیدند که قنادیل در مسجد
روشن است بعد جماعت تراویح قائم شده فرمودند قائم کند خدا تعالی امثال حسنه تر الحیاء چنانچه قائم
کردی تو سنت رسول علیه السلام را آنگاه این حدیث شریف بر زبان مبارک راندند که لا یجتمع
امتی علی الضلالة بعد ازان فرمود فرقه روافض و غیر مقلدین افعال و اقوال خود را
مطابق نص و حدیث شمارند اما عمل ایشان باطل است زیرا که این هر دو فرقه از قیاس مجتهدین
و اجماع امت منکر اند و در حق ایشان طعن می کنند بعد ازان فرمود سالک را باید که چون تعبد
سلوک و ورع کند هم از مذهب واحد که دلیلش احسن و اقوی و فائدتش اعم و اتم باشد اختیار
کند و هر که ازین راه بدیگر جستن گیرد عبث و یاوه باشد و از راه مصلحت بیرون افتد بعد
ازان فرمود که اگر شخصی برای تحقیق مسئله شرعیه تجسس کند حضرت خواجه تونسوی رحمة الله علیه
عالمان دین و مفتیان شرع متین را فرمودی عمل ما درویشان با حادیث صحیحه علی المطلوب است
مگر آنکس که معرفت حدیث و طریقه استنباط مسائل کما حقه ندانسته باشد عمل بالحدیث جائز نیست
پس ایشان را لازم است اگر تحقیق مسئله کنند از کتب فقه حنفیه نمایند زیرا که استنباط مسائل ایشان از
آیت و حدیث است مطابق هر دو بدان ای عزیز باعث ضلالت و گمراهی اکثر مردمان
درین زمان همین است که در حق فقهای عظام و فقرای کرام و کتب آنها طعن کنند چنانچه در باب فقها
لفظ بی وقوف و اصحاب الرای و بجای لفظ فقه بیکم میگویند و منکر اند از استعانت اولیا و منقبت
انبیا می طرز خود را بحدیث منسوب کنند حالانکه احکام احادیث از ناسخ و منسوخ و ضعیف
و قوی و طریقه استنباط کما حقه نمیدانند پس مخالفت آن عمل کنند نقلست از تحفه در کرامت غوث الاعظم
افغانی صاحبزاده محمد دین عرض نمود که اکثر مردمان منکر کرامت میگویند که کرامت کشتی بر آوردن
حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی خلاف و دروغ است زیرا که چون حیات
دیگر شد باز حیاتی نیاید پس این آن اهل کشتی باز مردند معلوم شد که محض این کرامت دروغ
است خواجه شمس العارفین فرمود آن حیاتی که باقی است در روز قیامت باشد نه دنیا زیرا

چنین کار از اکثر اولیای ما در ظهور آمد چنانچه حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی از شنیدن
غزل کشتگان خنجر تسلیم را * هر زمان از غیب جان دیگر است * حالت فنا حاصل شد چون
قوال مصرع اول گفتی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردی باز بحالت اول
زنده شدی چون ساعت اجل نزدیک رسید مصرع ثانی از زبان قوالان فراموش شد پس حضرت موصوف
از دار فانی بدار باقی رحلت نمود پس ازین حالت معلوم گردید که حیاتی بعد مماتی هم از قبیله کرامت
است هم درین محل سخن در ذکر عزیر علیه السلام افتاد خواجه شمس العارفین فرمود در تفسیر حسینی می آرند
روزی حضرت عزیر علیه السلام بر خر سوار شده توجه به بیت المقدس نموده بود که بده فرسخ از ایلیا
بود رسید پس موضعی ویران دید اما درختان میوه دار بود و قدری انجیر بچید و مقداری
انگور گرفت و در سایه قرار کرده چند انجیر بخورد و باقی نیز در خود داشت و انگور را بفشرده پاره
بابشا بید و بقیه در رکیه ریخت و خر که داشت پیش خود به بست و تکیه دیوار کرده بسوی دیه ویران
می نگریست چون آن را بغایت ویران دید گفت اَنّی یُحْیِی هٰذِهِ اللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا یعنی چگونه
زنده گرداند این دیه را خدا تعالی یعنی چگونه آباد کند بعد از خرابی او و باشندگان او را چه طور زنده
گرداند بعد از مردن ایشان پس بمیرانید او را خدا تعالی همان تفکر و تامل با مدت صد سال
خر او نیز بمرد چون پیغمبر خدا بهوش آمد در رفت چه دید که صد صد مردمان مرده اند جناب باری تعالی
مناجات کرد که ای خداوند کریم این کسان از قدرت زنده گردان پس بمجرد دعا کردن او همه
مردگان زنده شدند همان صورت که بود بعد از آن هم درین صفحه سخن در ذکر ابراهیم علیه السلام
افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک راندند که در تفسیر حسینی می نویسد روزی ابراهیم علیه السلام
گفت ای پروردگار من بنما مرا قدرت کامله چگونه زنده میگردانی مردگان را گفت آیا تو ایمان
نیاورده که من مرده را زنده میکنم گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام ولیکن این سوال کردم
تا آرام بگیرد دل من بمشاهده چگونگی آن گفت خدا اگر مشاهده این حال آرزو داری پس بگیر
چهار عدد مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس پس ایشان را ذبح کن و گوشت و پوست

ذکر عزیر علیه السلام

ذکر ابراهیم علیه السلام

و عظام ایشان بکوفته با یکدیگر بیامیز و سرهای ایشان در دست خود نگهدار و آن گوشت و
پوست کوفته را چهار حصه کرده بر چهار جبال جدا جدا بنه و هر یک مرغی را بنام بخوان پس حضرت
ابراهیم علیه السلام همچنان کرد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز کرد که ای کبوتر و ای طاؤس و
ای زاغ و ای خروس بسوی سرهای خود بیائید بفرمان ایزد سبحان تعالی اجزای هر یک
از دیگری جدا شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود
بر زمین دویدن گرفتند پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام می دویدند و از آنجا پرواز
کرده بسوی سرهای خود که در دست وی بود پیوستند بعد از آن فرمودند که روزی فیما بین
ابراهیم علیه السلام و نمرود مردود سوال جواب شروع گردید ابراهیم علیه السلام گفت خدای
من آنست که مردگان را زنده کند و زنده را مرده سازد نمرود جواب داد و من نیز همین قوت
دارم مرده را زنده و زنده را مرده میکنم و شخصی قیدی را رها کرد و مرد زنده را هلاک
کرد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت خدای تعالی من آفتاب را از جانب مشرق طلوع بر آرد
تو آنرا از جانب مغرب برآر پس برین سخن لاجواب و مبهوت گشت بعد از آن این
آیت شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی اِذْ قَالَ اِبْرَاهِیْمُ فَاِنَّ اللّٰهَ یَاْتِیْ
بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِیْ کَفَرَ بعد از آن
سخن در ذکر سلیمان علیه السلام افتاد فرمود چون لشکر سلیمان علیه السلام بوادی نمل در رفت
نمود نمله لشکریان خود را حکم داد که حضرت سلیمان علیه السلام درین میدان می آید باید که در
سوراخهای خود سکونت ورزید تا از پای کوبی لشکریان محفوظ باشید بعد از آن این آیت
شریف خواندند قوله تعالی یَا اَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوْا مَسَاکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ
سُلَیْمَانُ وَجُنُوْدُهٗ وَهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ بعد از آن سخن در کرامت و شرافت حضرت
غوث الاعظم سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه افتاد صاحب اوده محمد دین صاحب دام الله
یکایک عرض داشت کرد که اکثر مردمان میگویند چون حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در شب معراج از زبان درفشان فرموده بود که چون [illegible]

قَدَمِی هٰذِهٖ عَلٰی رَقَبَتِکَ وَقَدَمَاکَ عَلٰی رِقَابِ کُلِّ وَلِیِّ اللّٰهِ پس چون محبوب
سبحانی باین سعادت واین موصوف شدند فرمودند قدم رسول الله صلی الله علیه وسلم
برگردن من است وقدم من برگردن جمیع اولیا باشد پس هر یکی این قول را مقر شدند
وصدق آوردند اما شیخ صنعان ازین امر روگردانید آیا این قصه راست است یا نه جواب
شمس العارفین فرمود این چنین ذکر شیخ صنعان در کتب معتبر ندیده ام بلکه حضرت
مولانا مولوی جامی قدس الله سره السامی در نفحات الانس و شیخ عبد الحق در اخبار
الاخیار می نویسند که چون حضرت شیخ عبد القادر جیلانی محی الدین بر منبر سوار شده وعظ
میکردند سه هزار عالم نامدار وسید [illegible] ومکمل در محفل آنحضرت موجود بودند [illegible]
آنحضرت از زبان گوهرفشان ارشاد فرمود که قدم حضرت رسول علیه السلام برگردن
منست وقدم من برگردن کل اولیا باشد همان ساعت [illegible] قدم مبارک آنحضرت
گرفته بردوش خود نهاد پس با وجود تسلیم کردن چند هزار عالم ربانی واولیا صمدانی
گردن تابی شیخ صنعان ثابت نگردیده بعد ازان سخن در ذکر امام غزالی وجلال الدین
رومی رضی الله تعالی عنهما افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون حضرت رسول علیه السلام
در شب معراج بر فلک چهارم با موسی علیه السلام ملاقی شدند فرمودند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
از این سخن در دل موسی علیه السلام تعجب آمده گفت میخواهم که عالمی از امت ایشان هم
ببینم حق تعالی روح مبارک حضرت جلال الدین رومی رحمة الله پیش موسی علیه السلام حاضر کرد
وفی ما بین ایشان گفت گو [illegible] فرمودند که اکثر اهل علم بر آنند که روح
امام غزالی رحمة الله حاضر شد وموسی علیه السلام گفت السلام علیکم امام غزالی جواب
داد وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته موسی علیه السلام گفت جواب سلام وعلیکم السلام بود
[illegible] زیاده کلام چرا گفتی گفت زیاده نیست بلکه مضاعف ثواب است باز موسی علیه السلام گفت [illegible]

تو حیثیت امام غزالی رحمة الله علیه گفت محمد بن محمد غزالی باز موسی علیه السلام گفت
که من فقط نام تو استفسار نموده‌ام نه نام پدر تو پس گفتن نام پدر چه فائده بود امام صاحب
جواب او که تو در جواب سوال باری تعالی وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ چرا زیاده کردی
گفتی هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَىٰ بلکه جواب
هی عصای کافی بود و فوائد آن حق تعالی را معلوم بودند که خالق عصای و فوائد
او بود نیز با اظهار توجیه حاجت بود حضرت موسی علیه السلام گفت که چون از جانب حقتعالی
ندا آمد مَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ دانستم که این سوال منجانب عالم الغیب والشهادة
محض بجهت استیناس دل من است پس با قتضای حال این مقال زیاده کردم امام صاحب
گفت که چون شما مرا برای الله الطلب نمودید پس من نیز با ظهار حال خود این الفاظ گفتم چون
موسی علیه السلام این جواب شنید مرتبه علمای امت محمدی را تسلیم کردند باز خواجه شمس العارفین
فرمود مرتبه امام غزالی از صحابه تابعین و تبع تابعین اعلی است چون ولی را این مرتبه
باشد رتبه علی خود عالی خواهد بود و بعد از ان سخن در عقیده حضرت مخدوم جهانیان جهانگرد
گشت رحمة الله افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مخدوم رحمة الله بحضور
روضه متبرکه سرور کائنات خلاصه موجودات صلی الله علیه وسلم رسیده عرض کرد که از مدت
دراز اشتیاق عرفان آن حق سبحانه میدارم از روضه شریف آواز برآمد که ای فرزند ارجمند
بولایت هند در دهلی مرد کامل حال مقبول بارگاه ذو الجلال از مریدان سلطان المشائخ
خواجه نظام الدین بداؤنی نصیر الدین نام ملقب به چراغ دهلی مشهور است از وشان طلب
تو حاصل خواهد شد سید موصوف حسب ارشاد سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم منزل
بمنزل در شهر دهلی رسید و کلوخی چند برای استنجا آنحضرت بر رخسار خود سائیده نذر گذرانید
نمود و آداب تسلیمات بجا آورده احوال خود اظهار نموده آن جناب الاصفات حسب الاشارت
آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم سید موصوف را نعمت باطنی عنایت فرموده بعد از چند

مدت یک جامه کهنه تبرک داده رخصت فرمود بعد از آن سخن در حسن اعتقاد افتاد
همدرین محل حافظ امیر حسن شد حسرت کرد که افسوس از تحصیل علوم بی بهره ماندم خواجه شمس العارفین
فرمود نمیدانی که اکثر مردمان با وجود تحصیل علوم از قرب حق سبحانه و تعالی محروم شده اند زیرا
که اصل علوم حسن اعتقاد است پس طالب صادق را باید که در حصول حسن اعتقاد سعی بلیغ نماید و
در طاعت تسبیح ظاهر و باطن مشغول گردد تا حق جل جلاله گوناگون علوم او را اعطا فرماید
چنانچه مولوی معنوی قدس سره میفرماید بیت چون کنی خدمت نخوانی یک کتاب علمهای نادره
یابی ز جیب آنگاه همدرین محل خواجه شمس العارفین فرمود که حضرت خواجه حسن بصری رحمة
الله علیه بعجز و نیاز بجناب ایزد متعال التماس نمود که ای خداوند کریم این بیچاره مفلس را از
علم نصیب بکن که به برکت آن عامل بجناب تو مستجاب شود روزی حضرت خواجه حبیب عجمی
مرید ایشان امامت میکردند و بعضی رفتند خواجه حسن بصری تشریف ارزانی فرموده با ایشان
اقتدا نکردند ازین جهت که آن قرآن صحیح نمی خواندند از غیب آواز می شنیدند که ای حسن
آن علمی که میخواهی که باعث آن مستجاب الدعوات شوی همین بود که پس حبیب عجمی اقتدا
کنی پس آن را فوت کردی و آن را جاهل میدانستی حالانکه عقیده او بجناب من از تو زیاده است
پس ازین حکایت حافظ امیر را تسکین خاطر حاصل شده بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین از
جان و دل مشغول گردید بعد از آن سخن در باب اعتقاد پخته افتاد خواجه شمس العارفین بر
زبان مبارک راندند که سالک را باید که همه حال اعتقاد خود را محکم دارد که اصل سلوک اعتقاد است
بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راندند بیت در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش
کرا بسوزد گر بولهب نباشد بعد از آن فرمود کفر در اصطلاح صوفیان بمعنی اعتقاد پخته
است که هرگز زائل نشود و تشکیک مشککین مر او را آتش مصائب شدائد دنیاست و
مراد از ابولهب عاشقان حقیقی که تحمل بلایا میکنند بعد از آن سخن در عقیده حضرت
امیر خسرو افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که روزی شخصی بحضور سلطان المشائخ حضرت

شیخ نظام الدین آمد و چیزی بخواست سلطان المشایخ فرمود هر چه درین روز آید نزا خواهیم داد
اتفاقا دران روز هیچ چیز نیامد باز دوم روز عرض کرد سلطان المشایخ همان طور فرمود
آن روز نیز چیزی نیامد باز سوم روز عرضداشت کرد خواجه موصوف نعلین شریفین
حوالهٔ ایشان کرده رخصت فرمود چون بمیان راه با خواجه امیر خسرو که مال سوداگری بقدر
چهار لکهه بر شتران بار کرده می آمد ملاقی شد پرسیدند از کجا می آئی گفت در دهلی بشریف
بخدمت سلطان المشایخ جهت حاجت دنیوی رفته بودم دو سه روز ماندم چیزی نیافتم آخر
خواجه صاحب نعلین مبارک خود عطا فرمود چون این خبر در گوش امیر صاحب رسید فرمود اینرا
می فروشی گفت آری فرمود قیمت این چیست گفت هر چه عنایت فرمایند همه مال چهار لکه
بار کرده مع شتران بوی داد و نعلین مبارک ازان گرفته در جامه پیچیده و با دب کمال بر سر بسته
بخدمت سلطان المشایخ آمد حضرت صاحب پرسید که چیزی فائده در تجارت شده امیر
صاحب عرض کرد غریب نواز آن قدر که منافع این بار حاصل گردید گاهی نشده است و کیفیت
خرید نعلین مبارک بیان نمود خواجه صاحب فرمود بسا ارزان خریدی حسب اعتقاد تو اگر مال
دو چندان دادی کمتر بودی بعد ازان فرمود که از گرمی عشق قمیص امیر خسرو صاحب از جای دل
سوخته بودی همه ازین محل دعاگوی عرض کرد این چنین عشق بچه طور حاصل آید فرمود
قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء باز امام بخش نذر بردار عرضداشت کرد
با شتغال و اذکار حاصل نمیشود فرمود به برکت اشغال خطرات نفسانی و وسواس شیطانی
دور شوند اما حصول عشق محض از کریمی دوست بعد ازان سخن در ذکر جن و انس افتاد حبیب
غلام علی عرضداشت چنانچه بنی آدم را تکلیفات بسیاری ذلت لاحق شود عالم جنیان را هم
باشد یا نه خواجه شمس العارفین فرمود عالم جنیان در جمیع امورات با بنی آدم موافق اند تا آنکه
بعضی ازان برسالت حضرت سرور کائنات صلے الله علیه وسلم ایمان آورده اند همدرین محل فرمود
پیدایش فرشتگان از نورست و جنیان از نار و لهذا شیطان در گرداب غرور افتاد و طوق

نشست در گردن او شد و انا خیر منه گفت و از شرافت سجده آدم علیه السلام باز ماند بعد تحمل
فرمودند در حوالی کوه قاف زمینی ست که از کوه قاف هفتاد حصه زیاده است و باز دیگر
گرد او زمینی ست از سیم و این هفتاد حصه زمین اول زیاده است و باز گرد او زمینی دیگرست
از نقره که هفتاد حصه زیاده است از زمین سیم و باز گرد آن زمینی ست از زر و آن هم فراخ
ترست و بران قومی سکونت میدارد و از تکلیفات هر دو جهان فارغ ست و از احوال
ابلیس هم بی خبر و عذاب موت و حشر و غیره ایشان را هرگز نخواهد شد و آخر نیز داخل بهشت شوند
پس ازین خبر همه حاشیه نشینان متعجب ماندند آنگاه فرمودند تکلیفات بیماری و خواری عذاب
جان کندن و عذاب قبر و حشر و ترازو و دوزخ و غیره هر بنی آدم را مقابل ست و آنهمه
اهل ایمان از شفاعت حضرت رسول علیه السلام داخل بهشت کنند بعد ازان گفتگو در طلب
علم و فضیلت آن روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی احمد شکرگو و
سید... شاه سلطان ترکمان و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طلب علم افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود که در طلب علم سعی بلیغ باید کرد و بعد ازان این حدیث بر زبان مبارک راندند حدیث
اطلبوا العلم من المهد الی اللحد بعد درین محل سید الله بخش عرضداشت که سالک را
چند قدر علم ضرورست خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که کتاب کنز الدقائق بتحقیق
خوانده باشد باز سید مذکور عرضداشت که حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه
میفرمایند که اگر سالک علم صلوة پنجگانه خوانده باشد هم کافیست حضرت مولانا فرمود گرچه
همین قدر کافیست مگر در خاندان ما اولیتر وظیفه خواندن علم ست چنانکه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم در ریاضات میفرمایند من تزهد بغیر علم فقد مات
کافرا و جن جنون نامهم بزرگی فرموده بیت اگر بی علم کاری پیش گیرد
شود کافر و یا دیوانه میرد و هم فرمودند دو رکعت عالم با عمل از عبادت تمام مخلوقات
عالم بهتر ست باز سید مذکور عرضداشت که اکثر مردان به نیت مضر بودن محدث شدن

در طلب علم و فضیلت آن

میخوانند نه برای رضای رحمان پس این چنین علم چه فائده می بخشد خواجه شمس العارفین فرمود علم جهت رضای رحمان باید خواند نه برای رضای شیطان زیرا که علم بدون خلوص نیت فعل شیطانی ست باز سید موصوف عرض داشت چونکه در ذکر جهر و خفی و دیگر وظائف خلاص حاصل میشود در خواندن علم چگونه حاصل میشود خواجه شمس العارفین فرمود اگرچه بجز خلوص نیت عمل مقبول نیست مگر ترک آن عمل صالح هم فعل شیطانیست که مقصود او همین ست که مردمان از علم بهره ور نشوند نعوذ بالله منها بعد ازان فرمود هدایت یافتن بر علم موقوف نیست چنانچه حق تعالی میفرماید قوله تعالے والله یهدی من یشاء الی صراط المستقیم و دیگر آنکه اگر مدار هدایت بر علم منحصر بودی شیطان لعین با وجود چندین علم ملعون نگشتی بعد ازان شخصے طالب العلم عرض کرد که شوق خواندن علم بسیار دارم اما لاچارم که والد بزرگوار من ضعیف سن ست و اجازت هم نمیدهد که در جای رفته بخوانم هرچه درین باب فرمایند بجا آرم فرمودند برادری دیگر داری گفت نے فرمود اگر کدام وجهی دیگر برای آرام و خدمت او میدانی علم بخوان والا حقوق والدین بر جمیع حقوق مقدم اندیش تا دم حیات والد بزرگوار خدمت او بجا آر زیرا که از خواندن علم مقصود عبادت ست و شناختن حقوق اسلام باز عرض کرد که چیزی از وظائف ارشاد فرمایند فرمود هزار بار کلمه طیبه و هزار بار درود وظیفه روزمره بخوان ۱۲ همدرین محل شخصے عرض داشت برد جهت حصول علم چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز فجر یکصد بار یا علیم علمنے خوانده بگوئی ای خداوند کریم بحرمت این اسم مرا علم نصیب گردان هم درین محل فرمود که بتقاضای ایام بانجام عمر رسید اما اشتیاق مطالعه کتب سلوک و توحید کم نگردیده بلکه عرضداشت که عشق را با ضعیفی چه کار بلکه در همه حال زیاده تر گردد بعد ازان شخصے مطرب ضیاء الدین نام بخدمت حضرت صاحب عرضداشت که دعا فرمایند تا بتاثیر سماع بخوبی واقف شوم خواجه شمس العارفین فرمود حاصل همه کار علم

تا در علم ثابت قدم نباشی فن علم موسیقی را چه دانی آنگاه فرمود برخوردار محمد دین صاحب
و مهر قوال و چند نفر دیگر همراه خود کرده جانب پاک پتن شریف رفتند و در برج نظامی بخدمت
حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین قدم بوسی حاصل کردند و صاحبزادگان مهاروی
درویشان دیگر نیز حاضر بودند مهر قوال بخوش آواز غزل آغاز کرد غزل خلوت گزیده
را بتماشا چه حاجت است * چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجت است * تا آخر مهر نیز
محل صاحبزاده غلام فخر الدین مهاروی دام برکاته رو بسوی صاحبزاده محمد دین صاحب
کرده فرمود قوال ایشان سخنان بهتر میگوید اما از علم واقف نیست که صحت الفاظ نمی
داند بعد از آن سخن در علم آدم علیه السلام افتاد سید الله بخش جاجی پور عرض داشت
که تفسیر آیه و علم آدم الاسماء کلها چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود
بیاموزانید حق سبحانه و تعالی آدم علیه السلام را که نامهای جمیع مخلوقات از علویات
و سفلیات بلکه تاثیرات همه موجودات سرد و گرم و خار و یابس معلوم کنانید بعد از آن
این مصرع بر زبان مبارک راندند مصراع ع علم الاسما یک قم از دفتر نیست
و همچنین در تفسیر حسینی آورده چون آدم علیه السلام را بشرافت علم الاسما مشرف
ساخت بعد از آن آن مخلوقات موجودات را که نامهای آن با آدم علیه السلام تعلیم
کرده بود روبروی فرشتگان آورد و گفت قوله تعالی انبئونی باسماء هؤلاء
یعنی خبر دهید مرا بنامهای اینها که روبروی شما اند اگر هستید شما راست گویان در طعن
بر استحقاق خلافت آدم یعنی غرض ایشان آن است که آدم لائق خلافت نیست
زیرا که ازین خونریزی و فساد بظهور آید و مایان تسبیح و تقدیس نعت بجا آوردیم
شایان منصب خلافت مایم حالانکه خلیفه را علم باید شما را نیست پس گفت حق سبحانه
و تعالی خبر دهید مرا نام این اشیا قوله تعالی قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما
علمتنا انك انت العليم الحكيم یعنی گفتند فرشتگان بعد از حصول خود دانیدن

ذکر علم الاسما

اسامی بطریق اعتقاد که تنزیه بکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی هیچ دانشی نیست مارا مگر آنچه تو در آموختی مارا بدرستی که تو دانائی آموزگار محکم کار و صائب کردگار و ازین آیة دو چیز معلوم شد یکی آنکه فضل علم بر عبادت زیرا که در میان فرشتگان انواع عبادات بکثرت جمع بودند و فضل حضرت آدم علیه السلام را حاصل شد دوم آنکه بعضی اشیا چنین اند که اظهار آنها موجب زیان است که ابلیس عداوت حضرت آدم علیه السلام اظهار کرد چنان خود را بشقاوت ابدی گرفتار نمود پس ای عزیز ترا باید که نقد عمر خود را در تحصیل علم دینی بکنی تا سعادت دارین در یابی و از عداوت و حسد دور باش تا فرشته گوهر باشی بعد از ان سخن در قصه آدم و موسی علیهم السلام افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که چون روح حضرت موسی علیه السلام با روح مبارک حضرت آدم علیه السلام ملاقی شد گفت بسبب خوردن ایشان چه انگندم مبتلا گونا گون گرفتار آمدیم اگر ایشان نخوردندی چرا چنین سختی ها افتادندی روح حضرت آدم علیه السلام جواب داد و مارا چرا ملامت میکنی در کتاب خود ببین که خدا عز و جل رزق قبل از پیدایش من هشت هزار سال اظهار کرده است پس بر من چیست اگر اراده خدا نبودی کی خوردمی روح حضرت موسی علیه السلام لاجواب شد همادرین محل سید قسم بخش عرض داشت اگر چنین است پس ملامت بر کسی نیست همه امور خیر و شر باراده حق سبحانه و تعالی میشوند خواجه شمس العارفین فرمود آری چنین است که مبدای جمیع امور بید قدرت اوست و این مصراع بر زبان مبارک راند مصراع کچهه دوس نهین بانکی ہر نون جی لکهی آنهی نون نپی اروبنائی مین یعنی هر چه در تقدیر تحریر گردید همان بمشیت و اراده حق تعالی بظهور می آید امادر روش را باید که کار ثواب بحق سبحانه و تعالی منسوب کند و کار خسیس بنفس خود منسوب کند چنانچه حق جل و علا میفرماید قوله تعالی مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ باز سید موصوف عرض داشت که چون مبدای جمیع امور خیر و شر اوست میان فرقه جبریه و صوفیه فرق چیست فرمود جبریه قائل تعدد میباشند و صوفیه قائل وحدت اند دیگر آنکه جبریه در

ادای امر و نهی سست شوند و گویند چاره ما نیست هر چه کند خدا کند و صوفیان در اتباع
خدای تعالی چیست و چالاک میباشند و امر محبوب حقیقی را سعادت ولی میدانند **بعد درین محل**
مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که این قدر فرق هم معلوم میشود که آن مظهر مفصل اند و
این مظهر هادی خواجه شمس العارفین فرمود آخر سلسله هر دو اسم باسم واحد میرسید که بحقیقت
هر دو فرزند یک تن اند باعتبار مرتبه احدیت و دو تن اند باعتبار واحدیت **بعد ازان**
سخن در تعلیم علم افتاد روی سخن سوی مولوی غلام محمد آورده فرمود که پسر نور محمد چرا نمیخواند
گفت تا هنوز قرآن ختم نکرده است فرمود طفل را باید که در خورد سالی برای خواندن سعی
نماید والا محروم ماند مولوی صاحب عرض داشت از خوف زد و کوب استاد از مدرسه گریخته
نزد فلان میخواند آنگاه این مصرع بر زبان مبارک راند **مصرع** جور استاد به مهر پدر
آنگاه فرمود حق استاد از حق والدین فائق تر است ازین جهت که والدین جسم را پرورش
کنند و استاد روح را پرورش کند **بعد ازان** خواجه شمس العارفین فرمود درویش را
علم میباید خواند که بدون او سلوک بانجام رسیدن محال است هم **درین محل** غلام
حسین قریشی عرض داشت که دو کس برادر حقیقی بودند یکی بعلم ظاهر مشغول گشت و دیگری در
سلوک قدم زد روزی برادر عالم بخدمت برادر سالک رفت و گفت از شما بوی مردار می آید
باعث چیست گفت دیروز بادشاهی بملاقات من آمده بود و از پوشش وی بوی عطر بدماغ
من رسیده برای خلاف نفس موشی مرده در بینی داشته ام گفت چند مدت گذشته است گفت دو روز
گفت نماز دو روزه باز اعاده کن که بدون طهارت نماز جائز نیست **آنگاه فرمود**
زهد و تقوی آن بهتر است که مطابق سنت رسول علیه السلام باشد چنانچه شیخ سعدی
رحمة الله علیه میفرماید **بیت** بزهد و ورع کوش و صدق و صفا * ولیکن میفزای
بر مصطفی * **بعد ازان** شخصی عبد الحکیم نام باراده بیعت پیش حضرت صاحب نشست
خواجه شمس العارفین فرمود چند کتب خوانده گفت شرح وقایه و خیالی و ملا حسن و غیره خوانده ام

فرمود اکثر مردمان در علوم ظاهری اوقات خود را صرف کنند و به کتب سلوک و توحید مثل
تصنیفات امام غزالی و مولوی جامی رحمهم الله اشتغال ننمایند حالانکه مقصود از تحصیل
علوم همین ست که وصل حق گردد چنانچه بزرگی فرموده **بیت** علم نحو و صرف خوانی فقه خوانی
یا اصول ٭ جز وصال حق تعالی دور مانی ای جهول ٭ **بعد ازان** فرمود مثنوی معنوی
و فصوص الحکم هر دو را در مطالعه باید داشت که این هر دو کتاب مخزن سلوک و معدن توحید
اند **بعد ازان** فرمود وقتی بخدمت خواجه تونسوی رحمة الله علیه حاضر بودم روی سوی
من آورده فرمود کتاب عوارف المعارف شیخ شهاب الدین رحمة الله علیه در علم تصوف
عجب کتابی ست باید که در مطالع آن مشغول باشی اگر مطالعه تمام کتاب نتواند فصل که در آداب
شیخ ست ضرور باید دید **بعد ازان** فرمود که مدت دراز مطالع مثنوی کردیم حاصل مطلب
هر شش دفتر خدمت و اطاعت شیخ دانستیم چرا که اطاعت شیخ درست آید همه منازل و مراتب
سلوک او را حاصل شوند زیرا که اطاعت شیخ خود عین اطاعت خدا و رسول او ست چنانچه بزرگی
فرموده **بیت** چونکه ذات پیر را کردی قبول ٭ هم خدا در ذاتش آمد هم رسول ٭ گر جدا اندیشی
ز حق تو خواجه را ٭ گم کنی هم متن و هم دیباچه را ٭ **بعد ازان** بر زبان مبارک راند که طالب
صادق را باید که در ابتدای سلوک کتاب کیمیای سعادت را مطالع نماید و در انتهای سلوک
بمطالع مثنوی معنوی مشغول باشد دعاگو عرض داشت که مطالع کتب چه فایده دهد خواجه
شمس العارفین فرمود مطالع کتب مثل مسطر ست چنانچه کاتب بر مسطر راست و درست نویسد
هم چنین صاحب مطالع احکام شریعت دانسته بران عمل کند **بعد ازان** سخن در سنه عمر
و تعلیم علم ظاهری حضرت مولانا شمس العارفین افتاد صاحبزاده محمد دین صاحب عرض
کرد که سنه عمر ایشان کدام ست خواجه شمس العارفین فرمود عمر من تخمیناً بهشتاد و چهار
سال رسید و هشت بعد ازین سه سال زنده باشند و بحق تسلیم شدند پس باین حساب عمر حضرت
مولانا بهشتاد و هفت سال پنجصد حیات زاده صاحب عمر هشتاد گرد

که کیفیت طالب علمی ایشان چگونه است فرمود دو ماه بسا کهه وجلهپه در قریه مسکی ڈهوکه مانده
کریمه و نام حق خواندم بعد ازان پند نامه شیخ فرید الدین عطار در قصبه تلهکهٹه شریف بخدمت
ماسو نصاحب احمدین شروع کردم تا آنکه تمام کتب درسیه نظم از ویشان تعلیم یافتم و بعد ازان
کتب صرف و نحو و منطق از مولوی محمد علی صاحب درس گرفتم تا آنکه مدت سیزده سال و رانجا سکونت
داشتم و بعد ازان دو سال در قریه اخلاص گذر نهدیم شرح قانه در اول سال و مطول در دوم سال
خواندم بعد ازان شش ماه در شهر کابل ماندم هدایه شریف در انجا خواندم سند علم حدیث از حضرت حاصل
کردم بعد ازان چند کتب توحید مثل لوائح مولوی جامی و لمعات فخر الدین عراقی و شرح لمعات
مولوی جامی و سواء السبیل و کشکول و مرقعه شریف من تصنیفات خواجه کلیم الله جهان آبادی
در قریه تونسه شریف بخدمت حضرت خواجه تونسوی رضی الله عنه خواندم همدرین محل بنده
عرضداشت که طالب علمی خواجه تونسوی چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود ابتدای عمر در گرن
درگ که مولد ایشان است خواندن شروع کردند بعد ازان در قریه تونسه شریف بمدرسه حسن علی
کتب نظم خواندند بعد ازان در موضع لانگه سیخن که از قریه تونسه شریف بطرف مشرق
بفاصله پنج کروه است بخدمت ولی محمد رحمة الله علیه نیز چند کتب نظم درسیه خواندند
بعد ازان جهة تحصیل علم عربی بسمت کوٹ مهٹن رسیدند و در خدمت قاضی احمد علی
صاحب بن حضرت قاضی عاقل محمد رضی الله عنه سبق شروع کردند و چند سال در انجا خواندند
بعد ازان روزی حضرت خواجه مهاروی در قریه اوچ تشریف آورده بود همراه استاد احمد علی صاحب
رفته به بیعت خواجه مهاروی مشرف شدند بعد ازان سخن در طالب علمی حضرت خواجه نور محمد
مهاروی رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه مهاروی در شهر دهلی سبق علم
عربی میخواندند و درویشی بود چند پاره نان دریوزه جمع نموده پیش آنحضرت می نهاد و در آن
ایام مولانا فخر الدین از اورنگ آباد در دهلی تشریف آورد و در جای اقامت کرد روزی
درویش خواجه مهاروی بمکان مولانا رسید و آنحضرت آن درویش صورت وابسته نان فرو

چون آن درویش بخدمت خواجه مهاروی صاحب آمد و گفت که امروز مردی در پنجابی آمده است
از حال او تعجب کردم قدش پنجاه یا شصت گز بر سر او پیل سیاه و قبا فراخ و دستار و همه کلاه و شمله و
پیرهن سیاه و معلوم میشود که شخصی امیر کبیر است و چون گفتار او شنیدم دانستم که مردی عالم
است در دل خواجه مهاروی آمد که آنرا به بینم آن درویش را همراه خود کرده بخدمت آنحضرت
رفتند و ملاقات کردند مولانا فرمود چه میخوانید گفتند قطبی میخوانم فرمود اگر مرضی مبارک ایشان باشد
با من تکرار سبق میکرده باشند گفت با چنین بدبختی تکرار نخواهم کرد مولانا فرمود تو کار خود بکن به
بدبختی من چه کار است چون روز دیگر پیش استاد کتاب کشادند طبیعت ایشان بند گردید هر چند فکر کردند
هیچ مطلب نفهمیدند استاد گفت باعث چیست که هیچ حرف نمی خوانی اگر کسی را رنجانیده آنرا راضی
کن در دل خیال کردند که شاید دیروز بآن شخص کلام خشونت آمیز کرده ام شاید رنج شده باشد بخدمت
آن حضرت رفتند و گفتند که دیروز سخن ناشایسته شما را گفته بودم معاف فرمایند و با من تکرار سبق نیز
فرمایند پس چند روز برای تکرار سبق بخدمت حضرت مولانا می آمدند روزی مولانا فرمود سبق تو این بهتر است
که الله الله بگوئی پس بمجرد فرمان تاثیر گشت و با وی بیعت کردند و شغل علم ظاهری همانجا ماند
و به شغل باطنی مشغول شدند بعد ازان سخن در تدریس قاضی محمد عاقل رحمة الله علیه رفت
خواجه شمس العارفین فرمودند مدرس علم عربی اوشان بنهایت سبقت برده بود چنانچه علماوان که
کتب را میخواندند تقریباً هشتاد نفر بودند و باقی دیگران نیز بیشتر بودند انگاه فرمودند مولوی
احمد دین که خلیفه خواجه تونسوی رحمة الله علیه بودند میفرمودند که قاضی محمد عاقل رحمة الله علیه بال لبهای
شکسته مینشستند چنانچه وقتی مبلغ لکهه روپیه پیش خواجه مهاروی رحمة الله علیه بگذرانید و گفت که چیزی
حقیر نذر گذرانیدم محمد ابن محمد فاضل صاحب اولاد محمد دین صاحب عرض نمودند که قوم حضرت قاضی
عاقل محمد و حافظ محمد جمال ملتانی چیست فرمود یاد ندارم اما با ذات چه کار مقصد او جمله عشق
است انگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت عشق را با مومن و کافر نه باشد احتیاج
این سخن بر مسجد و بتخانه میباید نوشت بعد ازان سخن در تدریس خواجه تونسوی افتاد خواجه

شمس العارفین فرمود بیست و سه فضلای کامل در توسه تشریف تدریس میکردند و بیست ما
زیاده سبق نزد هر یکی خوانده میشد و دیگر علمای نامدار از اطراف مشرق و مغرب جنوب و شمال
بشنیدمی آمدند آنگاه فرمود کتب توحید مثل لوائح و لمعات و نقل می داشتند که حضور حضرت خواجه
شدی چون نظر مبارک بر من افتادی باشاره دست مبارک نزد خود خوانده سبق تعلیم نمودی
و اکثر اوقات در باب خواندن سبق سعی بلیغ فرمودی چنانچه روزی در قریه مهابا تشریف بحلقه
درویشان جلوس فرموده بودند و بسیار مردمان خاص و عام گرد ایشان نشسته بودند دران حالی
اگرچه فراغت نبود سوی من بدست مبارک اشاره کرد فی الحال بخدمت اقدس حاضر شده کتاب
کشادم و سبق خواندم بعد ازان فرمود درویش را علم باید خواند تا از آفت ریا امین باشد
همدرین وقت شخصی از ملک چیچه هزار آمد و گفت شانزده بار حج بیت الله شریف کرده باز از مدت
دراز در بغداد سکونت کردم و بسیار زهد و ریاضت بر نفس خود افگندم چنانچه تا دو چله هیچ نخوردم تا
بمرتبه خلافت طریقه قادریه رسیدم و هم از سلطان روم لو بیه مقرر است آنگاه خواجه شمس العارفین
درویشی سوی دعا گو کرده فرمود افسوس مر آنکس را که جهته حصول دنیا عمر عزیز خویش برباد کرد و
خالی دست برفت بعد ازان فرمود علم عجب نعمتیست اگر این شخص علم داشتی هرگز بعبادت
ریا و حصول دنیا مشغول نبودی بعد ازان فرمود اکثر مردمان برای تسخیر عبادت کنند و از
آدمیان حاجات خود طلب کنند نمی دانند که ایشان هم بدرگاه قاضی الحاجات محتاج اند ورد
را باید که عبادت آن خالق حقیقی برای او کند که در همه حال کارساز است بعد ازان سخن
در ظهور علم سحر افتاد - بنده عرضداشت کرد که علم سحر از کدام کس ظهور یافته است خواجه شمس العارفین
فرمود علم سحر قدیمی ست و ظهور آن از فرشته هاروت و ماروت شده که در تفسیر حسینی آورده که
ایشان بر آدمیان گنهگاران طعن میزدند حق تعالی میفرمود که ایشان بسته نفس شواند اگر
شما را نیز همان حالت که ایشان راست بود صدور گناه بیشتر از افعال ایشان از شما امکان
داشتی ایشان ستیعاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری را بدیشان داد و برای حکومت

زمین فرستاد و ایشان بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب آن بر خمر و قتل
ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر سمٰوات منع کرد عذاب بر ایشان
در زمین چاه بابل مقرر شد که چالان در چاه بابل نگونسار آویخته معذب باشند و انزال سحر بر ایشان بسبب آن بوده
که در آن زمان ساحران دعوی نبوت میکردند حق سبحانه در زمان حکومت ایشان قبل از معصیت این
علم سحر را تعلیم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم در آموخت تا جمیع مردمان را
تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند
بعد از آن علم سحر بر زمین منتشر گردید آنگاه فرمود تاثیر سحر از کفار زیاده تر میشود یعنی هر قدر
که در غلاظت و خباثت مشغول باشد همان قدر علم سحر آن در ترقی گردد و همین طور علم دینی
از مردمان نیکوکاران رونق پذیرد و چندانکه در طاعت او خلل افتد علم او هم کم گردد مصراع

در ذکر طهارت و صلوٰة و جز آن روز شنبه سعادت قدم بوسی حاصل
نیاز درویش و کریم بخش نومسلم و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در طهارت و صلوٰة افتاد
خواجه شمس العارفین رو بسوی کریم بخش نومسلم کرده معانی کلمهٔ طیبه و کلمه شهادت و کلمه تمجید بیان
کرد و بعد از آن ترتیب وضو و غسل تعلیم نموده فرمود چون حالت جنب شود غسل کنند نومسلم گفت
عمر صاحبا که در مذهب هنود هر روز غسل میکنند **خواجه شمس العارفین** فرمود غسل
روزمره برای طهارت باطن هیچ فائده نکند بدان ای درویش طهارت بر دو قسم است
ظاهر و طهارت باطن طهارت ظاهر آنست که جهت ادای نماز و مثل آن حسب امر شرع بعمل آرد وضو
کنند و چون جنبی شود غسل نماید و طهارت باطن آنست که دل را از اوصاف ردیه مثل تکبر و
حسد و بخل و غضب پاک سازد و طهارت ظاهر بدون آب و خاک پاک محال و طهارت باطن بجز
تزکیه نفس و تصفیه دل حاصل نشود بعد از آن این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت هندی**

دل ناپاک ناپاک ہے بن پاکی پاک نہ پلدا	تیری تن تیتھوں پانیاں نچہ نہ ہووے کر پاک ذرہ ہکڈ جلدا
ہرگز ہتھ نہ آسیا مولی نت جیٹھیاں کٹھی سلدا	نسیاں نال کی کہر پھر تویں فضل سبب کیا اکلی دا

شعر هندی جی بهو ناتیان پن تی دُزان تیجهی نابی بهو چیتیان ستتان لے پهیهے کیدان خمن
بعد ازان بنده عرضداشت که مسنون وقت صلوة خمسه کدام ست خواجه شمس العارفین
فرمود وقت نماز فجر از صبح صادق ست تا طلوع آفتاب و مستحب ادای او تا خیر ست در
نصف ثانی از تمام وقت نماز بگذارد هرچند اسفار بود مستحب تر ست پس تاخیر کنند تا وقتی که اگر
فساد نماز ظاهر شود اعاده تواند کرد و وقت ظهر از زوال آفتاب تا رسیدن سایه هر چیزی بدو برابر
آن ورای سایه اصلی و مستحب اداء ظهر ایام گرما تاخیر ست و حد او آنست که بگذارد قبل از
رسیدن مثل سیر قبل از تمامیت مثل اول بعد از نصف آن مثل مستحب باشد زیرا که حد تاخیر
نصف آخر وقت ست چنانکه حد تعجیل نصف اول وقت ست و وقت عصر بعد از وقت
ظهر ست یعنی بعد از مثلین و مستحب نماز عصر تاخیر ست تا آنکه قرص آفتاب متغیر نشود و وقت مغرب
بعد از غروب تا غیبوبت شفق ست و آن بیاضی ست در افق که بعد از سرخی ظاهر میشود
و مستحب در ادای مغرب تعجیل ست در همه زمان و وقت عشا و وتر از غروب شفق تا صبح
صادق و مستحب تاخیر عشا تا ثلث شب افضل آنست که بعد از شش ساعت شب که نه ساعت ادا
شود و نشود بعد ازان فرمود صلوة بر دو قسم ست صوری و معنوی صوری آنست که حسب
امر شریعت بشرائط و آداب بجا آرد و معنوی آنست که از ما سوی الله ترک نموده بمقصود حقیقی که حق
تعالی ست متوجه شود بعد ازان فرمود ذکر حق نیز بمنزله نماز ست زیرا که مقصود از نماز یاد حق
ست چون مومن در ذکر حق تعالی مشغول شود گویا که در نماز ست بعد ازان فرمود ارکان
نماز بر سه قسم ست قولی و فعلی و قلبی قولی مثل قرات و فعلی چون قیام و رکوع و سجود و غیره
جمیع حرکات و قلبی مثل حضور دل یعنی از جمیع ما سوی الله بدر گردانیده بحق متوجه شود
بیت ذوق طاعت بی حضوری دل نیاید هیچکس طالب حق را دل حاضر درین کار بس
و نیز صفا بدون حضور قلب نماز میسر نمیشود چنانچه در حدیث مسطور ست لا صلوة
الا بحضور القلب و معنای این حدیث هرچند وجه گفته اند و بعضی آنست که کامل

بیان اوقات نماز

صلوة صوری و معنوی

ثواب نماز بدون حضور حاصل نمیشود و نزد بعض بوقت نیت نماز حضور شرط است و نزد
بعض بجز حضور هرگز جائز نیست و اینجا هر حدیث عمل کنند بعد ازان سخن در ذکر
صلوة امام حسین رض افتاد فرمود چون برای نماز استادی لون مبارک ایشان متغیر میگشت
از زبان مبارک پیغمبر موده‌اند که خداوند آن امانت که زمین آسمان عرش و کرسی و غیره از تحمل
آن عاجز آمدند بنده عاجز را چه طاقت که بر داشت او کند پس همین مراقبه نماز را ادا کردمی بعد
ازان سخن در ذکر صلوة علی کرم الله وجهه افتاد فرمود که وجود مبارک آن امیر المومنین در
میدان جنگ زخمین شدی و وقت نماز مثل موم نرم می شد چنانکه روزی در جنگ احد در پای
مبارک ایشان تیر بخلید هر چند بکشیدند بیرون نیامد چون در نماز مشغول شدند تیر بکشیدند
وایشان را خبر نشد درین اثنا صاحب زاده محمد دین صاحب عرض داشت که نزد امام شافعی از جاری
شدن خون وضو فاسد نشود و دلیل ایشان همین باشد بعد ازان ذکر نماز محکم دین
سیرانی افتاد فرمود چون برای نماز مستعد میشدند اول تولا از خود بخود میشاندند چون جنید بغداد
سفر نمودی نیت نماز بحضور دل درست نموده تمام کردمی تا آنکه بااین طور نماز خود بانجام
رسانیدمی بعد ازان فرمود که بزرگی نماز نمی خواند بعضی مردمان وی را گفتند که نماز نخوانید
فرمود خوانم مگر سورهٔ فاتحه نخواهم خواند گفتند که بجز سورهٔ فاتحه نماز جائز نیست پس لاچار شده
فاتحه را خواندم مگر ایاک نعبد و ایاک نستعین نخواهم خواند حاصل کلام چون حسب
خواهش مردمان در نماز مشغول شدند چون ایاک نعبد خواندند ازین هر دو چشم خون جاری
گشت درین اثنا صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت که باعث جاری شدن خون چه بود
خواجه شمس العارفین فرمود چون این مردان در محبت حق بیچاره محو شوند از غلبهٔ عشق خون
جاری می‌شود بعد ازان سید کرم علی شاه مسئلهٔ سهو کی عرض داشت اگر سهواً نماز فوت
شود قضا بجا آوردن در کتب فقه ثابت است و آن کدام عمل است که اگر فوت شود قضا آن
نیست فرمود مراد نفس که بغفلت گذرد تلافی آن محال است بعد ازان سخن در ذکر

نماز خواجه توسوی رحمة الله علیه اثنا خواجه شمس العارفین فرمود روزی پیش از آمدن حضرت صاحب
نماز جماعت بگذشت و دران وقت حضرت خواجه صاحب بذاته امام شدند من نیز اقتدا کردم
و غلبه شوق الهی در دل آن بذات والاصفات چنان گرفته بود که نماز را باهستگی ادا کردن نمی
توانستند و در رکوع و سجود چندان تیزی می نمودند که طاقت متابعت و معیت آن نتوانم
کرد و از مریدان حضرت عین العرفا شیخ الاولیا نقل میفرمودند که ایشان میگفتند که در نماز
تمام الحمد خواندن نمیشود از جهت غلبهٔ حضور و حضرت سید محمد گیسو دراز در تبیان میفرمایند که طالب حق
را در نماز قرائت اندک باید خواند تا از حضور قلبی باز نماند که نماز بی حضور جز حرکات بیهوده نیست
بعد ازان فرمود چون حضرت خواجه توسوی در موضع مهار شریف تشریف فرمودند جائی
مقرر کرده بود سکونت میکردند روزی برای ادای نماز بمسجد در آمدند و جماعت طیار بود همه
مقتدیان صف درست کرده استاده بودند من نیز در حضرت خواجه صاحب استادم از دوباغ آنذات بار کا
آواز مثل جوشیدن دیگ میشنیدم و امام قرائت دراز کرد حتی که حضرت خواجه توسوی را از جهة
غلبه شوق الهی طاقت استادن نماند و بنشست بعد ازان سخن در ذکر فضیلت نماز
ظاهری افتاد - بنده عرضداشت که از مردمی رندیا بسماع آمده که این وضو و نماز ظاهری بچه کار آید
تا آنکه نماز حقیقی حاصل نکند که مراد وصال دوست خواجه شمس العارفین فرمود بگمان حصول
نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدمه اوست باز نمانند نمیدانند که حق سبحانه و تعالی در باب وضو
امر ظاهر فرمود قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوٰة فاغسلوا وجوهکم
وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین و در باب
نماز هم امر و اقیموا الصلوٰة فرمود پس چون سالک نماز ظاهری حسب امر شریعت ادا کند
یقین است که آهسته آهسته بصلوٰة حقیقی مشرف شود که مولوی جامی علیه الرحمة فرموده بیت
متاب از عشق رو گرچه مجازیست ۞ که آن بهر حقیقت کارسازیست ۞ آنگاه فرمود مراد از
مجاز امور شریعت است چون در احکام شریعت ثابت قدم باشد امید غالب است که بمنازل علیا

در فضیلت نماز

نماز معکوس

قائم گردد همانا زین محل بنده عرض داشت که درویشی نقشبندی از من پرسید که در
خواندن نماز معکوس سند چیست در جوابش هیچ نگفتم خواجه شمس العارفین فرمود بانی این
سند کافیست که حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه را نماز معکوس ارشاد فرمود
گفت ای فرزند نماز پنجگانه بجماعت بگذاری و یک ختم قرآن روزمره در نماز معکوس یعنی حسب
الارشاد شیخ خود و ادای نماز معکوس کمر همت به بست و حسب امر شیخ دلبسته نماز شروع
کرد چنانچه شخصی را همراز خود کرده گفتند بعد از فراغت آدمیان پایهای مارا رسن بسته در چاه می آویزی
و وقت سحر بیرون کنی پس یک ختم قرآن مجید دران کردی و نماز پنجگانه نیز بجماعت بگذاری
تا آنکه با همین طور چهل روز تمام کردند تا هنوز میان خواجگان همان طریق جاریست مگر درین
زمان بعوض چاه با سقف رسن بسته می آویزند آنگاه فرمود مردمان میگویند که حضرت گنج شکر
صاحب دوازده سال با تار ریسمان در چاه آویخته ماندند این قول عوام الناس محض مبالغه است
هم در کتاب فوائد الفواد مسطور است که شیخ ابوسعید ابوالخیر رحمة الله میفرمایند آنچه من رسید از نماز
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم همه ادا کردم تا آنکه معلوم شد که حضرت سرور کائنات صلی
الله علیه وآله وسلم وقتی نماز معکوس گذارده است باز رفتم پایهای خود را رسن بستم و خود را در چاه
نگون کرده همچنان نماز ادا کردم بعد ازان سخن در ذکر نماز فوته و نوافل افتاد و
قادر بخش راجه عرضداشت که حضرت شیخ عبد القادر جیلانی میفرمایند شخصی که فرائض نخوانده و
نوافل مشغول باشد مثل او آنست که عورتی تا نه ماه بار حمل برداشت و آخر حمل او ضائع شد یا مثل
آنست که شخصی که مدیون کسی است و تحائف گوناگون پیش آن بیارد و قرضه او ادا نکند
خواجه شمس العارفین فرمود آنچه غوث الاعظم فرموده است حق است اما باید که نوافل اشراق و تهجد و
اوابین هم بگذارد و بعد ازان حسب المقدور قضا نماز پنجگانه بگذارد آنگاه فرمود نماز نوافل
و ورود شریف بعوض نقصان فرائض حساب کرده شوند آنگاه فرمود چون نمازهای خود را
می بینیم هیچ وجه قبولیت آن نمی یابیم روز قیامت چنین نمازهای مثل جامه کهنه پیچیده بر روی ما

صاحب حلق خواهند و پس معلوم شد که جز فضل او رهائی نیست بعد ازان فرمود در یکی
مجلس به موضع هوکی نزد مسجدی بگذشت روی بسوی نمازیان آورده گفت همین نماز همه
شما در روز قیامت موجب عتاب شما باشد بعد ازان فرمود روزی که مولوی عبد الحکیم رحمة الله
همراه شاه جهان بخدمت میان میر صاحب شرف زیارت یافتند مولوی صاحب اعتراض نمود که
شما در ویرانه می باشید که ازین باعث تارک جماعت می باشید میان میر صاحب فرمود
درویشان ما در باغ زیر درختان نشسته باشتغال اذکار مشغول می باشند و چون
وقت نماز میرسد یکی ازان ها اذان گفته امامت کند و دیگر یاران جمع شده نماز بجماعت گزارده
دوباره بجای خود مشغول ذکر شوند و دیگر آنکه اکثر مردمان که طریق خواندن نماز نمیدانند پس اقتدا
بآنها جائز نیست لهذا بمکان خود بجماعت بگذاریم بعد ازان فرمود هر چیز را جسمیست
و روحی نماز هم جسم و روح دارد چنانچه قیام و رکوع و سجود و دیگر فرائض و واجبات و سنن بمنزله
جسم اند استغراق خشوع و خضوع بمنزله روح چون هر دو بهم شوند نماز نزد اصفیا درست باشد
والا چون جسم بی روح ست از لا صلوة الا بحضور القلب همین اشارت است بعد ازان
شخصی عرض داشت اگر نماز تهجد فوت شود چه باید کرد فرمود اگر قبل از زوال قضا بخواند همان
ثواب یابد که در شب خوانده است بعد ازان سخن در ذکر نماز جمعه افتاد شخصی عرضداشت
که درین هنگام نماز جمعه خواندن چه حکم دارد خواجه شمس العارفین فرمود درین ایام فرضیت
جمعه موجب اجتهاد ائمه ثابت نیست زیرا که بعض شروط صحت جمعه درین اوقات یافته
نمی شوند لهذا اگر بطریق شعار اسلام خوانند بهتر باشد و چهار رکعت فرض ظهر نیز بعد از جمعه
احتیاطا باید خواند بعد درین محل دعاگوی عرض داشت که بعض اهل علم شروط وجوب
جمعه را اعتقاد نمی کنند و گویند که آنچه فقهای عظام شروط جمعه قرار داده است خدا تعالی در
قرآن مجید بیان نفرموده بلکه بی شروط فرض کرده است خواجه شمس العارفین فرمود عمل ما
مقلدان باجتهاد مجتهدان دین است زیرا که حال آیات و احادیث آنها بخوبی دانسته

استخراج احکام سلام کردند مرآت و هم در ذکر زکوٰة و مذمت تارک آن در شعبه
دولت پابوس حاصل شد طبیب الملک اسم علی و سید الله بخش و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر زکوٰة و تارک آن افتاد شخصی عرضداشت که ملک صاحب خان رطانه بسیار مال
بود اما در فسق و فساد تصرف کرد و زکوٰة نداد چون مرد مبلغ سه لکه روپیه نقد و دیگر جاگیر
او سرکار انگریزی ضبط کردند خواجه شمس العارفین فرمود افسوس صد افسوس مر آنکسان را که آن
مال خود زکوٰة ندادند و بی جا خرچ کردند بعد از آن فرمود که قارون خزانه بسیار داشت
چنانچه در تفسیر حسینی آورده که شصت استر مفاتیح خزائن او میکشیدند و هر خزانه را مفتاحی
بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد
چون موسی علیه السلام بفرمان الٰهی قارون را فرمود که از هزار دینار یک دینار زکوٰة بده قارون
حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد بخل بر وی غلبه کرد و انکار نمود موسی علیه السلام را تهمت زنا داد
چون این قصه بر بنی اسرائیل روشن شد موسی علیه السلام سر بخاک نهاده از قارون شکایت
کرد خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمائی هر چه خواهی موسی علیه السلام زمین را
خطاب کرد که بگیر او را زمین پای او را میگرفت تا کعبین فرو برد و او آغاز تضرع کرد امان طلبید
بجایی رسید موسی علیه السلام گفت خذهم القصه تا زانو و میان و گردن زمین فرو رفت
زاری آن در دل موسی علیه السلام اثر نکرد تا زمین او را تمام فرو برد القصه بعد خسف قارون
شنیدم بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی علیه السلام دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود
و کنوز او را تصرف نماید چون موسی علیه السلام شنید درخواست از حق سبحانه و تعالی کرد
تا گنجهای او نیز زمین فرو برد پس هر روز قارون ملعون بقدر قامت خود فرو میرود
بعد از آن فرمود باعث چیست این قدر خزانه های سنگ پارس بود بعد از آن فرمود
زکوٰة بر سه نوع است اول زکوٰة شریعت است که چون اجناس مانند زر و نقره و اموال و غیره
بنصاب رسند و سال گذرد حصه معینه از آن بمستحقان بدهد و دوم زکوٰة طریقت که هر کس نکو

شریعت است یعنی حصه معینه در ملک خود نهد و باقی را بمستحقان تقسیم کند و سوم زکوة
حقیقت که همه مال در راه خدا تعالی صرف کند بعد ازان لختی سخن در ذکر قربانی افتاد
فرمود قربانی کردن در مذهب حنفی واجب است بر هر مسلمان مقیم غنی همدرین محل
شخصی عرض کرد که گوشت قربانی چگونه تقسیم کرده شود فرمود قربانی سه درجه دارد ادنی و
اعلی و اوسط ادنی آنست که تصدق نکند برای فراخی عیال خود و اعلی آنست که جمیع تصدق
کند و خود نخورد و اوسط آنست که ثلث را در راه خدا تعالی تصدق کند و ثلث اقاربان
و دوستان خود را بدهد و ثلث را بر عیال خود صرف کند بعد ازان فرمود اکثر مردمان اهل
مال با خدا عز و جل فریب کنند که چون مال کامل نصاب شود در ملک شخصی دیگر کنند بعده نزدیک
قریب آمدن ایام زکوة باز بگیرند تا دادن زکوة نشود بعد ازان فرمود هزار مکر و حیله
بکنند حق سبحانه و تعالی حساب مال وشان نخواهد گذاشت بعد ازان فرمود مردان
خدا در این دنیا دل نه بندند انگاه حکایت شیخ بهاء الدین فرمودند که روزی خادمی خبر داد
که صره های دنانیر ایشان گم شده است لختی سکوت فرموده گفتند الحمد لله چون
چند روز گذشت همان صره دنانیر باز دست یاب شد باز همان طور سکوت کرده گفتند
الحمد لله مریدان عرض کرد که در هر دو صورت باعث الحمد چیست فرمودند که چون گم
شده بود خیال کردم که در دل من هیچ غم پیدا شده است دیدم که هیچ نبود پس الحمد لله گفتم و چون
که یافته شد خیال کردم که چیزی خوشی در دل من پیدا شده است دیدم که هیچ نبود پس الحمد لله
گفتم بعد ازان فرمود بعض گناهگاران را از دوزخ بر نزد کناره بیارند آنها امید کنند که
بیرون خواهیم رفت باز همان جا ببیند ازند تا وقت تمام شدن سزای اعمال خویش بیرون
نیایند بعد ازان فرمود مردان مکار او شیشه انداخته در دوزخ اندازند و چون لب ها
دردناک بالا چاشنوند میگویند که خداوندا ما را ازین عذاب دردناک محفوظ گردان حکم فرماید که جزای
چنین مردان همین طور باید بعد ازان فرمود افسوس مر آن کسان را که با وجود مال نصاب تمام حصه

زکوة دادن نمی توانند که سخت ترین بخیلان ایشانند **مرآت یازدهم در ذکر روزه**
شب جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی غلام محمد گجراتی و سید خیر شاه شنید و یاران
دیگر نیز حاضر بودند الغرض سخن در ذکر روزه افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند روزه بر دو قسم
است صوری و معنوی صوری آنست که مردم خود را از خوردن و آشامیدن و جماع کردن از
صبح تا شام نگهدارد و روزه معنوی آنست که چون گرسنگی و تشنگی غلبه کند قدری بخورد و هنوز
اشتها باقی باشد که از خوردن باز ماند و همچنین تشنگی را دور نکند و هم سالک را باید که زبان و جوارح
دیگر را از مناهی باز دارد و هر که روزه دارد و غیبت و دروغ و سخن چینی کند روزه او نزد
اهل طریقت بشکند **مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت الله شریف**
روز یکشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نظام الدین سکنه اورحان و مولوی
غلام محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر حج افتاد و درین اثنا شخصی از جمله حاضران
التماس کرد که اراده حج مصمم دارم دعای خیر فرمایند تا حق سبحانه و تعالی بسلامت برساند و وظیفه
نیز ارشاد فرمایند حسب حاجت او وظیفه ارشاد کردند و گفت بسا مسکینان که بسفر حج می روند و در مصائب
سفر گرفتار شوند چنانچه جدائی از اهل خانه و اقربا و گرسنگی و پیشه گدائی و پراگندگی خاطر و ترک
جماعت و وظائف و حج خود را بریا ضائع میکنند پس این چنین مسکینان را باید که در گوشه
نشسته بیاد حق مشغول شوند که مقصود همین است باز شخصی مذکور عرض داشت که اشتیاق
حج در دلمن بسیار است پس آنرا رخصت داده فرمودند چون بحضور روضه مقدسه آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مشرف شوی ازین کمترین عرض کنی که درویشی شمس الدین نام از ولایت
هند سلام نیاز بصد عجز و انکسار بجناب ایشان میرساند قبول فرمایند و دعا سعادت دارین و
اتباع ایشان در ظاهر و باطن می طلبد قبول و منظور باد بعد از آن فرمودند سفر بر دو نوع است
صوری و معنوی صوری آنست که نقل کند از جای بجای و معنوی آنست که از اوصاف ذمیمه باوصاف
حمیده سفر کند بعد از آن فرمودند مسافر را در سفر از سه امور چاره نیست اول نان خشک دوم

مرآت یازدهم در ذکر روزه
مرآت دوازدهم در ذکر حج و فضیلت بیت الله شریف

خواب برزمین سوم نعلین خود را بر سر داشتن بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راند بیت

جی تون چلیون مسافری ترے گلان نہیں ٹلے + رکھا کھاون ہوین تے سون سر نی رکھن گلے

بعد از آن سخن در ذکر حج فخر الدین دہلوی رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
که آنحضرت خلیفه حضرت خواجه نصیر الدین دہلوی بودند چون به نیت حج به بیت الله رسیدند
و بعد از حج بمدینه منوره شرف یاب شدند و بعد از چند مدت باز بخدمت خواجه نصیر الدین پیر
خود سعادت قدم بوسی حاصل کردند خواجه نصیر الدین صاحب وی سوی او کرده فرمود الحمد لله
که حج حرمین شریفین بجا آوردی اما بهتر آنست که باز ازین جا خاص به نیت زیارت
روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی بمجرد این فرمان بسوی مدینه شریف
روانه شدند در راه جهاز را طوفان گرفت و خوف غرق شدن پیدا آمد آن مردمان بخدمت
حضرت فخر الدین عرض داشتند که اگر موافق شریعت فتوی فرمایند تا چندین مال از جهاز
انداخته شود فرمودند علم برای تلف مال مسلمانان نخوانده ام درین اثنا جهاز غرق شد

هکذا برین محل ذکر حضرت جلال الدین مخدوم جهانیان افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود که حضرت مخدوم جهانیان بعد از مناسک حج بسوی مدینه منوره تشریف بردند و چون
بزیارت روضه مقدسه مشرف شدند مجاوران آنجناب کیفیت حال قومیت و اسمیت
استفسار نمودند فرمود جلال الدین نام و بقوم سادات کرام نسبت می دارم تعجب کردند
و گفتند دروغ ست زیراکه سیدان حسین صورت می باشند و شما سیاه فام آید گفتند
دروغ نمی گوییم باز گفتند اگر سید هستی پیش روضه مبارک استاده آواز بکن اگر از روضه
متبرک آواز بشنویم قول شما را تسلیم نماییم حسب الامر ایشان بجناب حق تعالی متوجه شده پیش
روضه مبارک استاده بعجز و نیاز ندا کردند الصلوة والسلام علیک یا رسول الله فی الحال
آواز آمد لبیک یا ابنی بمجرد شنیدن آواز سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم مرید
آنحضرت شدند بعد از چند مدت اقامت کرده رفتند و باز بعد از چند سال پیر کنات [illegible] فرمودند

تشریف ارزانی فرمودند باز مجاوران بطریق مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشتند که توجه
فرمایند تا بطریق سابق آواز حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وسلم بشنویم و سعادت دارین یابیم
فرمودند من لائق نیم که پیش روضه مبارک عرض کنم اما حسب مصلحت او شان پیش روضه مبارک
استاده بطریق مذکور التجا کردند ندا آمد لبیک یا ابنی و هم برای حصول فیض باطنی التجا
کردند فرمان آمد که در ملک هند شخصے نصیر الدین نام باین علامات مشهور و معروف است بموجب
فرمان عالی شان جانب هند روانه شدند و سعادت قدم بوسی آن حضرت حاصل کردند و چند
ایام بخدمت ماندند فیض باطنی حاصل کردند بعد ازان سخن در تعظیم بیت الله افتاد سید
الله بخش حاجی پوری عرض داشت که در کتاب سلطان باهو نوشته دیدم باید که عام مردمان بجز
حرم بیت الله قدم ننهند چرا که نمی دانند که بر کدام حجر و بکدام جا قدم مبارک آنحضرت صلے الله
علیه وسلم آمده است تا بسبب بے خبری بر آن قدم رسول علیه السلام قدم نهاده نشود که این
ترک ادب است اما عارف کامل میداند که برین جا بی قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آمده است و لهذا حذر کنند و بر آن قدم ننهد بعد ازان فرمود همچنین امری از بی ادبی نیست
بلکه اگر بنیت تبرک نهد عین ثواب است مولوی معظم دین عرض داشت اگر این بے
ادبیست پس جمیع حاجیان که طواف کعبه کنند بزمره بی ادبان شمرده شوند زیرا که جایی نیست
که قدم رسول علیه السلام نه آمده باشد بعد ازان فرمود در کتاب فوائد الفواد نوشته
دیدم که مردی کامل حال طواف خانه کعبه کرد شخصے دیگر بر قدم او قدم نهاد آن مرد بزرگ
رو بوی کرده فرمود بر اقدام من چرا می روی گفت برای تبرک و پیروی ایشان گفت
من در یک قدم یک ختم قرآن مجید میکنم تو نیز بکن تا پیروی من تمام حاصل کنی آنگاه
فرمود شاید که ازان مرتبه طے لسانی حاصل شده باشد بعد ازان ذکر سوهنی و عاجز
آورده فرمود که قصه بهینسے گفتیم بیان فرمایند تا بشنوم خواجه شمس العارفین فرمود
تفسیر حسینی نوشته است که ابرهه از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دانست که

مردمان از اطراف وجوانب بسوی مکه می آیند معلوم کرد که مقصود آنها زیارت بیت الله است در طبعش حسد آمد وگفت که در مقابله آن خانه بسازم و جمیع حجاج را بدین منصرف گردانم پس خانه تیار کنانید و در و دیوار او را بزر و جواهر مرصع و مزین ساخت و مردمان ولایتین را برای طواف آن تکلیف نمود و امرا قریش اگرچه مخالف بودند اما بجبر ناشکیبائی چاره ندیدند مردی از بنی کنانه برای خدمت آنخانه مقرر شده و رتبه مجاورت یافت و شبی دران بیت محدث را به پلیدی آلوده ساخته برفت چون این خبر در اطراف آفاق منتشر گشت و مردمان از طواف آن باز گشتند ابرهه ازین حال خشمناک شده لشکر جمع نمود و با فیلان کوه همت بقصد تخریب حرم محترم جانب مکه متوجه گشت و چون نزدیک رسید دست بدستبرد بهی بر مکیان بینداخت و فیل محمود که بعظمت مشابه کوه بود همراه خود برد و چون مکه معظمه رسیده مواشی قریش و شتران حضرت عبدالمطلب را غارت کرد و اکابر مکه در کوه متحصن شدند مگر حضرت عبدالمطلب بجای خود ماند ابرهه لشکریان خود را حکم داد که برای تعظیم حضرت عبدالمطلب هرگز استقبال ننمایند چون حضرت عبدالمطلب سوی آن بدکیشان تشریف ارزانی فرمود و پرتوی نور محمدی در چهره اش جلوه زد ابرهه و جمیع لشکریان بی خود شده تعظیم و استقبال کردند حضرت عبدالمطلب گفت شتران ما را بدهید گفت ما از مسمار کعبه آمدیم ایشان شتران می طلبند گفت با کعبه تعلق نمی داریم ایشان و صاحب کعبه بدانند بعد ازان بد بذهب جهت یبان آن مهیا کرده و فیلان را برانگیخته روی بکعبه نهادند فیل محمود در روی خود از دیوار شهر مکه بگردانید جانب لشکرگاه متوجه شد و هرچند فیلبانان کوشیدند که روی او جانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بسبب اعراض او ازانجا یک قدم پیش نرفتند پس پیلان تعظیم و تکریم آن بیت الله بجا آورده باز گشتند ابرهه ازین حال عاجز ماند و جماعت قریش از بالای کوه نظر کردند که آیا حال ایشان بچه طور میگذرد دران وقت قهر الهی در جوش آمد که ناگه از کناره دریا مرغان سیاه پدید آمدند و حمله کرده بران

لشکر سنگ باران نمودند و بیکنفس همه از قوم ابرهه هلاک شدند و هر مرغے سه سنگ گرفته بود
یکی در منقار و دو در پنجه ها و بر هر عضو از بدن کافر زدندی از آن جانب دیگر بیرون رفتند
و بر هر سنگے نام یکی از آن سنگ دلان که نیت خرابے کعبه داشتند می نوشته بود ابرهه تنها
رفته پیش نجاشی خود را انداخت و مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود برای هلاک وی در
منقار داشت به بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز نمود چون ابرهه صورت حال خود پیش
نجاشی بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که مرغان چگونه بودند که چندین لشکر را
تو هلاک ساختند ابرهه را درین وقت نظر بران مرغان افتاد گفت یکے ازان مرغان اینست
همان ساعت آن مرغ سنگے که در منقار داشت بنام او بر سرش افگند و هم روبروی نجاشی
هلاک شد بعد ازان سوره فیل معه ترجمه بر زبان مبارک راندند همه ربیع حمل دعاگو عرض
داشت که تعمیر بیت الله شریف کدام کس مرمت ساخت خواجه شمس العارفین فرمودند
شاهی بود حجاج بن یوسف که در آئین ظلم موصوف و مشهور بود و اکثر با قوم سادات کرام
عداوت پیدا داشت و هزاران خون آن ناحق بر گردن داشت اما دو فعل خوب ترازو صادر شدند یکے
آنکه تعمیر بیت الله شریف بانجام رسانید و دوم آنکه اعراب قرآن مجید علامات وقوف و تقسیم پاره
و ربع و نصف و ثلث و رکوع هم از و ظهور یافت بعد ازان فرمودند روزے حجاج در صف
اول نماز میخواند و نیز سعید بن جبیر که یکی از تابعین است نماز میخواند آستین حجاج دراز
و مرتب بود چون نظر حضرت سعید رحمة الله علیه بران افتاد فرمود ای حجاج شرم نداری
که در کار ظلم هشیار می باشی و در کار خدا تعالی سست ازین سخن حجاج غضبناک شد
و گفت سزای تو نیست که زبان ترا ببرم گفت تعجب نیست که مقصود و اصل کار و مدار
عبادت بر دل است چه باشد که اگر زبان بریده شود باز گفت در زندان ترا قید کنم گفت این
هم تعجب نیست ساعتی ست آن هم خواهد گذشت گفت در گمان تو باشد که بعد از ساعت
از قید رهائی یابم گفت ای نادان نمی دانی که دنیا قدر ساعت ست هر چه گذرد و گذرد

آخر کار آنرا شهید کرد بعد ازان فرمود شخصی حجاج را بخواب دید آنا سیده و خجال
پرسید که خدا تعالی با تو چه معامله کرد گفت بعوض هر خون مرا یکبار قتل کردند و بعوض
خون سعید بن جبیر هفتاد بار باز گفت حال ایمان تو چیست گفت خدا تعالی ایمان واده است
بعد ازان مولوی غلام محمد گجراتی عرضداشت که چون اورا در قبر سزای خون های
ناحق داده شد در روز قیامت باز ماخوذ شود یانی خواجه شمس العارفین فرمود خاصه امت حضرت
رسول علیه السلام است آنهارا که در قبر عذاب کنند در روز قیامت محفوظ مانند بعد ازان
سخن در ذکر حاجیان ریاکار افتاد فرمود بعض حاجیان چون بنیت حج از خانه قدم بیرون
نهند خودرا بنام حاجی مشهور کنند و قبل از حج ثواب او ضائع کشد بعد ازان فرمود بزرگ
بخانه شخصے حاجی مهمان شد آن شخص زن خودرا گفت بآن طبق طعام بیاوری که براه حج همراه
خود کرده بودم چون این سخن بگوش آن بزرگ رسید گفت ای نادان افسوس که به چندین
مصیبت و محنت حج کرده بودی باین سخن ریا ضائع کردی آنگاه فرمود که عبادت متکبر و ریاکار مقبول
نیست بعد ازان رکوسوی حاجی عبدالله خان وارا پوری کرده فرمود وظائف میخوانی
گفت هر چه فرموده اید میخوانم اما منزل قرآن مجید نمی خوانم فرمود خشک حاجی مباش منزل قرآن
مجید هم بخوان زیرا که هر چند حج بیت الله شریف بجا آرد اما بدون اشغال و اذکار بمنزل مقصود
نمی رسد بعد ازان سخن در ذکر حج اکبر افتاد بنده عرضداشت که معنی دل بدست آور که حج اکبر
است چیست خواجه شمس العارفین فرمود مراد دل بدست آوردن آنست که حب ماسوا الله از دل
بیرون کند و در همه اوقات دل را بذکر مولے مشغول دارد بعد ازان همبرین معنی ذکر حضرت
بایزید بسطامی علیه الرحمت بر زبان مبارک راندکه مردی پیش حضرت بایزید آمد پرسید که کجا
میروی گفت بحج گفت سفر خرچ داری گفت دو بیست درم گفت بمن ده که صاحب
عیالم و بعوض طواف هفت بار گرد من بگرد که حج تو اینست پس او چنان کرد و باز گشت
بدان ای درویش قبله عوام آب و گل است و قبله خاصان جان و دل است هیچ شبے

ذکر حاجیان ریاکار

معنی حج

قبلهٔ صورت پرستان آب و گل	قبلهٔ معنی شناسان جان و دل
قبلهٔ عاشق زوال بی زوال	قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال

مرآت سیزدهم در ذکر تلاوت قرآن و مذمت قاری بی عمل

شب چهارشنبه دولت پای بوس حاصل شد صاحبزاده شجاع الدین و مهر محمد بخش سکنه لیّه و حافظ امیر یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در تلاوت قرآن مجید افتاد عمر الدین درویش عرض داشت که در خواندن قرآن مجید بسیار سعی کردم اما بجز توجه ایشان باین سعادت نتوانم که برسم خواجه شمس العارفین فرمود باید که در خواندن قرآن مجید سستی و تهاون نکنی که دولت عظیم ست نمیدانی که کلام الله جل شانه ست و بیارنده این جبرائیل علیه السلام و نزول آن بر سرور کائنات صلی الله علیه و سلم شده پس افسوس بر آنکس از که این چنین نعمت عظمی را بگذارد و از سعادت دارین محروم ماند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت

مانم تازه برون آمده و چاشنی گیر که چون آمده‌ام بهمدرین محل عمر الدین درویش عرض داشت که برای ترقی فهم وظیفه فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود صد بار یا علیم علمنی بعد از صلوة فجر باید خواند بعد ازان فرمود که خواندن علم قرأت نزد امام ما از ضروریات نیست بخلاف شافعی علیه الرحمت که نزد اوشان قرأت امر ضروریست باز فرمودند چونکه خواندن قرآن بموجب قاعده قرأت نتوانند لهذا اکثر مردان از خواندن آن باز مانند انگاه فرمود چون طالب صادق اگر بقدر پنج پاره بحضور دل و فهم معانی بخواند ازان تارک منزل بهتر ست بعد ازان فرمودند که اکثر مردمان قرآن میخوانند و قرآن ایشان را لعنت میکند چنانچه در حدیث شریف مسطور ست حدیث

رُبَّ تَالٍ لِلْقُرْاٰنِ وَالْقُرْاٰنُ یَلْعَنُهٗ انگاه فرمود کمال ثواب تلاوت قرآن مجید موقوف بر فهم معانی ست اگرچه قواعد قرأت نداند چون مردان خدا در منزل عشق بکمال شوند و در هر چه بینند صورت محبوب خود دانسته لذت یابند چنانچه بزرگی فرموده بیت

فائدهٔ تلاوت قرآن

هر ورقے دفتریست معرفت کردگار	برگ درختان سبز در نظر هوشیار

انگاه فرمود اگرچه نزد اهل موسیقی سرود بی قواعد و آواز بے اندازه ناخوش ست
مگر نزد اصفیا بهر طوری که باشد مقصود در یابند بعد ازان سید خدا بخش
عرضداشت که قرآن سروقه بخانه خود میدارم بران منزل خواندن حکم چیست
فرمود جائزست اما حساب قیمتِ آن ذمه تو باقی ماند بعد ازان اسمعیل ساکن
الٰهی عرضداشت که شخصے قاری قرآن در موضع ما سکونت میدارد و شرارتها هم
بے موجب و تعدیات ناحق بنام من برانگیزد و ازین باعث لاچارم خواجه شمس
العارفین فرمود قاری نیست بلکه قهری ست چراکه چنین افعال اکثر از مردمان جهال
بظهور می آیند **عمرآت چهاردهم در بیان ذکر حق سبحانه و تعالی و فضیلت آن**
روز جمعه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوے معظم دین مرولوی و مولوی غلام
محمد گجراتی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت ذکر خدای تعالی افتاد بنده عرض
داشت که وظائف حسب الارشاد ایشان بجا می آرم اما بهترین اشغال و عمده ترین
اعمال ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در ذکر جهر و قلبی مداومت باید
نمود که سعادت دارین درین مندرج ست بعد ازان دعاگو باز عرضداشت
که وظیفه ذکر جهر بسبب ضعف دماغ کما حقه ادا نمی شود فرمود در ذکر پاس انفاس و قوت
قلبی مداومت باید کرد که از جمیع عبادات فاضل ترست چنانچه در حدیث آمده

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ عَنْ كُلِّ عِبَادَةٍ ذِكْرُ اللّٰهِ فِي قَلْبِهِ خَلَاءً وَمَلَاءً لَيْلًا وَنَهَارًا فِي السَّفَرِ وَ
الْحَضَرِ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلٰى جُنُوبِهِمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَعَلٰى كُلِّ حَالَةٍ مَنْ اَحَبَّ شَيْئًا
اَكْثَرَ ذِكْرَهُ و در فضیلت پاس انفاس مولوی جامی فرموده **بیت** اگر تو

بسلطانی رسانندت ازین پاس	پاس داری پاس انفاس

بعد ازان فرمود ذکر پاس انفاس اصل همه وظائف ست سالک را باید که

در فضیلت ذکر پاس انفاس

در دوام ذکر

درین سعی بلیغ نماید بعد ازان فرمودند خواجه محمود مهاودی رحمة الله علیه گفت سالک را باید که بر ذکر مداومت نماید تا در دل آن نقش ذکر قوی گردد بعد ازان مثال ذکر و دوام فرمودند که چون در آوند تو قدری روغن بمالند دران جذب شود و چون دو سه بار همین طور کنند از جهت بیرون او نیز ظاهر میشود همچنین ذکر نیز در دل ذاکر جای بگیرد بعد ازان فرمودند که جهت صفائی قلب و روشنائی فکر نهایت مفیدست بعد ازان این چند ابیات مثنوی معنوی بر زبان مبارک راندند ابیات

ابیات مثنوی معنوی

این قدر گفتیم باقی فکر کن — فکر گر جامد بود رو ذکر کن
ذکر را خورشید آن افسرده ساز — ذکر آرد فکر را در اهتزاز
اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش — کار کن موقوف آن جذبه مباش
زانکه ترک کار چون نازی بود — ناز کی در خورد جانبازی بود
با قبول ورد بیندیش ای غلام — امر او نهی را ببین والسلام
مرغ جذبه چون پرد ناگه ز عش — چون بدیدی صبح شمع آنگه بکش

ذکر فرشته و خناس

بعد ازان فرمود اکثر مردمان بسبب عدم حصول جذبه از شغل باز میمانند اگرچه اصل کار موقوف بر جذبه است لیکن از امر و نهی و روی نباید گردانید بعد ازان فرمود یک فرشته و یک خناس بدل هر انسان لاحق اند فرشته به نیکیها دلالت کند و خناس به بدی و وسوسه امر نماید چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ بعد ازان فرمود چون ذاکر بذکر حق تعالی مشغول شود خناس ولا گردیده بیرون رود و هرچند که ذاکر زیاده تر باشد غلبه خناس کمتر گردد مولوی معنوی فرموده ذکر حق پاکست چون پاکی رسید رخت بر بندد برون آید پلید

در فضیلت ذکر جهر

بعد ازان شخصی عرضداشت که حسب الارشاد ذکر جهر میکنیم لیکن شخصی مرا گوید که پیش حق سبحانه و تعالی جهر و خفی یکسان ست که او گرفت خواجه شمس العارفین

فرمود اگرچه قول او درست است مگر اکثر نفس باگرانند بدون جهر او را هیچ اثر نشود
درحق نشنود بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود طالب را باید که در ذکر پاس انفاس
و وقوف قلبی مداومت نماید حتی که دل او ذاکر گردد نظم تو بهر حالے که باشی روز و شب
یک نفس غافل مباش از ذکر رب ✤ در خوشی ذکر تو شکر نعمت است ✤ در بلاها التجا
با حضرت است بعد ازان فرمود ذاکر کامل مثل حافظ قرآن است چنانچه
حافظ کامل بهر کاری که باشد بخواند ذاکر کامل را تیر امور غیر از ذکر مانع نشوند و در همه حال
ذکر از و جاری میماند بعد ازان شخصی عرضداشت که ذکر قلب در دو کبریت احمر ارشاد
فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در ذکر کوشش باید کرد باز عرضداشت که بسبب
امور دنیا شغل ذکر نمی توانم کرد اگر اجازت درود شریف فرمایند عین سعادت است
فرمود طالب صادق را باید که اول در ذکر جهر و خفی مشغول باشد چون اثر ذکر در و
ظاهر شود باز بذکر درود شریف و اوراد دیگر کوشش کند چرا که اصل عبادات
ذکر است و دیگر اوراد پشت پناهی او اند بعد ازان روی سوی حافظ محمد حسن
آورده فرمود سالک را باید که چون اراده ذکر جهر کند اول صورت پیر خود را پیش
حاضر کند و جمیع ما سوی الله را نفی کند و بعد ازان یک صفت از صفات
اسمای سبع صفاتی باریتعالی در دل خود تصور کند یعنی داند که سماعت من از
پرتو اسم سمیع است و بصارت من از پرتو اسم بصیر و علم من از پرتو اسم علیم و
حیاتی من از پرتو اسم حی و قدرت من از پرتو اسم قدیر و ارادت من از پرتو
اسم مرید و کلام من از پرتو اسم متکلم است و اگر صورت مختلفه در خیال می آیند
داند که این همه پرتو ذات اند و تشکل اوست و اگر خطرات بر ذاکر غالب شوند
صورت شیخ پیش خود حاضر و ناظر داند تا به برکت این تصور رهایی یابد بعد
ازان شخصے حافظ قرآن عرضداشت که تخمیناً هفصد ختم قرآن کرده ام

در تعریف ذاکر و مداومت آن

در طریقه ذکر جهر

اما انقباوت دل تا هنوز باقیست خواجه شمس العارفین فرمود صیقل دل حزرکن
حاصل نسبت چنانچه در حدیث مسطور است لکل شئ صقالة و صقالة
القلب ذکر الله بعد ازان فرمود سالک را باید که از اوراد و اذکار هیچ وقت
خالی نباشد زیرا که ترک اشغال علامت محرومیت نمی بیند که جمیع مشایخان ما از
ابتدا تا انتها با ذکار و اشغال مثل قرآن مجید و درود شریف و پاس انفاس
حبس دم و وقوف قلبی و مطالع کتب تفسیر و حدیث و سلوک و توحید مشغول بوده اند
بعد ازان فرمود جمیع وظائف خواجگان ما بریکدیگر فضیلت می دارد اما
ذکر پاس انفاس از همه اشغال فوقیت میدارد چنانچه در مکتوب خواجه نظام الدین
اورنگ آبادی نوشته بود ذکر معمولی از همه اولی بعد ازان دعاگو عرض داشت که
ارشاد فرمایند تا ذکر کرده شود هم کبریت احمر ادا نمایم فرمودند ذکر که ادا نموده می
همین کافیست بار دیگر چرا رنج و محنت میکشی اما باید که در وظیفه ذکر مداومت
نمائی که مقصود همین است بعد ازان لختی سخن در ذکر سید منتهی شاه و سید احمد که
درویشان حضرت من بودند افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندکه چون
سید منتهی شاه درین جا آمده بیعت کرد ذکر پاس انفاس اورا تلقین کردیم آن
مرد صحیح الاعتقاد شب و روز در پاس انفاس مشغول گشت حتی که بباعث کثرت
ذکر دماغ او خالی شد و بیمار گردید گفتیم ذکر را چند روز معطل کن اما چون ذکر در
جان او آمیزش گرفته بود باز نمی تواند شد تا آنکه بهمان عارضه بحق تسلیم شد
بعد ازان فرمود بهمین طور سید احمد درویش در ابتدا حال شب و روز
بذکر جهر مشغول میماند بعد ازان بذکر حبس مشغول گشت حتی که بباعث کثرت
آن خون از دماغ او جاری شد چندین علاج یونانی و ڈاکٹری کردیم اما هیچ
فائده نشد آخر جان شیرین بحق تسلیم کرد بعد ازان در حق آن درویشان

در صفای قلب

ذکر اوراد و اذکار

ذکر فضیلت پاس انفاس

فرمود زہی طالع تر افکسان اکہ در یاد مولیٰ شہید شدند و این بیت بر زبان
مبارک راند **بیت** جسنی نہ دیکھی ہو شفق اور صبح کے بہار * اگر تیرے شہید کو
دیکھی کفن کے بیچ * **بعد ازان** حکایت فرمود کہ شخصے صادق الاعتقاد بخدمت

حکایت مردے حبس کنندہ

حضرت محمد باران صاحب آمد و بیعت کرد و وظیفہ حبس او را ارشاد کردند چونکہ آن
مرد عالی ہمت و کامل ارادت بود شب و روز در ذکر حبس مشغول گشت تا آنکہ بکثرت
آن خون از دماغ او شروع گشت ہیچ معالجہ بند نگردید آخر باین عارضہ فوت شد
چون این خبر بحضور حضرت خواجہ تونسوی رحمۃ اللہ علیہ رسید محمد باران صاحب را ارشاد
فرمود کہ بیش ازین مریدان خود را چنین مجاہدہ نفرمایند زیراکہ مردمان این زمان کم ہمت
اند و مقصود یاد خدا است بہر وجہی کہ میسر آید بکنند **بعد ازان** بندہ عرض داشت کہ
امشب بخواب بر فیل سوار شدہ دوانیدم تعبیر این چیست خواجہ شمس العارفین فرمود
مبارک باد کہ این علامت سعادت ست باز گفتم کہ ایشان را نیز بخواب دیدم و

در فضیلت ذکر و نان دادن

از زبان مبارک ایشان بشنیدم کہ حضرت خواجہ تونسوی ما را بدو چیز تاکید مزید
فرمودہ ست یکی ازان ذکر حق ست و دیگر یادم نماند فرمود شاید آن نان دادن باشد
عرض کردم کہ مرا نیز یاد آمد کہ ہمین بود **بعد ازان** فرمود بر درویش : دو چیز لازم
ست اوّل عبادت حق ست دوم شفقت بر خلق **مرآت پانزدہم** در
ذکر فضیلت درود شریف روز پنجشنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد

مرآت پانزدہم در ذکر فضیلت درود شریف

نیز غلام محمد سیال و مہر محمد بخش سگنہ لیہ و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در فضیلت
درود شریف افتاد خواجہ شمس العارفین فرمودند از ابی بن کعب رضی اللہ عنہ روایت ست
کہ گفت گفتم یا رسول اللہ بسیار درود میرسانم بر شما پس چندان مقرر کنم برای درود شما
ازان وقت کہ برای دعا خود مقرر کردہ است پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
فرمود ہمانقدر کہ خواہی گفتم چہارم حصہ فرمودند ہمان قدر کہ خواہی پس اگر زیادہ کنی

آن بهترست برای تو گفتم نصف مقرر کنم فرمودند چندانکه خواهی پس اگر زیاده کنی
آن بهترست برای تو پس گفتم دو ثلث فرمودند چندانکه خواهی پس اگر زیاده کنی آن
بهترست مر ترا پس گفتم مقرر کردم برای درود ایشان تمام وقت فرمودند اکحال
مقاصد دین و دنیا صلی اللہ علیہ وسلم و درود کرده شوند گناهان تو بعد ازان فرمود هر شخصی که باستعمال
خوشبو و بحضور دل برجای طاهر نشسته درود شریف بخواند روح مبارک آن
حضرت صلے اللہ علیہ وسلم سوی آن متوجه شده بگوش خود شنوند و قبول فرمایند و
هر شخصی که بدون این شرائط بخواند آنرا فرشته که برای رسانیدن درود شریف
بر پیشانی هر مؤمن موکل ست در روز مره درجامه نور پیچیده و در طبق نور
انداخته بخدمت حضرت عبد اللہ بن مسعود رساند باز حضرت عبد اللہ بحضور
جناب رسالت مآب صلے اللہ علیہ وسلم حاضر شده میگوید که یا رسول اللہ
فلان بن فلان ساکنه موضع فلان این قدر درود شریف بر ایشان خوانده است
بعد ازان فرمود روزی شخصے بخدمت میان نور محمد کهیرا ساکنه موضع
کرونٹ عرضداشت که شنیده ام هر شخصی که در راه درود شریف بخواند اورا
درد زانو عارض میگردد آنحضرت فرمود ای برادر باید که از خواندن درود شریف
باز نماند مگر اینقدر ضرورست که راه پاک باشد بعد ازان فرمود درود مستغاث
و کبریت احمر در راه هرگز نخوانده شود مگر بسواری اسپ وغیره بعده راوی این محل پیر
غلام محمد سیال گفت وقتی حضرت خواجه سیالوی در راه تونسه شریف بمجرد
سواری اسپ درود مستغاث شروع کردند و نعلین نیز از پای خود دور ساختند
بعد ازان فرمود که روزی مرید حضرت خواجه قطب الدین اوشی رضی اللہ عنه
در خواب بزیارت خیمه رسول علیه السلام مشرف شد خواست که در خیمه رود
جواب آمد که تو لایق نیستی برو خواجه قطب الدین را بگو که همیشه تحفه درود می فرستادی

امروز چرا نرسانیدی فی الحال مرید بخدمت حضرت خواجه قطب صاحب آمد و ماجرا
مذکور بیان نمود فرمودند بلی هر شب سه هزار درود شریف وظیفه روزمره مقرر بود
امشب بباعث نکاح فوت گردید پس ازین جهت منکوحه خود را طلاق داده *

ذکر طریقه رسانیدن ثواب درود شریف

بعد ازان نور مصطفی قریشی عرضداشت شغلی که در دارین نافع باشد ارشاد
فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود اگر خوشنودی دارین میخواهی درود شریف بر
سرور عالم صلی الله علیه وسلم بسیار بخوان که سعادت دارین دران است بعد ازان
غلام علی طبیب عرضداشت که اگر ثواب درود شریف بارواح مومنان برسانند
جائز باشد یا نه فرمود جائز است اما طریقه آنست که بگوید خداوندا ثواب این درود
شریف بارواح فلان برسان و بگوید اللهم صلی علی فلان و فلان زیراکه صلوة گفتن

مرآت شانزدهم در ذکر اوراد و نگهداشتن وقت آن

بر انبیا علیهم السلام بر کسی جائز نیست مرآت شانزدهم در ذکر اوراد و نگاه
داشتن وقت آن روز دوشنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد سید خدابخش از
سنجی و غلام محمد درویش پوتهوهاری و احمد بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر
بودند سخن در ذکر اوراد افتاد و بنده عرضداشت که اکثر مردمان نقشبندیه وغیره در
حق خواجگان چشت طعن میکنند که مریدان خود را باستماع سیفی میفرمایند یعنی اوراد
و اشغال بسیار ارشاد کنند و در طریق بابان جز اسم ذات وظیفه دیگر نیست و اکثر
جهال نیز در اشتغال بابان همچنین میگویند خواجه شمس العارفین فرمود اصل مقصود

ذکر لطائف خواجگان

ما درویشان همین است که هیچ وقت از یاد حق تعالی خالی نباشیم و این لطائف
گوناگون که خواجگان چشت میفرمایند درین فن مقصود است یکی آنکه در همه حال از
یاد خدای تعالی خالی نباشد دیگر آنکه چون مردی آشفته حال براهی آسوده گی
حال در باغ سیر میکند و گاهی درین چمن و گاهی درین حدیقه سیر میکند و گاهی توجه
بسوی گل میکند و گاهی جانب میوه راغب باشد همین منوال صوفی پریشان حال

گاہے باوراد و اشغال وگاہی بنوافل وگاہی بدرود شریف وگاہی بقرآن مجید وگاہی
بذکر پاس انفاس و جهر وگاہی بوقوف قلبی گاہی بمطالع کتب سلوک و توجہ مشغول
میباشد ولذت عبادت گوناگون میباید باز تبسم کرده فرمود ما درویشان را محض برای
آسیا سائی آفریده است نه برای آرام جان و آرایش دنیا چنانچه خدا تعالی میفرماید
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راند
بیت نه ایم آمده از پی دل خوشی ٭ بلکه از پی رنج محنت کشی ٭ خران را
کسی بر عروسی نخواند ٭ مگر وقت بختن که هیزم نماند ٭ بعد ازان شخصی عرض کرد
که در خاندان حضرت نقشبندیه بنا سلوک بر هفت لطائف ست و در خواندن
ایشان چگونه نسبت فرمود شخصی بخدمت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت
وگفت حقیقت لطائف مولوی صاحب نقایا یغنینا الله زا بنیه فرمود من طالب لطیف ام نه طالب لطائف
همدرین محل مولوی علی محمد ساکنه کوٹ کاله عرض داشت که در ادای اوراد
و اذکار سست همت ام جز توجه ایشان بهیچ ورد مشغول نتوانم شد خواجه
شمس العارفین فرمود سالک را باید که در وظیفه مداومت کند بهر وجهی که باشد بعد
ازان این ابیات مثنوی بر زبان مبارک راند ابیات این قدر
گفتیم باقی فکر کن ٭ فکر گر جامد بود رو ذکر کن ٭ ذکر را خورشید آن افسرده ساز
ذکر آرد فکر را در اهتزاز ٭ اصل خود جذب ست لیک ای خواجه تاش ٭ کار
کن موقوف آن جذبه مباش ٭ زانکه ترک کار چون نازی بود ٭ نازکی درخورد
جان بازی بود ٭ مرغ جذبه چون پرد ناگه ز عش ٭ چون بدیدی صبح شمع آنگه بکش
بعد ازان فرمود سالک را باید که از اوراد و اذکار هیچ وقت خالی نباشد زیرا که ترک
اشغال علامت محرومیت می بیند که جمیع مشایخان سلسله ما از ابتدا حال
تا انتها باوراد و اذکار و اشغال گوناگون مشغول می شدند همدرین وقت فرمود

همه وظائف ما یان بریکدیگر فضیلت میدارند اما ذکر پاس انفاس بر همه اشغال فضیلت دارد
بعد ازان فرمود سالک را باید که اوقات وظائف خود را نگهدارد زیرا که وقت گذشته
باز نیاید انگاه این مصراع بر زبان مبارک راند مصرع عمر گذشته باز نمی آید
بعد ازان بنده عرضداشت اگر بسبب بیماری وظیفه فوت شود حکم چیست فرمود
باز قضای آن حاجت نیست زیرا که چون ذاکر بیمار شود حق سبحانه فرشتگان خود را فرماید
وظیفه مردی فلان بخوانید و ثواب آن در اعمال نامه او بنویسید تا حالت بیماری
همچنین کنند اما اگر قضا کند هم بهتر باشد بعد ازان فرمود سالک را باید که وظائف
و اشغال خود را در اوقات آنها بخواند تا هیچ وقتی از اوقات وظائف خالی نگذرد
چنانچه بعد از بیداری خواب وضو ساخته نماز تهجد دوازده رکعت بگذارد و بعد ازان
اسماء حسنی یکبار و استغفار پانصد بار و مراقبه کند و بعد از نماز فجر مسبعات عشر و یک منزل
اسبوع شریف و یکبار دعا کبیر و درود مستغاث و کبریت احمر و سلسله شریف یکبار
و دلائل الخیرات یکمنزل و دوازده رکعت اشراق و چهار رکعت صلوة العاشقین و
پنج پا منزل قرآن و یک ختم خواجگان و چهار رکعت سنت عصر و شش رکعت
نفل اوابین و دو رکعت حفظ الایمان ادا نماید و بعد ازان ذکر جهر سه صد بار
و مراقبه و هزار بار درود شریف و یک ختم سوره یٰس و ملک بخواند و ذکر پاس انفاس
مشغول شده بخسپد بعد ازان مولوی نام الدین سکنه برنالی رابعیت کرده
فرمود مرید را باید که اوقات اشغال را نگهدارد انگاه بر زبان مبارک راند الصوفی
ابن الوقت بعد ازان بنده عرض داشت که روزی حضرت استاذنا حافظ ولی الله
صاحب مفتی لاهوری از من پرسید که ثمره وظائف شما چیست آیا ترقی حال است
یا نقد خواجه شمس العارفین فرمود ایشان را باید پرسید آیا خواندن نماز و روزه و بجا
آوردن امور شرعیه جهت حصول دنیاست یا دین چون جمیع احکام شرعیه محض برای

رضای مولاست بیشتر اند ان وظائف نیز انین قبیله اند نه جهت حصول دنیای
بعد ازان زنی نهاد مهر عرضداشت که اکثر اوقات بسبب سستی بدن وظائف
ترک می شوند خواجه شمس العارفین فرمود ای ضعیفه بجناب حق سبحانه و تعالی نیاز
بکارست نه ناز باید که همه اوقات وظائف خود را نگهداری بعد ازان میان
فیض بخش سکنه تهته میان عرض داشت که عمرم در اشغال لسانی بانجام رسید اما
بمقصود اصلی نرسیدم خواجه شمس العارفین فرمود ای برادر برین اشغال لسانی شکر
گذارده مداومت کنید اگر خدا تعالی بخواهد آن مرتبه قلبی نیز عنایت فرماید که اصل سلوک
طلب است بعد ازان فرمود میان سالکان دو چیز از ضروریات ست اول
ریاضت یعنی سلوک سالک جز بین هر دو امر بکمال نمی رسد بعد ازان فرمود
برای دفع بیماری و حل مشکل اسم شیخ خود صد بار خوانده دم کند و دعا طلبد
مقصود حاصل شود دعاگو عرضداشت که اسم شیخ خود چگونه خوانده شود فرمود
درویشی خواجه توسوی بر نهج میخواند یا شیخ محمد سلیمان و ما برین طور میخوانیم یا شیخ
محمد سلیمان شیئاً لله همدرین محل بنده عرضداشت وظیفه اسم خود نیز ارشاد
فرمایند فرمودند بعد از نماز فجر صد بار بطریق مذکور بخواند بعد ازان غلام محمد
پوتهوهاری عرضداشت کرد که بعد از صبح گنجشک ها گوناگون آواز میکنند آیا این
هم ذکر میکنند خواجه شمس العارفین فرمود بلکه همه مخلوق خدا را بلسان خود یاد میکنند
چنانچه حق سبحانه تعالی میفرماید قوله تعالی وَاِنْ مِّنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰكِنْ لَّا
تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيْحَهُمْ باز غلام محمد عرضداشت که تسبیح آنها در فهم ما نیاید فرمود
چونکه کلام هم جنس در فهم ما نیاید پس کلام غیر جنس چگونه فهمیده شود بعد ازان
روزی بوقت صبح بلبلی بر درخت نشسته بآواز خود نغمه میکرد خواجه شمس العارفین
روی سوی غلام محمد کرده فرمود که آواز بلبل از کدام جا می آید گفت بر درخت کنار

نشسته است شاید غنچهٔ تازه در پنجا نظر آید باشد فرمود که عاشق ... گل
یعنی چون عاشق در عشق معشوق خود را فنا کند در همه جا حسن و جمال معشوق می بیند
همه جا بهین محل اما هم بخش خانه بردار این مصراع خواند مصرع ای مرغ سحر عشق
ز پروانه بیاموز + و گفت که مراد از مرغ سحر چیست خواجه شمس العارفین فرمود نزد علما
ظاهر خروس است و نزد اهل الله آنکه شب بیدار باشد و بیاد الله تعالی مشغول باشد
بعد ازان مولوی محمد عیسی خیلوی عرضداشت کرد که باعث چیست که شوق
و لذت عبادت حاصل نمیشود خواجه شمس العارفین فرمود چون مردمی در گناهان
مستغرق باشد شوق و لذت عبادت ازو بر میبارد مولوی صاحب عرض کرد که قبل
ازین شوق و لذت لطیفه نهایت کمال بود الحال همه سرد شده است باعث چیست
خواجه شمس العارفین فرمود چون کسی در ابتدا بر وظائف شاغل باشد تاثیر وظیفه
در دل او بزودی اثر کند و شوق و جوش طبیعت او زیاده گردد و بعد از مدتی در آن
چون در جان و جسم او قرار گیرد جوش طبیعت او فرو نشیند چنانچه حضرت ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنه صحابی را دید که بوقت خواندن قرآن ناله و زاری میکرد و حضرت
صدیق رض گفت نحن کنا کانتم قست قلوبنا یعنی در ابتدا حال ما این نیز
در وقت تلاوت قرآن ناله و زاری کردیم الحال متحمل شدند دلهای ما پایان
بعد ازان فرمود در زمان حضرت شعیب علیه السلام مردی در فسق و فجور مستغرق
بود و لذت عبادت ازو رفته بود و گفت که بباعث فسق و فجور ما را خدای تعالی هیچ
رنج و تکلیف نداده است حق سبحانه و تعالی بسوی شعیب علیه السلام وحی فرستاد که
آن نادان را بگو چه نکه لذت عبادت تو رفته است زیاده ترازین رنج و تکلیف چه باشد
بعد ازان لختی سخن در ذکر سالک و مجذوب افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
مثال سالک مجذوب آنست که راه بیت الله منزل بمنزل قطع کرده برسد و ثانی

در سبب گم شدن لذت عبادت میفرماید

در ذکر سالک و مجذوب

آنحضرت عرض داشت کرد که از مدت دراز بعارضه جذام گرفتارم دعا فرمایند
تا ازین بلا رہائی یابم و با مردمان ہم خانچه شوم خواجه صاحب دعا فرمود باز گفت
وظیفه نیز درین باب ارشاد کنند فرمود ہفت صد و ہشتاد و ہفت بار تسمیه ہر روزه
بخوان تا حق سبحانه و تعالی صحت ارزانی فرمایند بعد ازین محل فضیلت تسمیه بیان
کردند که هژده ہزار عالم خدا تعالی آفریده است دعا گو عرض داشت که تعداد هژده
ہزار بچه طور است فرمود مثلاً انس یک عالم است و جن عالم دیگر و ہمچنین از حیوانات
مثل اسپ و گاو و گاومیش و خر و گوسفند و آہو و از وحوش مثل گرگ و روباه
شیر و غیره و از طیور مثل خروس و طوطی و باز و غیره و از خزندگان مثل مورچه و راسو
و ضب و مار و غیره و ہمچنین هژده ہزار عالم اند ہمه را از حروف تسمیه که نوزده اند فیض
میرسد بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت نوزده حرف است
بوقت شمار ٭ فیض رساننده به هژده ہزار ٭ بعد ازان شخصی عرضداشت
برای دفع قرض چیزی فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود بعد از نماز بامداد ہفتاد
بار اسم یا وہاب خوانده بجناب قاضی الحاجات دست برداشته بگوید خداوند پاک
بطفیل حضرت سید المرسلین و آل پاک و اصحاب و خواجگان چشت رضی الله تعالی عنهم
از سلب ایمان و خذلان دارین محفوظ گردان بعد ازان شخصی عرضداشت کرد
جہت دفع عارضه بواسیر چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود که در سنت
فجر در رکعت اول بعد از فاتحه چہار بار الم نشرح و در ثانی بعد از فاتحه سوره فیل یکبار
بخواند و در وتر بعد از سوره فاتحه در رکعت اول سوره الم نشرح و در ثانی والتین
و در ثالث اخلاص بخواند یکبار ان شاء الله تعالی صحت گردد بعد ازان شخصی
محمد نعیم نام ملکهڈوی عرضداشت که برای دفع درد سر و دندان و تب و باد تعویذی
یا کلامی ارشاد فرمایند فرمود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الکبیر و اعوذ بالله

برای دفع قرض

النظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار برای درد سر ترتیب یازده بار سوره
فاتحه برائے بیمار یگان بار دم کند و برای درد دندان و سه بار بنشر سعم درود اول و آخر
خوانده بر سه دانه قرنفل بدمد و بجای درد یک یک دانه بنهد و منتر اینست پهلین
کیل کو تڑ سے کیل مین کیل ماریا جسکی ہنون مین کیڑا یا درد ہووے دور ہو جاوے و
نا دور ہووے دہائی خواجہ مؤمنین چشتی کی بعد ازان فرمود وظیفه اسم مسبّح
خود برای ہر حاجت کافیست بعد ازان دعاگو التماس کرد اگر شخصی در مصیبت
گرفتار شود بچه طور رہائی یابد خواجه شمس العارفین فرمود مرید را باید که چون مبتلا
گرفتار شود بدادن صدقات و خواندن استغفار مشغول باشد تا خدا تعالی از آن
بلا رہائی کند بعد ازان قادر بخش راجڑ عرضداشت که شرح دعا کبیر ہست یا نه
فرمود شرح بجای خود ترجمه ہم محال است زیرا که دعا کبیر پنجاه و دو کلمه است و
ہر یک الغت علیحده است شخصی که چندین لغات داند شرح او کند بعد
ازان شخصی عرضداشت که با وجود بیعت ایشان از شدت افلاس بہلاکت
رسیده ام و درین اثنا سید اکرام شاه گفت شاید این فرد وظیفه غیر طریقه بخوانده او
نیز مقرر شد خواجه شمس العارفین رو بسوی شاه صاحب آورده فرمود که شخصی از
ہنود دعثان اینجا آمد و بیان کرد که چون بخواب شوم بینم که صورت مهیب ہمراه
من خفته است پس بیدار شوم ازین باعث نهایت لاچار ام ما گفتیم که کدام کلام
برای تسخیر جنیات وغیره خوانده باشی او مقر شد گفتم ازین امر توبه کن تا خدا تعالی
ترا رہائی دہد پس چون آن وظیفه بگذاشت و آنچه حضرت صاحب فرمود بجا آورد
فی الحال صحت یافت بعد ازان فرمود سالک را باید که بہمه حال بجناب مجیب
الدعوات دست دعا بردارد که اصل عبادات عجز و نیاز است و این در دنیا حاصل
شود و ہم بدین ما مور شده ایم که اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ ہمه برین محل دعاگو عرض

وداشت که کدام دعا بهترست فرمود آنچه بدرگاه خداتعالی اقرب الی الاجابت باشد
را بار بار اکثر اوقات بعد اوراد این دعا را وظیفه خود سازد و دعا این است اللهم

ارزقنی حبک وحب من احبک وحب من یحبک وحب عمل یبلغنی

الی حبک واجعل حبک احب الاشیاء الینا من الماء البارد للعطشان

یا ذا الجلال والاکرام اللهم اسقنی بکاس محمد صلی الله علیه وسلم

شربة لا نظمأ بعدها ابدا برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازان
شخصی عرضداشت که دعا جامع جمیع حاجات دارین کدام است فرمود روزی
حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها بحضور حضرت سرور کائنات
صلی الله علیه وسلم عرضداشت که اگر خداتعالی شب لیلة القدر نصیب کند چه

دعا بخوانم فرمود اللهم انی اسئلک العفو والعافیة فی الدین والدنیا

والآخرة که جامع جمیع حاجات است بعد ازین محل خط مولوی غلام محمد
بخدمت آنحضرت رسید و دران نوشته بود که دعا فرمایند تا خداتعالی فرزند
نرینه عنایت فرماید و قائم مقام من باشد خواجه صاحب فرمود اصل مقصود انسان
عبادت خداتعالی است اولاد باشد یا نباشد چرا که بجز اعمال حسنه خلاصی نیست
بعد ازان فرمود اکثر مردمان از خداوند کریم بسیار حاجت خواهند و هیچ ثمره
آن نیابند و بعض چیزی نمی طلبند آنها را گوناگون انعام عطا فرماید این عطا
فضل اوست بعد ازان شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا فراغت معیشت حاصل
شود و آسایش حال گردد فرمود هر چه کند خدا کند بنده عاجز است از دست شیطان
خدا هر کس که غور کند خداتعالی بران رحمت کند و کار او برآرد بعد ازان
خیر محمد قوال عرض کرد که در حق هر سه صاحبزاده خویش دعا خیر فرمایند تا خدای
تعالی ایشان را سعادت دارین ارزانی کند فرمود سعادت و شقاوت بدست خدا

بیت پانیست آخر شعر بخوانی شیدا حالی باشد کنند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند

بیت تقدیر بدوستان من داده اند جنت یاره مگر بمن خویشتن را کیم مجتبا از بعد ازان

فرمودند مردی عالی همت مرید حضرت خواجه جمال ملتانی رحمة الله علیه بود وظیفه او
چنان بود که اول بنماز تهجد مشغول می شد بعد ازان تا صبح بمراقبه میماند و بعد از
نماز بامداد مسبعات عشر و اسبوع و درود مستغاث و دلائل الخیرات میخواند و بعد
ازان نفل اشراق و منزل قرآن میخواند و بعد از نماز مغرب نفل اوابین و حفظ الایمان
و بیست و چهار بار ذکر کلمه طیبه میکردی و بوقت فراغت سپید بافی میکردی
و گفتی چشم سگ بر حرص گندیده است گاهی بعبادت پروردگار مشغول نمی شوم
آنگاه فرمود درویش را باید که بر ادای وظیفه سعی نماید اما بران اعتماد و تکیه نکند
بعد ازان فرمود شیخ را شایست که موافق قدر و طاقت مرید وظیفه ارشاد فرماید
چنانچه خواجه تونسوی خادمان خود را موافق قابلیت هر یک خدمت و وظیفه مقرر
کرده بود بعض را شغل ذکر و بعض را درود شریف و بعض را اوراد مختلف بعض را
در کار گذاری لنگر مقرر کرده بود و حافظی بود که آنرا بخدمت شخصی بیمار ارشاد فرموده
بود حسب الامر در خدمت مستعد بود روزی در خدمت گذاری نماز مغرب او
تاخیر شد احمد خان وزیر بهاولخان او را طعن کرد که این بیمار پرستی چه فائده کند که
تاخیر کردید نماز گفت توجه دانی من حسب الامر خواجه صاحب بخدمت این بیمار مشغول
بودم و از اطاعت پیر بیرون نرفتم مرآة هفدهم در ذکر فضیلت و
مذمت تارک آن روز یکشنبه سعادت قدم حاصل شد مولوی معظم و
مولوی و مولوی غلام محمد گجراتی و سید الهی بخش لانگری یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر عبادات اقطاب و خواجه شمس العارفین فرمود در عمر خویش پنج کس
مردان خدا را دیدم اول سید محمد ظریف مردی بود قائم اللیل و صائم الدهر چنانچه

تا پانزده پانزده روز چیزی نمیخوردی و بوقت افطار قدری طعام چشیدی همچنین
در همه عمر نگذاشتند و غالبا عرضداشت باعث چیست که صوفیه کرام را حاجت
خوردنی و نوشیدنی نماند فرمود عدم گرسنگی و نوشیدگی بدو وجه است یکی آنکه
خدا تعالی قادرست که بغیر خوردن و نوشیدن زندگی بخشند دوم آنکه حاجت
خوردن و نوشیدن تعلق به وجود خاکیست و چون مردان خدا از بشریت
گذرانیده بدرجه فنا قدم زنند هیچ حاجت خوردنی و نوشیدنی باقی نماند بعد
ازان فرمود دوم ازآنها خیر محمد انگوی مردی زاهد و عابد بودند که هیچ وقتی
از ذکر و فکر و دیگر عبادات خالی نبودی روزی آنحضرت به ذریعه مردی کامل
بحضور حضرت رسول علیه السلام تحفه سلام فرستاد چون آن مرد بحضوری
بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شد عرضداشت که شخص فلان تحفه
سلام بجناب ایشان میرساند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آن شخصیست که
در مسجد سخن دنیا بسیار میگوید چون حضرت موصوف ازین امر واقف شدند فورا
توبه کرده بار دیگر در مسجد سخن دنیا نکردند و بقیه عمر در خاموشی گذاشتند و روزمره وظیفه
ایشان تخمینا بقدر یک ختم و بیست و پنج پاره مقرر بود و همدرین محل پیر علام محمد
سیال عرض داشت که سه لکه ختم سوره یس و هفت لکهه سوره مزمل نیز گوش
تمام کرده بودند بعد ازان فرمود سوم ازیشان حافظ محمد عظیم وٹی پیٹ
ملوی مردی خدایاد و تارک دنیا بودند که در شان او مولوی تکهنڈ رحمة الله
گفته بیت که بی شک لی هست میگویمت * بشهر نمل حافظی وٹی پیٹا
شب و روز کار او این بود که سنگ از زمین میکندیدی و راها و حوضها آراسته
کردی و گفتی آهی ٹہین کھڑکان ہو جہان وبند اپیا ہی کجھ وٹی ہیٹھی ہے تان
بیت گفتم یعنی جهان میرود اگر امیدوار رحمت هستید از عمل نیک بکوشید

و تارک دنیا چنان بودند که هیچ دنیادار گرد خود نیامدی و نذر هیچ کس قبول نمودی
مگر فلفل سیاه شخصی معلوم کرد که بفلفل سیاه رغبت دارند برفت و یک من
فلفل سیاه آورده نذر کرد فرمودند ای برادر مرا دکان داری نمی باید که اینها میفروشم
برداشته حواله اش کردند بعد ازان فرمود چهارم از ایشان غلام حسین مکیلانه نوام
جوان مردی و صاحب استقامت بودند و در اتباع شریعت مصطفوی چنان
قائم بودند که در جمیع امورات ظاهری و باطنی بجز متابعت سنت نبوی ذره
تجاوز نکردی چنانچه روزی دختر ایشان بدرد زه گرفتار که نصف حمل او
بیرون آمده بود و وقت نماز تیار آمد چون آنحضرت را خبر رسید و نزد دختر خود
آمد و در ادای نماز او را تاکید بلیغ نمود او گفت طاقت ندارم فرمودند زیر حمل
خود زمین کنده یاره نماز بگذار و از زبان مبارک میگفتند که ای خداوند کریم از شر
ایشان مرا نگهدار و در تابع داری خود و حبیب خود مشرف گردان بعد ازان
فرمود روزی لشکر کفار نزد آنحضرت سکونت کرد و آن حضرت کمر همت بسته و
تازیانه شریعت در دست گرفته بمیان لشکر آنجا تشریف فرمودند و مسلمانان را
بگفتند که نمازهای ادا کنید آنها عذر کردند که ما ملازم کفاریم ازین باعث
معذوریم بعد ازان سرداران لشکر را فرمودند که شما مسلمانان را از نماز منع کرده
اید ایشان انکار کردند پس همه مسلمانان را شوئیدن پوشش و غسل حکم کردند تا آنکه
جمیع مسلمانان در نماز و عبادات مشغول شدند بعد ازان فرمود پنجم از ایشان
ملک الاولیا امام الفقرا واقف اسرار احدیت کاشف رموزات صمدیت قطب
زمان خواجه محمد سلیمان قدس الله سره العزیز در جمیع اوصاف از همه فائق بودند
بعد ازان فرمود روزی مولوی داد بخش از سید محمد علی شاه خیرآبادی خلیفه
خواجه تونسوی ره پرسید که درمیان مولانا فخرالدین ره و حضرت خواجه تونسوی رحمة الله

ازروی منازل فقر چه رفت سید موصوف فرمود ای مولوی صاحب این
هردو حضرات از پیران ما اند مگر مولانا فخرالدین کاری که کردی بتوجه کردی واین قبله عالم
توسوی اگر این چنین امری پیش آمدی باستهزا سر انجام نمودی چنانچه روزی مردمان
گرد نواح بخدمت خواجه توسوی آمدند وعرض میکردند که بسبب کثرت ملخ بسیار
تنگ لاچار شدیم دعا فرمایند تا دفع شود شخصی دلشاد نام خسته حال بخدمت
حاضر بود تبسم کنان فرمود دلشاد را گویند تا دعا کند پس حسب فرمان ازو دعا طلبی
کردند فی الحال آفت ملخ دفع شد سال دوم باز بهمان آفت گرفتار شدند بخدمت
خواجه توسوی عرض داشتند خواجه صاحب فرمود بر قبر دلشاد بروید و دعا خواهید
بمجرد فرمان بر قبر آن رفتند و دعا خواستند فی الحال از آفت مذکور خلاصی یافتند
بعد از ان فرمود روزی مردمان توسه شریف جمع شده بخدمت حضرت خواجه
توسوی آمده التماس کردند که بسبب تنگی باران زراعت ها در رکوع شده اند باز
بعد از چند مدت عرض کردند که ای غریب نواز زراعت ها مایان بسبب خشکی
در سجود رفته اند دعا فرمایند تا خدا تعالی باران رحمت نازل کند خواجه صاحب
فرمود نزد مستات فلان چشتیانی بروید زلف او را بافتید پس مردمان حسب
فرمان همچنان کردند فی الحال بارش باریدن گرفت چنانکه همه جا آب بمثل دریا
میشود باز عرض کردند که بسبب غلبه آب لاچار شده ایم فرمودند باز نزد آن مستات
بروید و زلف او را بگشایید پس حسب الحکم همچنان کردند همان ساعت بارش بند
شد بعد از ان سخن در مذمت تارکان عبادات افتاد بنده عرض داشت که
بعضی جهال از عبادت از استعمال خصوصاً نماز و روزه و غیره محروم میمانند
میگویند که اهل عرفان را بعبادت چکار معرفت چیزی دیگر هست و عبادت
کاری دیگر خواجه شمس العارفین فرمود آن کور چشمان نمی دانند که جمیع انبیا و اولیا

در ذکر مذمت تارکان عبادت

از ابتدا تا انتها بحسب الحکم وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون در عبادات
مشغول شدند و از اطاعت رسول علیه السلام بامر قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله بقدر یک سر موی بیرون نرفتند تا بمنزل مقصود در رسیدند بعد ازان
هم درین محل مولوی محمد علی سکنه کوٹ کاله طلب رخصت کرد چونکه اورا اطمینان
قلبی حاصل نبود پیش خود نشانده بیعت جدید کردند و سخنان گوناگون بر زبان
مبارک راندند که دنیا سه روز است روزی که گذشت و روزی که بیاید و روزیکه
در حال موجود است پس روز گذشته باز بدست نیاید اگرچه کروڑ در کروڑ نقد
زر بدهی و روز آینده را یقین نیست که آید یا نه باقی روز که در آنی باید که دریابی و
وقت خود را از دست ندهی بعد ازان فرمود درویش را باید که در ادای اوراد
غافل نباشد بلکه جمیع همت خود بران صرف کند که هیچ وقتی از اوقات خالی
نگذرد بعد ازان فرمود عبادت بر دو نوع است عبادتی که از غلبهٔ شوق و محبت باشد
و عبادتی که از خوف دوزخ و امید بهشت باشد دعاگو عرض داشت که نیت عبادت
محبت بچه طور باید کرد فرمود سالک را باید دانست که خدا تعالی برین ناتوان
گوناگون انعام فرموده چنانچه گوش و چشم و بینی و دندان و دست و پا و صحت اعضا
وغیره که تعداد آن در تحریر نیاید پس بوقت نیت بگوید خداوندا هر عمل خیر که
بتوفیق تو ازین بنده بوجود آمده محض برای رضا و ادای حق تست این عبادت
خاصان است که بجز غلبهٔ محبت دستیاب نشود بعد ازان فرمود اگر عبادت درویش
بدرجهٔ محبت نرسیده باشد اما باید که از عبادتی عوام که محض برای خوف و رجاست محروم
نماند که این هم نردبان عبادت محبت است و هر کس که ازین هر دو عبادت باز ماند
بی نصیب است در روز قیامت بجز حسرت و پریشانی حاصل نخواهد گردید بعد ازان
فرمود درویش را باید که درین چند ایام توشهٔ آن راه که پل صراط و میدان قیامت است

مہیا سازند تا در روز حشر حسرت نباشد بعدہ برین محل این مصراع بر زبان مبارک راندند
مصرع ہتہ پرانی کھڑ کے بسنتی ہو رہی آئی • بعد ازان فرمود عمر یک
ساعت بلکہ یک دم ہست و سفر تو دراز چنانچہ پل صراط سی ہزار سالہ راہ ہست
و روز قیامت ہم باندازہ پنجاہ ہزار سالہ راہ باشد باید کہ در ہمہ اوقات و ہمہ حال
ہیچ دم از یاد حق سبحانہ و تعالی خالی نگزرد بعدہ برین محل بندہ عرضداشت کہ
اکثر اوقات در دل من میگذرد کہ بتوجہ ایشان بمرتبہ محبت و عشق برسم اما چکنم کہ
خطرات نفسانی و وسواس شیطانی در راہ اند فرمود این کار یک دو روزہ نیست
بلکہ باید کہ ہمہ عمر خود را در راہ حق صرف کند چندانکہ محبت خدا تعالی زیادہ باشد
ہمانقدر خطرات کم شوند سالک را باید کہ در راہ دوست کم حوصلہ نباشد امید ہست
کہ رفتہ رفتہ بمنزل قرب خواہد رسید بعد ازان حکایت سلطان سکندر بر زبان
مبارک راندند کہ سلطان سکندر بولایتی رسید کہ نہایت آباد بود چون بگورستان
رفت دید کہ بر سر ہر قبور سنگی نصب کردہ و بران عمر ہر یک صاحب قبر نوشتہ بود
یکی را دو سال و دیگری را چہار سال و کسی را دہ سال حتی کہ فی الجملہ زیادہ از دہ سال
بر ہیچ قبر ننوشتہ بود تعجب کرد کہ این مردمان بسیار قلیل العمر اند مردم آنجا گفتند کہ
عمر ایشان بیشتر بود لیکن نزد ما آن عمر معتبر ہست کہ در یاد الہی صرف شود و لہذا عمر آنہا
بحسب عبادت نوشتہ ہست بعد ازان فرمود ابتدای عبادت استغفار ہست و
انتہای آن رضا و تسلیم بعد ازان فرمود روزی در راہ مکہ شریف در شہر
خوشاب بخانہ دوستی دیرینہ رفتم و احوال او پرسیدم گفتند آن فوت گردید خواجہ
شمس العارفین چشم پر آب کرد و این بیت بر زبان مبارک راندند • **بیت**
حریفان بادہا خوردند و رفتند • تہی خمخانہ ہا کردند و رفتند • بعد ازان
فرمود بسیار عاقلان در ہر امر عقل را دخل میدہند اما بمقابلہ تقدیر خدا تعالی ہیچ نمی

حکایت سلطان سکندر

بر نهستند پس چون این هستی موهوم اعتبار ندارد چند روزه است بهتر آن است که
این مدت قلیل را در یاد حق تعالے صرف کند بعد ازان فرمود چون خشنودی
خدا تعالی کسی را نصیب گردد همه کار دین و دنیا او آسان شوند و خشنودی
او زیر اطاعت اوست در همه حال بعد ازان سخن در ذکر نصیحت داولن
باشندگان دیه خود در افتاد جمیع باشندگان دیه بحضور حضرت التماس کردند
که بسبب تنگی افلاس نهایت لاچار شدیم دعا فرمایند تا ازین بلا رهائی یابیم
روی سوی اوشان کرده فرمود افسوس است که مردمان اطراف درین جا
آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن ورد مشغول شوند اما شمایان
تا هنوز هیچ اثر ظاهر نشد که گاهی جانب حق متوجه باشید و نماز و روزه ادا نمائید
اگرچه خدا تعالی بسبب گناهان روزی تنگ نکند اما بسبب شامت اعمال
بد ذلت و قلت نازل کند شمایان را باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلوة
و روزه قائم باشید و از حق غیر اگرچه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق
خالق و مخلوق چیست و چالاک باشید یقین است که به برکت حسنات از جمیع
بلیات رهائی یابید بعد ازان مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که
دعا فرمایند تا خدای تعالی باران رحمت عنایت فرماید فرمود شب و روز بجناب
خدا تعالی دعا خیر میطلبیم اما بسبب شومی گناهان ما تنگی افلاس می آید انگاه این
بیت بر زبان مبارک آمد بیت شنیدم بر مرغ دمور و دوان ٭ شود تنگ
روزی ز فعل بدان ٭ باز مولوی صاحب عرضداشت که بسبب قحط مردمان
نهایت لاچار اند و ابر بصورت باریدنی می آید اما نمی بارد فرمود جمیع امور موقوف
بر حکم کردگار اند والله یفعل ما یشاء انگاه فرمود شاید که ایشا ازاهمین حکم باشد
که هنگام صورت باریدنی بنمایند لیکن اخلاف حکم کنند لا تتحرک ذرة الا باذن الله ١٠

بعد ازان فرمود رحمت خدایتعالی غالب ست بر غضب وی چنانچه
در حدیث مسطور ست سبقت رحمتی علی غضبی انگاه فرمود اگر رحمت
خدایتعالی غالب نبودی ما گناه گاران را بدخول جنان امید نبودی واین که داریم
محض از فضل ست بعد ازان فرمود اکثر مردمان مرتکب کبائر را بفضل خود [illegible]
داخل بهشت کند بعد ازان فرمود بر عبادت خود مغرور مشو هر انکس را که عطا
الهی دامن گیر شود همه سیات او بحسنات مبدل شوند بعد ازان این مصراع
بر زبان مبارک راندند مصرعه یک جا گدیاند سی متھے بھاگ نہین یکستان این
کینسر جھبیان نے + دعاگو عرضداشت که ازین مصراع معلوم شود که مدار قرب
حق بر زهد و عبادت نیست پس چرا عبادت کنیم خواجه شمس العارفین فرمود عبادت
شرط عقل ست باید که در ادای آن غفلت نکند و عطای فضل او ست هر کرا خواهد
بدهد قوله تعالی ذلک فضل الله یؤتی من یشاء بعد ازان مردی شرف
الدین نام عرض داشت که دعا خیر فرمایند تا ذوق عبادت حاصل شود خواجه
شمس العارفین فرمود مقصود مدام عبادت ست وحصول ذوق بجز فضل او
حاصل نیست کسی بکوشش خود بمنزل مقصود نرسد بیت این سعادت بزور
بازو نیست ❊ تا نه بخشد خدای بخشنده + همچنین شیخ سعدی فرموده بیت
خدا کشتی آنجا که خواهد برد ❊ وگر ناخدا جامه بر تن درد بعد ازان غلام حسین
قریشی عرضداشت که در اشغال و اذکار حضور دل حاصل نشود و هیچ لذتی نمی
آید چیزی فرمایند تا ذوق عبادت بیابم فرمود سالک را باید که در عبادت مولی
شب و روز جان خود را بگدازد خواه حضور باشد یا نه زیرا که در راه عشق طلب شرط ست
انگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت گر نشاید بدوست راه بردن
شرط یاریست در طلب مردن + بعد ازان این ابیات مثنوی بر زبان مبارک راندند

ابیات اصل خود جذبت لیک ای خواجه تاش ٭ کار کن موقوف آن جذبه
مباش ٭ زانکه ترک کار چون نازی بود ٭ نازکی در خورد جان بازی بود ٭ مرغ جذبه
چون پرد ناگه ز عش ٭ چون بدیدی صبح شمع انگه بکش بعد ازان فرمود سالک
را باید که در عبادت حسب مقدور خود سعی نماید و مقلب القلوب آن باری تعالی ست
هر طور که خواهد بکند همدرین محل مولوی غلام حسین قریشی این حدیث بر خواند
القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن بعد ازان فرمود مریدی بخدمت
حضرت خواجه تونسوی عرضداشت که از عبادت خود هیچ حظی نمی یابم و از سخت
خوری جان گدازی تنگ آمده ام خواجه فرمود شغال و اذکار برای جان گدازی
سخت خوری باشند نه برای آرام جان بعد ازان فرمود سالک را باید که عمر خود را
الهی صرف کند که زندگی برای عبادت ست نه برای شهوت نفس چنانچه بزرگی
فرموده بیت زندگی آمد برای بندگی ٭ زندگی بی بندگی شرمندگی

مرآت هژدهم در ذکر فضیلت اخلاص و مذمت ریا

روز شنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد مولوی معظم دین مرولوی و مولوی
غلام محمد گجهاتی و سید صالح شاه سلطانپوری غلام فرید بچهروکه و یاران دیگر
نیز حاضر بودند سخن در اخلاص افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید هر
عملی که کند محض برای رضای خدا تعالی کند چنانچه در حدیث آمده حدیث
خالص الاعمال الذی تعمله لله لا تحب ان یحمد علیه احد بعد ازان
فرمود چون مومن بصدق و اخلاص بسوی حق سبحانه و تعالی متوجه شود خدای
تعالی نیز بلطف خویش در کار او مددگار شود بعد ازان لختی سخن در مذمت
ریا افتاد سید اکرام شاه عرض داشت که روزی در جامع مسجد بچهره در مجلس وعظ
حاضر بودم واعظی بر منبر نشسته اوصاف صوفیه کرام بیان نمود بعد ازان تا رعایت

اہل مجلس بر عکس آن صوفیہ تقریر بود تا آنکہ فیما بین آنہا منازعہ واقع شد حضرت شمس
العارفین فرمود اکثر طریقہ واعظان این زمان ہمین ست کہ بر بار وعظ میکنند و حق را
می پوشند مرآت نوزدہم در ذکر محاسبہ و مراقبہ شب یکشنبہ دولت پای
بوس حاصل شد مولوی سلطان محمود ناڑوی و سید احمد تہلوی و صاحبزادہ
شجاع الدین صاحب و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در محاسبہ افتاد و سید منتہی شاہ
ہشیارپوری عرضداشت کہ از اوصاف مذمومہ بچہ طور رہائی حاصل شود خواجہ شمس
العارفین بر زبان مبارک راندند سالک را باید کہ بوقت خفتن محاسبہ کند کہ از صبح تا
این وقت کدام کدام کار نیک و بد کردہ ام اگر نیکی بیشتر بود الحمد گوید و اگر بدی غالب
شود استغفار کند تا روز جزا حساب او سہل باشد و در عین العلم آوردہ مرابطۃ
النفس بالمحاسبۃ فی آخر النہار او فی آخر کل وقت وساعۃ وھو
النظر ای الفکر بعد العمل من الحسنات والسیئات فورد حاسبوا
انفسکم قبل ان تحاسبوا وھو اثر من عمر رضی اللہ تعالی عنہ و قال اللہ
تعالی یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ ولتنظر نفس ما قدمت لغد بعد از آن
سخن در مراقبہ افتاد دعاگو بوسیلہ مولوی معظم دین صاحب عرضداشت کہ چیزی از
مراقبات ارشاد فرمایند تا از خطرات ماسوای اللہ گذشتہ بعشق حقیقی برسم خواجہ
شمس العارفین ہر یک را از خود دور ساختہ بندہ را پیش خود نشاندند و بر زبان مبارک
راندند کہ کدام وظیفہ میخوانی عرض کردم نفل تہجد و اشراق و اوابین و منزل قرآن مجید
و دلائل الخیرات و درود مستغاث و کبریت احمر و اسبوع شریف و پاس انفاس و وقوف
قلبی و دیگر وظائف کہ ایشان فرمودہ اند حسب سعی خویش ادا نمایم فرمودند مراقبہ اسم
ناظری و اللہ معی باید کرد چون مراقبہ اسم ناظری کند داند کہ خدا تعالی مرا ناظر است در
جمیع احوال چہ بوقت خواندن و نوشتن و خوردن و خفتن و دیدن و شنیدن چنانچہ حق تعالی

فرمود الم یعلم بان الله یری و همچنین در مراقبه السمیعی داند که خدا تعالی در
جمیع احوال با من است چنانچه در قرآن مجید منفیر باید وهو معکم اینما کنتم

مرات بستم در ذکر توکل و صبر روز دوشنبه سعادت قدم بوسی
حاصل شد سید احمد کهیاوہی و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن
در توکل افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که توکل بر خود لازم گرداند
چنانچه خدا تعالی درین باب تاکید فرموده قوله تعالی وعلی الله فتوکلوا
ان کنتم مؤمنین و همچنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده
من سره ان یکون اقوی الناس فلیتوکل علی الله همدرین
محل دعاگو عرض داشت کرد که توکل بر چند قسم است خواجه شمس العارفین
فرمود توکل بر سه قسم است اول آنکه بهر کاری که مشغول شود ثمرهٔ آن از حق سبحانه
و تعالی بداند و بران کار تکیه نکند چنانچه مولانا رومی فرموده بیت گر توکل میکنی
در کار کن ٭ کسب کن پس تکیه بر جبار کن + واین توکل شریعت است دویم
آنکه دل را از جمیع تعلقات ظاهری و باطنی فارغ نموده بحق مشغول شود تا آنکه واصل گردد
چنانچه شیخ سعدی فرموده تعلق حجابست و بی حاصلی ٭ چو پیوندها بگسلی واصلی +
واین توکل طریقت است سوم آنکه هستی خود را چنان محو و نفی کند که بجز ذات
حق سبحانه و تعالی هیچ چیز باقی نماند در همه جا و همه حال همان باشد و این توکل حقیقت است
بعد ازان مولوی سراج الدین ساکنه کهڑپه عرضداشت که قبل ازین پیشه کشتکاری
میکردم اما الحال بسبب ضعف بدن و عدم حصول منافع آن بگذاشتم اکنون
چیزی فرمایند تا معاش عیال پیدا شود خواجه شمس العارفین فرمود کشتکاری
صوفیان بر عکس اهل دنیا باشد یعنی اهل دنیا برای حصول مال و غله میکنند و صوفیان
جهت ملامت خود تا که در گمان مردمان باشد که ایشان هم اهل دنیا اند انگاه

مناسب این حکایت حضرت خواجه محمد یاران خلیفه خواجه تونسوی رحمة الله بزبان
مبارک اند ند که پیشه کشتکاری میکردندی اما گاهی غله مزرعه خود بخانه
نیاوردی بعد ازان شخصی عرض کرد که دعا فرمایند تا کدام صورت نوکری
پیدا گردد که از خرچ عیال تنگ ام خواجه شمس العارفین فرمود اکثر مردمان خیال نوکری
در سر دارند و بر او وسیله رزق خود شناسند و ندانند که حق تعالی رزق بندگان
بذمه خود کرده و ایشان را برای عبادت خود پیدا کرده است چنانچه حق سبحانه میفرماید

قوله تعالی وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا بعد ازان سید
مهتاب شاه خلخالی عرضداشت کرد که قبل ازین علاقه ملازمت داشتم الحال هرچه
فرمان شود بجا آورم خواجه شمس العارفین فرمود اگر پیشه کشتکاری بحسب الظاهر
بکنی و وظائف هم دران قضا نکنی اولی است بعد ازان فرمود کشتکاری زمین
سیلابی از زمین چاهی بهتر است زیرا که در زمین چاهی فرصت حاصل نشود که تا زود
اوراد بوقت خود ادا نماید بعد ازان فرمود روزی حضرت موسی علیه السلام را
درد چشم لاحق شد بجناب حق سبحانه مناجات کردند که ای الٰه العالمین برای
صحت چشم چیزی ارشاد فرما حکم آمد ای موسی نباتی فلان را استعمال بکن حسب
الامر استعمال کرده هیچ فائده نشد باز عرض کرد که ای شافی الامراض فرموده تو
بجا آوردم اما صحت حاصل نیامد حکم آمد کدام طبیب دوا بیماری خود بپرس گفت
خداوندا جز تو دیگری را طبیب نمی دانم حکم آمد آنچه گفتی صحیح است اما این عالم اسباب
است هر کس که باسباب دنیا شغل کند پس کار او بحسب عادت خود تمام کنم پس موسی
علیه السلام نزد طبیبی رفتند دوا کرد حق سبحانه و تعالی صحت بخشید بعد ازان قاضی
سید احمد شاه عرضداشت کرد که دوستی من بعارضه تپ دق لاحق است
دعا خیر فرمایند تا او را صحت حاصل شود فرمود چنین امراض صحت پذیر کم می شوند

حکایت موسی علیه السلام

[illegible]

اما اگر آن شافی الامراض بفضل خود صحت بخشد چه بعید است ورنه بزرگی در حق
چنین امراض فرموده است بیت تپ دق جوان و فالج پیر را ٭ چو افلاطون
بیاید نیست تدبیر بعد ازان لختے سخن در خط طبعی افتاد و مسمات با نوجهت
نان خورانیدن آنحضرت نشسته بود عرض کرد که سید محمد سعید لاهوری می آمد و گوید
تذکره مذکور باز بیان فرمایند تا آنرا بنویسم تبسم کرده فرمود در قریه مکهڈ سه کس نفر
مسمیان مقبول و آختیار و پناه سکونت می داشتند روزی سه کس نان فی مابین
خود سخنے میکردند زنی دیگر را گفت خوانده ترا قبول افتد آن گفت اختیار نوبت
و سوم گفت خدا ترا پناه دهد و اشاره هر یک آن مسمیان مذکور کردند و یکدیگر را به
نسبت شوهری خطاب کردند بعد ازان تبسم کنان فرمود دو شخص درین جا
آمدند و پرسیدیم که نام و قومیت شما چیست گفتند قوم سید و نام ما یان چهوٹے
شاه و سهندی شاه است تعجب کردم قوم چنان و نام چنین انگاه فرمود شخصی از
قوم گاذر آمد پرسیدم نام تو چیست گفت نام من شاه جهانست ازین هم تعجب
آمد که قوم گاذر نام شاه جهان همدرین محل مولوی معظم دین صاحب عرض کرد
که من نیز شخصے دیدم که پای لنگ و دست بریده و پریشان حال بود چون نام او
پرسیدم گفت نام من سلطان سکندر است تعجب آمد که زهی نا ثابت است پس
هم مجلس نشینان ازین سخنان تبسم کردند بعد ازان بنده عرض کرد که برای معاش
دنیا کاری فرمایند تا روزی حلال حاصل شود فرمود کسب سنت رسول علیه السلام است
که فرموده الاکتساب سنتی والتوکل حالتی اما توکل نزد صوفیه کرام فرض است
که خدا تعالی بتوکل امر فرموده قوله تعالی وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ
پس سالک را باید که در همه حال بتوکل پنجه زند و مدار روزی بر پیشه خود نداند بعد
ازان سخن در توکل خواجه حمید الدین افتاد بر زبان مبارک راندند که خواجه

حمید الدین رحمة الله علیه در توکل و زهد نهایت کمال بودند چنانچه در خانه ایشان
بجز یک چادر دیگر جامه موجود نبود چون برای نماز در مسجد تشریف ارزانی فرمودندی
اهل خانه ایشان در غله دان نشستی و ایشان چادر بر بدن پیچیده بمسجد نماز ادا
میکردی و بعد از جماعت انتظار دعا می کردی و زود بخانه می آمدی باز اهل خانه
ایشان همان چادر بنماز مشغول شدی و خواجه صاحب در غله دان نشستی
روزی سلطان وقت حال آن صاحب دریافت کرد که آنجا چرا انتظار دعا نکنند
مردمان کیفیت حال بیان نمودند سلطان وقت بخدمت آنحضرت عرضداشت
اگر منظور باشد چندین دینار حضور ایشان مقرر کرده شود خواجه صاحب با اهل
خود مصلحت کرد که اگر مرضی ایشان باشد انعام قبول نمایم آن گفت اگر قبول
کنی نام تو از دفتر متوکلین محو کنند بعد ازان فرمود چون مرید باوصاف
حمیده مانند صبر توکل و یقین و فراغت دل از ماسوی الله موصوف نگردد
نماز او بجناب حق سبحانه و تعالی کی قبول باشد بعد ازان این بیت بزبان
مبارک راندند بیت بر زبان تسبیح و در دل گاو خر + این چنین تسبیح کی دارد اثر
بعد ازان شخصی عرضداشت که دعا فرمایید تا از حوادثات زمانه رهائی یابم
خواجه شمس العارفین در جوابش فرمود خدایتعالی ترا درجه توکل نصیب کند بعد
ازان فرمودند سالک را سه چیز حاصل باید کرد توکل و تحمل و صبر تا بمرتبه قرب
برسد بعد ازان لختی سخن در صبر افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود مرتبه صبر از
سخاوت بالاترست و درجه گرسنگی از سیر خوردنی اولی ترست هرجایکه صابر
رسیدند اهل سخاوت ازان جا خبر ندارند و هرجایی که اهل فاقه مشرف شوند توانگر
ازان نور رسیده است چنانچه گفته شد که بزرگان شنیده ام بسیار
صبر درویش به ز بذل غنی + بقنطار بخشش کردن ز گنج + نباشد چو قیراطی از دست رنج

ذکر فضیلت صبر بر سخاوت

بعد ازان شخصی عرضداشت که وجه تسمیه طریقه صابریه چیست خواجه شمس العارفین
فرمود از خلفائی حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر دو کس در مرتبه ولایت کمال
بودند یکی حضرت نظام الدین دوم حضرت مخدوم علی احمد صابر رضی الله تعالی
عنهما و حضرت مخدوم علی احمد اکثر عمر خود را در ویرانه گذرانیده است و از ماکولات
هر قسم نهایت ترک کرده بودند مگر قدری برگ تره با تهو جوشیده بوقت افطار
تناول فرمودی ازین باعث صابر موسوم اند دیگر آنکه در حالت طفلگی والده
ایشان بخدمت حضرت خواجه گنج شکر سپرد نمود و حضرت صاحب ایشان را لنگر
مهمانان مقرر ساخت حسب الامر تصرف می نمودند مگر خود چیزی نخوردی چون بعد
مدت دراز باین احوال خواجه گنج شکر اطلاع یافت در حق ایشان لفظ صابر
فرمودند تا ازان روز باسم صابر مشهور شدند بعد ازان لختی سخن در تعریف
حمد و شکر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود هر وصافی که از زبان بعبارت می آید آنرا
حمد گویند و هر فعلی که از جوارح صادر شود آنرا شکر میگویند و تفصیل این در کتب
سلوک مسطور است هرآن مبحث دیگر هم در ذکر مذمت غضب و فضیلت احسان
و تحمل ایذا و جز آن روز یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلطان
محمود ناروی و غلام محمد درویش پوٹھوہاری و امام بخش نامه بردار و نبی بخش
حاجی پوری یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت غضب افتاد شخصی عرضداشت
که غصه در من بسیار است چون آتش غضب جوش زند بی خود شده ضرر
میرسانم و پس ازان پشیمان شوم خواجه شمس العارفین فرمود چون عمر تو بحالت
پیری رسیده است مناسب نیست که غضبناک میشوی بلکه بهترین مردمان آنست
که باهر کس نفع رساند و خوشدل سازد و از نقصان مسلمانان حذر کند و کسی را
آزرده دل نکند که سعادت دارین است چنانچه در حدیث شریف آمده

اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهٖ وَيَدِهٖ و دیگر جا فرمود خیر النّاس من ینفع النّاس بعد ازان همین معنی حکایت حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها بر زبان مبارک رانده که وقتی حضرت رسول علیه السلام عائشه رضی الله عنها را فرمود که بخواه هرچه خواهی گفت بمصلحت والد بزرگوار ابو بکر صدیق رضی الله عنه که یار غار ایشانند بخواهم خواست پس کیفیت انحال پیش پدر خود بیان نمود فرمود بگو آن رازها که حق تعالی در شب معراج بر شما عطا فرمود و اظهار آن منع کرد ازان یکی از عنایت فرمائید چون این سخن بسمع رسول علیه السلام رسید متفکر شدند که آیا چه کنم که حق تعالی منع فرموده است و باین هم وعده کرده ام بخواه هرچه خواهی همدرین اثنا جبرائیل علیه السلام آمد و گفت حق تبارک و تعالی شما را رخصت داد که یک راز ازان بگوئید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روی بسوی بی بی صاحبه آورده فرمود از جمله رازها یکی انست که چون مومن از کسی ایذا بقدر خلیدن خار رفع کند خدا تعالی جمله گناهان او معفو فرماید و درجات بهشت عنایت کند چون این خبر بصحابه کرام رسید خشنود شدند و ابو بکر صدیق رضی الله عنه گریه و زاری شروع کرد و پرسیدند که باعث گریه شما چیست گفت گریه من ازانست که چون این قدر عمل باعث عفو و دخول بهشت شد و آن کسان که در گناهان همانند و دیگران را ایذا میرسانند انجام کار آنها چه خواهد شد بعد ازان سخن در تحمل ایذا افتاد دعاگو عرضداشت کرد که اشخاصی که با من عداوت میکنند چه کنم خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که تحمل ایذا کند تا بزمرهٔ اصفیا شمرده شود چنانچه در حدیث آمده مَنْ تَحَمَّلَ بَلَاءَ اللّٰهِ وَبَلَاءَ النَّاسِ فَهُوَ صُوْفِيٌّ الصَّافِيْ بیت

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن

و همچنین در تفسیر حسینی آمده که حق تعالی پیغمبر علیه السلام را فرمود قوله تعالی وَقُلْ لِّعِبَادِيْ يَقُوْلُوا الَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ

دیگو مر بندگان را یعنی مومنانرا که با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابله
جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند در تبیان آورده که یکی عمر فاروق را رضی
دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعفو فرمود
بعد ازان بنده عرضداشت که بعض مردمان در حق من عداوت میکنند برای
دفع ضرر آن چیزی فرمایند فرمودند این عداوت دشمنان در حق مومنان از
قدیم است چنانچه کافران و منافقان با حضرت رسول علیه السلام عداوت میکردند
همچنین بسیار حسودان و بدخواهان با اولیا کرام بدخواهی کرده اند پس درویش را
باید که چون بلا و سختی در پیش آید صابر و متحمل باشد بعد ازان همین معنی
حکایت فرمودند که چند مردمان اند در شهر پاک پتن آمدند و احوال مولانا فخر الدین
رحمة الله شنیدند که در مرتبه توحید کمال داشتند شخصی ازان رندان پیش سرگروه خود عرض
کرد اگر فرمان شود امتحان آن حضرت بکنم پس آن رند یک بچه خنزیر همراه خود کرده در بازار
بنشست چون مولانا ازان بازار بگذشتند رند گفت ای ملان بیا سوی من
یک دو درویش آنحضرت آمد گفت مرا با تو کار نیست من آن ملان را خوانده ام پس حضرت
مولانا نزد آن رند رفت گفت این مال در دست گرفته آب بهنگ را صاف بکن
چون هیچ لا ناره مال در دست گرفت گفت گاهی در مجلس آ و میان نشسته گر گرفتن
رمال نمیدانی باز گفت نام تو چیست مولانا فرمود نام من فخر و فخر و میگویند بحث دیده
و گفت که این خنزیر بچه همنام ایشان است بعد ازان گفت حقه تیار بکن چون
مولانا حقه آراسته کرده پیش آن نهاد گفت این را بنوشانید پس آنحضرت در خست
کرده حواله اش کردند و روان شدند چون آن رند پیش سرگروه خود آمد و کیفیت
آنحضرت بیان نمود سرگروه آنها گفت که آن خوب رند است چنانچه شنیده بودیم
همچنان یافتیم بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود مولانا فخر الدین چند

درویش همراه خود کرده بر کنار تالاب بگذشت دیدند که چند مردمان هنود و آنجا غسل
میکردند و برهمنان از هر یکی نقد میدادند مگر برهمنی ضعیف العمر مفلس چیزی معلوم که غسل
در وست گرفته بطریق مایوسان استاده بود مولانا چون حال آن برهمن معلوم
کرد درویشان خود را فرمود اگر برهمن رنج نشود این برهمن را خوشنود کنم گفتند چه محال است
که در کار ایشان ناخوش شویم پس مولانا لباس خود مشابه او شان ساخته نزد این
برهمن رفت و گفت که من برای غسل نزد تو آمده ام آن برهمن خشنود شد و مولانا را
حسب رسم خویش غسل کنانید بعد ازان مولانا مبلغ پنجروپیه او را داده و عذر نمود که
الحال این اندک نقد را بسیار دان آن برهمن خوشنود گردید و گفت شکر مر خدا را
که این بیکس مایوس را چند مبلغ ارزانی فرمود بعد ازان مولانا بمقام خود آمده غسل
تجدید کرده و لباس خود را پوشید باز روز دیگر همانجا رفته بطریق سابق غسل
کردند و مبلغ ده روپیه آن برهمن را دادند و باز سوم روز بهمین طور غسل نموده
مبلغ پانزده روپیه داده بسوی مقام خود روانه شدند و آن برهمن نیز در پی شان
روان گشت مولانا غسل تجدید کرده در مسجد نشسته بودند آن برهمن بخدمت
حضرت مولانا حاضر شد و گفت مرا دین محمدی تلقین فرمایند پس مولانا ان برهمن
و متعلقان آنرا اسلام تعلیم نمودند و نام آنرا عظمة الله ساخته خلیفه خود گردانید
بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود روزی حضرت مولانا فخر الدین بسوار
پالکی بر سر بازار میرفت کودکی هنود چند قدر شیرینی بمحبت تام پیش مولانا
نهاد و گفت این را بخورید تا خشنودی من حاصل شود و آن ایام رمضان
شریف بودند پس مولانا قدری ازان شیرینی بخورد چند مردمان بازار
و بعض مریدان بی اعتقاد شدند و گفتند باعث چیست که روزه شرعی را فاسد
کرده اید مولانا فرمود کفارت روزه حدی از امور ثلثه است آزادی غلام یا

طعام خدمت کس و یا شصت روزه ولی فرزی و من این هر سه را دانسته ایم باز
درویشان عرضداشت که درین چه حکمت ست فرمودند کفارت روزه آسان
ست از آزردن دل بعد ازان سخن در ذکر ماه صفر و خبر آن افتاد خواجه
شمس العارفین فرمود که چند هزار زحمت در ماه صفر می آید باید که چون ماه صفر
درآید از زحمت های صفر خود را بحق تعالی پناه خواهید و عافیت طلبید و صدقه
بدهید آنگاه فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر بیمار شدند چون روز
چهارشنبه آخرین ماه صفر بود خدا تعالی آنحضرت را صحت ارزانی فرمود
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود من بشرنی بخروج الصفر
فقد بشرته بدخول الجنة بعد ازان فرمودند روزی در ماه صفر بخدمت
خواجه تونسوی این دعاگو و فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز حاضر بودند حضرت
خواجه تونسوی این حدیث بزبان مبارک راندند من بشرنی بخروج الصفر
فقد بشرته بدخول الجنة پس چون ماه صفر تمام شد این دعاگو و یاران
دیگر برای دیدن ماه ربیع الاول سعی نمودند اما پیش از همه یاران ملاحظه کردم
و بعد ازان فقیر فاضل شاه و یاران دیگر نیز پس فقیر فاضل شاه دید که پیش از
همه کس بحضور حضرت خواجه تونسوی اطلاع نمایم اما من نیز در پس او دویدم پیراهن
گرفتم که دریده شد و بخدمت حضرت پیش از من رسید اما نتوانست که خبر طلوع
ماه نو بگوید چون بحضور آنحضرت مشرف شدم حاجی بختاور پیش آنحضرت عرض
داشت که ماه نو طلوع نموده است فرمود کدام کس اول دیده است حاجی بختاور بمن
اشارت نمود پس آنحضرت بر من شفقت بنهایت فرمود بعد ازان فرمود
علم بر علم مقدم باید داشت همدرین محل میان اسمعیل عرضداشت که اکثر
شعر از من بر وعظ مولوی غلام رسول چاچروالی خوش نشوند زیرا که در حالت

رعظ غضبناک شده سخنان سخت میگویند خواجه شمس العارفین فرمود عالم را
باید که در پند و نصیحت دادن حلم را اختیار کند زیرا که علم بی حلم درخت بی ثمره
و نان بی نمک است بعد ازان سید فضل شاه عرض داشت که شخصی فلان در
حق ایشان ناسزا میگوید و شما در حق او احسان میکنید خواجه شمس العارفین فرمود
هر کس بر اصل خود کار کند و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت هر یکی بر
خلقت خود میتند ۞ مه فشاند نور و سگ عوعو کند ۞ مراتب بیست و دوم

در ذکر سخاوت و خدمت مهمانان و فضیلت عرایس خواجگان

شب شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پوری و
غلام محمد درویش پوتھوهاری و امام بخش نذر بردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر سخاوت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود میان سخاوت و ایثار
فرق است سخاوت این است که از خوردن و پوشیدن عیال و اطفال باقی ماند
در راه خدا تعالی صرف کند و ایثار آنست که با وجود مفلسی خود هر چیزی که
حاصل آید در راه او ایثار کند و نفس خود را محروم سازد و بهمین محل این آیه
شریف بر زبان مبارک راندند قوله تعالی یُؤثِرُونَ عَلٰی اَنفُسِهِم وَلَو کَانَ بِهِم
خَصَاصَة آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت بایثار مردان
سبق برده اند ۞ نه شب زنده داران که دل مرده اند ۞ بعد ازان مولوی
نور احمد چینوٹی عرض کرد که حضرت مولانا و مرشدنا امام علی شاه رحمة الله علیه
از زبان مبارک میفرمودی هر آن شخصی که تارک صلاة و غافل از عبادات باشد
خوردن طعام لنگر با وی حرام است خواجه شمس العارفین جوابش فرمود حضرت
مولانا خواجه تونسوی رضی الله تعالی عنه ظهور ذات در جمیع مظاهر دانسته هر یکی
را خدمت کرده اند چنانچه چند مردمان از قوم هنود برای خواندن علم انشا وغیره

سکونت کرده بودند و حضرت خواجه تونسوی روزینه آنها مقرر کرده بود و درآمدی نیز
بحضور آن حضرت سکونت سید اشت مبلغ دو روپیه ماهواری مقرر کرده بودند
علی ہذا القیاس اکثر درویشان گوناگون بحضور آن حضرت گذران میکردند بعد
ازان فرمود سالک را باید که اگر چیزی دزدیده او باز بدست آید آنرا براه خدای
تعالی ایثار کند تا از نحوست او محفوظ ماند بعد ازان فرمود مردی صوفی شتری
داشت روزی بحکم الہی دزدیده شد بعد از چند مدت شتر او باز بدست آمد اما بسبب
نحوست آن نور عرفان از دل او برفت بعد ازان لختی سخن در فضیلت نان
دادن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی سید اکرام شاه کیفیت منازل
سفر خود پیش من بیان کرد و گفت که روزی سه درویش بسمت سیال شریف روانه شدیم
چون در شهر بمسجد مولوی احمد دین بگوی رحمة الله علیه رسیدیم درویشان
گفتند ازینجا بروید در مسجد فلان شب گذران کنید تا گرسنه نمانید درویشی رفیق
من گفت اگر نان نیست این وہاب گرد چرا نبا ساخته اید بعد ازان فرمود نان
دادن از جمیع امورات و عبادات فضیلت میدارد چنانچه شیخ عطار رحمة الله فرموده
مصراع فخر جمله عالمیان نان دادن ست ٭ بعد ازان فرمود صوفی فتح محمد مرید
حضرت خواجه تونسوی با من ملاقی شد و گفت مولوی سرفراز را خلیفه خواجه تونسوی
نمی دانم زیرا که نان دادن بمهمانان خاصه خواجگان چشت اہل بهشت ست و در ان
صاحب ازین امر لئے بهره اند گفتم عجب جاندان ست هرکس که بخلافت منسوب شد
خانچه او فراختر گشت بعد ازان نور مصطفی قریشی عرضداشت که نزد ما مهمانان
بسیار می آیند دعا فرمایند تا خدمت اوشان بخوبی انجام رسد خواجه صاحب فرمود
مهمانان بر دو قسم اند فردی و خرگی مهمانان فردی اعتبار ندارند مگر مهمانان
خدایی چون بخانه کسی در آیند موجب خیر و برکت باشند بعد ازان سخن در ذکر نی

فائده در فضیلت نان دادن

فائده در اقسام مهمانان

زبیده افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که روزی بی بی زبیده بخواب دید که مردمان
روی زمین با وی جماع میکنند و برای تعبیر این خواب کنیزک را بخدمت امام اعظم رضی
الله تعالی عنه فرستاد و گفت که بگوی این خواب دیده ام تعبیر این چیست لیکن
با همچنان کرد حضرت امام صاحب فرمود تو با این چنین خواب لائق نیستی با کنیزک
گفت این خواب بی بی زبیده است امام صاحب تعبیر فرمود که یکی عمل از بی بی زبیده
صادر شود که اکثر مردمان جهان ازو فائده یابند پس ازین در دل آن صاحبه
خیال آمد که اگر در میان حرمین شریفین نهر جاری شود نهی سعادت است پس
ازان میان حرمین شریفین و دیگر شهر نهر جاری کنانید که الحال فیض آن
جاری است که آدمیان و وحشیان ازان آب می نوشند بعد ازان این بیت
بزبان مبارک راندند **بیت** نه انجیر نام است هر میوه نه مثل زبیده ست هر زوجه
بعد ازان شخصی عرض کرد که برای دفع وبا موشی چیزی فرمایند فرمود صدقه
باید داد که برای دفع بلا و ازار صدقه بهتر است چنانچه در حدیث آمده الصدقة
تطفئ غضب الرب **بعد ازان** برین معنی حکایت فرمودند که روزی در شهر
مکه معظمه آتش قهر الهی واقع شد هر چند برای دفع آن سعی کردند هرگز فرو نگردید مردمان
جمع شده بحضور حضرت عمر رضی الله تعالی عنه عرض داشتند که در مصیبت آتش
گرفتار شده ایم چیزی فرمایند تا ازین یابیم آنحضرت فرمود صدقه بدهید گفتند بسیار
صدقات داده ایم فائده نشد آنحضرت فرمود آن صدقه شمایان بسبب ناقبول
نیفتاد اکنون دیگر بدهید پس حسب الفرمان آن حضرت صدقه دادند فی الحال
ازبلا آتش خلاص شدند **بعد ازان** فرمود روزی کتب مطالع و مسلم نذرانه
همراه خود کرده جانب خواجه توسوی روانه شدم در موضع مارگی شب کردم
در آنجا اسباب نذرانه حضرت مولانا دزد دیده شد رفیق من گفت بخداوند برای تو

برای دفع وبا

حکایت دفع آتش بصدقه

می آوردیم چرا سبقت کردی گفتم آنکس که از دست خود تصدق کند عوض آن
در روز قیامت ده چند بدهند و آنکس که مال او وزدیده شود عوض آن پنج و صد حصه
بدهند بعد ازان سخن در وفاداری سگ افتاد احمد دین درویش عرض کرد
که حسب الامر صاحب زاده محمد دین صاحب برای حفاظت ماکیان و کبوتران یک
سگ بچه داشته بودیم و بعد از چند مدت ملک خلع البخش را دادیم اما دو کس که روز
گرفته بودند نزد اوشان بماند چون بکشاوند فوراً از دریا گذر نموده در ینجا آمد تا
الحال بماند فرمود که امام گفت نزد چاه نشسته بنشیند فرمود چیز از مسجد دور است
آنرا بغور سپرداخت باید کرد آنگاه فرمود سگ را در خانه خویش نباید داشت زیرا که
فرشته رحمت در آنجا نیاید چنانچه در حدیث آمده لا یدخل الملئکة فی
بیت الکلب بعد ازان حکایت سگ پیسته بزبان مبارک آمد
که در کتاب چهار درویش نوشته دیدم که شاهی بود و جواهر بیش قیمت نزد
خود داشت هر کس که بحضور او آمدی آنرا نمودی وزیر گفت ای قبلهٔ عالمین این
چه بزرگیست که هر کس را مینمائی چنین جواهر فلان سوداگر در گردن سگ خود بسته
است بادشاه ازین سخن رنجیده و آنرا اسیر کرد و دختر وزیر لباس مردانه کرده جانب
آن سوداگر رفت و کیفیت بستن جواهر پرسید سوداگر گفت این سگ وفادار
من است چنانچه یکبار برای سوداگری رفتم و این را بخانه خویش بگذاشتم و من
بر جهاز سوار شدم چه دیدم که این سگ نیز در سمندر افتاد و نزدیک جهاز من نیز رفت
تا آنکه بر کناره رسیده و باز من در چاهی افتادم و چند مردان دیگر نیز دران چاه
افتاده بودند سگ من هر روز پاره نان از دهات می آوردی و در چاه بینداختی
پس آنرا خوردمی روزی وارثان آن مردان دیگر در چاه رسن انداخته آنرا
بیرون آوردند و ملانیز بیرون کردند و باز ازانجا سوار شده روانه شدم و این

سگ نیز همراه من سیرت حاصل کلام هر جائی که رفتی پیئے من نگذاشتی
پس بموجب وفاداری این دو گوهر در گردن آن بستم بقیه قصه در چهار درویش
مسطور است بعد ازان ذکر اصحاب کهف افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
چون جوانان اصحاب کهف از خوف دقیانوس میرفتند شخصی راعی با آنها
ملاقی شد و احوال پرسید گفتند برای طلب خدا میرفتیم گفت من نیز همراه ایشان
روم و سگے آن بود هر چند آنرا باز داشتند لیکن پیئے او نگذاشت و خدا تعالی
آنرا زبان داد و گفت ای دوستان خدا مرا مگذارید که دوستان خدا را دوستم
و پاسبانی ایشان کنم پس بمجرد شنیدن کلام او همراه خود بردند و در غار کو سکونت
کردند خدا تعالی بطفیل دوستان خود آنرا صورت انسانی داده در بهشت داخل کند
چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان
گرفت مردم شد + بعد ازان فرمود اکثر مردم بباعث خدمت سگ آمرزیده
شدند آنگاه فرمود شخصی در بیابان سگے تشنه یافت که بسبب تشنگی جانش قریب
مرگ رسیده بود در دل آن مرد رحم آمد و کلاه خود را دلو ساخته بجای حبل دستار
خود باز بست و از چاه آب کشیده پیش آن سگ نهاد پیغمبر وقت را خبر داد که
جمیع گناهان او بطفیل سگ بیامرزیدم بعد ازان این ابیات بر زبان مبارک راندند

یکے در بیابان سگی تشنه یافت	برون از رمق از حیاتش نیافت
کلاه دلو کرد آن پسندیده کیش	چو حبل اندران بست دستار خویش
بخدمت میان بست بازو کشاد	سگے ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که داور گناهان او عفو کرد
کسے با سگے نیکوئی گم نکرد	کجا گم کند خیر با نیکمرد

بعد ازان همین معنی حکایت بی بی رابعه بصری بر زبان مبارک راندند

ذکر اصحاب کهف

حکایت مرد

حکایت بی بی رابعه بصری

روزی در صحرا سگی تشنه را دیده رحم آمد و جامه خود را از چاه تر کرده بکشید و بهر دو ران
خود را بهم آورده بروی افشرد چو آب فرا گرفت پیش آن سگ نهاد خدا تعالی بطفیل
این کار وی را بمرتبهٔ اعلی رسانید هم درین محل بنده عرضداشت که عجب حیرانم که اهل
سخاوت اگرچه مرتکب کبیره مثل خمر و قمار وغیره باشند او را فاسق نمی گویند فرمودند
که سخی حبیب خدا تعالی است اگرچه فاسق باشد چنانچه در حدیث آمده السخی حبیب
الله ولو کان فاسقا والبخیل عدو الله ولو کان زاهدا بعد ازان
سخن در سخاوت و شجاعت اهل عرب افتاد بنده عرض داشت که در اوصاف
حسنه کدام مردمان فاضل تر اند فرمودند مردمان عرب در همه اوصاف حمیده سبقت
برده اند خصوصا در سخاوت و شجاعت بعد ازان درین معنی حکایت کردند که
وقتی دو سه مردمان افغان در پنجا آمدند روی سوی آنها کرده این آیه شریف
خواندم قوله تعالی المال والبنون زینة الحیات الدنیا ایشان در زبان
افغانی گفتند نه مال لرم ونه زن لرم ونه غم لرم یعنی غم مال وزن و فرزند
هیچ نداریم بعد ازان افغان زبان مذکور سخاوت اهل عرب بیان کرد که برای حج
بیت الله رفته بودیم و قحط سالی بنهایت بود روزی در بازار رفتم و یک نیم من غله
نخود و بقیمت یک پایل خریده نان پختم رفیقی را دعوت کردم گفت نخورم که بقیمت
گران خریده ئی حاصل کلام باهم خوردیم و راه سفر گرفتیم و شبانگاه بخانه عربی
مهمان شدیم چون وقت چاشت آمد صاحبخانه چنانچه پیش ما نهاد و عیال اطفال
وی بسبب گرسنگی و گریه و زاری شدند ما رعایت آنها هرگز نکرد بعد
ازان فرمود طریقه مهمان نوازی اهل عرب چنین است که اگر مهمانی در خانه
ایشان می آید برای ضیافت او هر چیز که دسترس باشد تیار میکنند تا
آنکه اگر چیزی بجز شتر نباشد همان شتر را برای بچه ذبح کنند بعد ازان

سخن در ذکر سخاوت امامین افتاد خواجه شمس العارفین فرمود نقل است که امیر المؤمنین
حضرت امام حسن و حسین و عبدالله بن جعفر رضی الله تعالی عنهم یک مرتبه برای
حج میرفتند اتفاقاً شتر سفر خرچ پیش ماند و گرسنگی غلبه کرد بخانه شخصی
متوجه شدند دیدند که زنی بر دروازه نشسته است فرمودند ای صاحبه نزد
شما آبی هست بخورد که موجود است شمایان از سواری پیاده فرود آیید و آرام کنید
و آب بنوشانید پس هر سه شاهزادگان فرود آمده آرام کردند نزد آن صاحبه بزی
شیردار بود شیر دوشیده پیش آنحضرات حاضر کرد و بعد ازان آن بز شیر آور را
برای مهمانی ایشان ذبح کرد و هر سه صاحبان را بخورانید چون آن حضرات
ازین امر واقف شدند بخوردند و خورسند شدند فرمودند ای صاحبه اگر گاهی
اتفاقاً آمدنت در مدینه منوره افتد مهمان ما باشی که تا حق خدمت تو ادا
نمائیم ما پسران علی کرم الله وجهه ایم و این عبدالله بن جعفر است چون شوهر
آن زن آمد گفت بز مایان کجاست آن صاحبه تمام حال و بیان کرد آن
نهایت خشمناک شد و گفت قوت ما برین شیر بود فی الحال درین ویرانه چکنیم
آن صاحبه گفت خدا رزاق است عوض هر چیز عنایت کند الغرض آن زن
و شوهر بعد از چند مدت سوی مدینه مبارک رفتند اتفاقاً آن صاحبه از کوچه
گذر میکرد حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه گفت ای مادر مهربان مارا
می شناسی گفت من درین شهر مسافرم کسی را نمی شناسم حضرت فرمودند که
من همانم که دو برادر دیگر همراه من بودند بمکان تو رفته بودیم و تو از روی
کمال مهربانی و شفقت خدمت مایان بجا آوردی و بز خود ذبح کرده مهمانی
ما تیار ساختی الحال حق تو ادا خواهیم کرد پس آن هر دو را بخانه خود بردند و
مهمانی ایشان بوجه احسن کردند و هزار بز و یک غلام همراه او کرده رخصت

حضرت امام حسین رضی اللہ تعالی عنہ روانہ کردند او شان نیز ہیجان کرد و ہزار بُز عنایت
کردہ بخدمت حضرت عبداللہ رضی اللہ عنہ فرستاد ایشان نیز ہزار بُز تحفہ داد و
ضیافت بخوبی بجا آورد پس آن صاحبہ سہ ہزار بُز یافتہ بسیار ممنون و مشکور شد پس
آن صاحبہ را مع سہ ہزار بُز و سہ غلام با عزت و حرمت وداع کردند بدان آری درویش
این نتیجہ سخاوت است کہ آن صاحبہ یک بُز جستہ للہ داد خدا تعالی بعوض او
سہ ہزار بُز عنایت فرمود الغرض چو احسانات کہ بخلوص نیت باشد بدرگاہ خدا تعالے
از حساب بیرون است خصوصاً در حال درویشی بیت بقنطار زر بخش کردن
ز گنج . نباشد چو قیراطے از دست رنج بعد ازان سخن در ذکر سلطان المشایخ
افتاد خواجہ شمس العارفین بر زبان مبارک راند کہ چون حضرت فرید الدین گنج شکر
خواجہ نظام الدین را وقت روانگی یک تنکہ سیاہ عطا فرمود حضرت سلطان المشایخ
جہتہ دعا رخصت بر در دولت آن گنج شکر آمدند شنیدند کہ صاحبزادگان گریہ
میکردند از حضرت والدہ صاحبہ استفسار کردند فرمودند بسبب گرسنگی میگریند سلطان
المشایخ خود یک پشیز ازان تنکہ خرید نمودہ بخدمت صاحبزادگان بگذرانیدہ و رخصت
طلبیدہ روان گشتند چون حضرت گنج شکر بخانہ آمدند و دیدند کہ طفلان نخود میخورند
فرمود این دانہ نخود کدام کس دادہ است حضرت والدہ صاحبہ گفت کہ نظام الدین جہت
رخصت آمد و نخود یک پشیز خرید کردہ داد آنحضرت فرمود دینار از خانہ خود بدر کردہ
بودم لیکن نظام باز بگذاشت بعد ازان فرمود این ہمہ فتوحات و کارخانہ
لنگر خاندان نظامیہ بہ برکت آن یک تنکہ تا الحال جاریست بعد ازان در باب
عرس حکایت فرمود کہ روزی در تونسہ مقدسہ سکونت کردہ بودم تاریخ وفات حضرت
ماموں صاحب تا دہم واقع شد یک فلوس نزد من موجود بود بقیمت آن آرد آوردہ
نان پختہ کنانیدم و در جاے کہ چہار دیوار ساختہ بود دانہ چیندم ثواب آن طعام بروح

حضرت ماموں صاحب برسانیدم چون برخواستم یکفلوس بر زمین افتاده برداشتم گفتم
سبحان الله این فلوس از یمن و برکت عرس آنحضرت حاصل شد بعد ازان فرمود
در سلک مایان عمل نان دادن بر جمله اعمال مقدم داشته اند پس درویش را باید که
حسب المقدور درین باب سعی بلیغ نماید بعد ازان فرمود در عرس مشایخ بسیار
فوائد اند یکے آن ست که عبادت متعدیست و تعریف عبادت متعدی در حدیث
آمده ست خیر الناس من ینفع الناس پس ازین باعث چند کسان بهره می یابند و
دیگر آنکه ارواح مشایخان عرس کننده را امداد کنند و دیگر آنکه اکثر اوقات اتفاق فتاد
که بروز عرس در خانه خود برای فاتحه چیزی میسّر نشد و چون وقت فاتحه آمد به برکت
صاحب عرس چیزی از طعام حاصل شد سبحان الله که فیض اولیا بچه طور میرسد
بعده رتجل بنده عرض داشت که برای عرس چند قدر طعام باید فرمود هر چند که زیاده تر
باشد بهتر و اولیست و اگر نتواند هر قدر که میسّر آید کافیست اگرچه بر نان خود ختم خوانده
بخورد هم جائزست باز عرض داشتم که طریقه اهدای ثواب بچه طورست فرمود طریقت
ارسال فاتحه این ست اوّل بروح قدس حضرت رسول علیه السلام رسانیده
بارواح پیران سلسله خود اسم باسم برساند و چون نام صاحب عرس آید بگوید خداوندا ثواب
طعام و کلام بروح فلان شیخ و والدین و اولاد و خلفا و مریدان آن برسان
بعد ازان روبی سوی مولوی سراج الدین ساکنه کهڑیه آورده فرمود باید که شروع
اعراس از عرس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بکنی بعد ازان فرمود در تاریخ
وفات حضرت سرور کائنات علما اختلاف کرده اند و اکثر بتاریخ دوم ماه ربیع الاوّل
و نزد بعض هشتم و نزد بعض دوازدهم امّا قول اوّل اصح ست بعد ازان فرمود
روزی حضرت سلطان المشایخ از حضرت فرید الدین گنج شکر طلب رخصت کرد
فرمود امروز عرس حضرت رسالت پناه ست و آن روز تاریخ دوم ماه ربیع الاوّل بود

فوائد عرس

بعد ازان فرمود وجه اختلاف وفات آنحضرت این ست که بتاریخ دوم ماه ربیع
الاول وفات شد و ازواج مطهرات آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم نه عدد بودند
و هر واحد با یکی روز عرس کردند و بعد ازان بتاریخ دوازدهم حضرت ابو بکر صدیق رض
عرس کرد بنابران اکثر مردمان عرس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بتاریخ دوازدهم
میکنند بعد ازان غلام محمد درویش عرضداشت که زمره مسلمانان بروز چهار
شنبه آخر ماه صفر عید کنند چگونه است فرمود حضرت رسول علیه السلام در ماه صفر
بیمار بودند و بروز چهارشنبه آخر صحت یافت و میان جمیع وابستگان آستان
خرمی و خورسندی حاصل شد ازین جهت میان مسلمانان طریق عید جاریست
بعد ازان فرمود مؤکد و بزرگترین اعمال در طریق خواجگان چشت نان دادن
است که در دیگر خاندان چنین روش یافته نمی شود

مجلس بیست و سوم در ذکر جهاد صغر و جهاد اکبر و جنگ حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه رض

شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد سید صالح شاه سلطان پوری و
غلام محمد درویش پوٹھوہاری و امام بخش نذربردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
فرمودند جهاد بر دو قسم ست جهاد صغر و جهاد اکبر که اصحابی بخدمت حضرت رسول
علیه السلام عرضداشت که میان جهاد اصغر و جهاد اکبر فرق چیست فرمودند جهاد
با کفار صغر ست و جهاد نفس اکبر که فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد
الاکبر مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون ✽ ماند خصمی زو بتر در اندرون
قد رجعنا من جهاد الاصغریم ✽ این زمان اندر جهاد اکبریم ✽ سهل شیری
دان که صفها بشکند ✽ شیر آنرا دان که خود را بشکند ✽ بعد ازان فرمود
جهاد اصغر آن بهتر باشد که اگر کسی از اهل اسلام بادشاه کافر را دین اسلام تلقین
نماید چه بادشاه او را قتل کند این را شهادت کبری نیز گویند بعد ازان

حکایت نواب مظفر خان ملتانی

حکایت نواب مظفر خان ملتانی بر زبان مبارک راندند که چون قوم سنهگان شهر
ملتان را محاصره کردند و در جنگ بسیار مردمان قتل گردیدند صرف چهل تن
سپاهی همراه نواب صاحب باقی ماندند و مشیران نواب مشوره دادند که صلح کردن با
سنهگان برایشان احسن است نواب صاحب ازین مصلحت نهایت در غضب درآمده
گفت ای نادان نمی دانید که اول بهمین ریش در بیت الله شریف طواف کردم
و بعد ازان بر آستان آنحضرت صلی الله علیه وسلم باین ریش مشرف شدم و الحال
بهمان ریش کافران را التعظیم کنم لایق نیست پس چو تعصب طیش معه چند سپاهیان
شمشیر برهنه برآورده به سنهگان جنگ نمودند و مدارج شهدا یافتند بعد ازان
فرمود نفس هر انسان مثل خرس است و سالک مانند قلندر مرید را باید که چنانچه
قلندر با خرس کشتی کند این هم در مخالفت نفس خود کوشش کند تا حق تعالی
از شر آن نگهدارد و نزد صوفیان این جهاد اکبر است بعد ازان سخن در ذکر جهاد

ذکر احوال سلطان روم

سلطان روم افتاد و درین اثنا راجه عبد الله خان داراپوری که برای غزا در شهر
استنبول رفته بود بخدمت حضرت صاحب آمده و تسلیمات مریدانه بجا آورد خواجه
شمس العارفین احوال سلطان روم استفسار نمود عرضداشت که قوانین سلطان روم
نهایت قوی تر بودند مگر از چند مدت بعض امرا مدد همراه شاه روس سازش
کردند ازین جهت احکام سلطنت سلطان روم در ضعف اند خواجه شمس العارفین
فرمود عجب مسلمانیست که قوم نصارا از ملک هند امداد سلطان روم میکنند
و مسلمانان ایران او مخالف شدند بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود که
درازی شهر استنبول و دیانت باشندگان آن چگونه گفت درازی شهر
تخمیناً بیست کروه باشد و عرض پانزده کروه و دیانت آنها چنانست که همه مرد
و زن در احکام شرعیه شب و روز مشغول اند و همه عیال و اطفال خود را قواعد

جنگ تعلیم سکینند تا وقت غزا بکار آیند. و چون غزا کنند نام خود از دفتر ملازمت
دور ساخته محض لِلّٰہ جہاد می کنند و مساجد نیز دران شہر بیشتر اند و مسجد جامع از
ہمہ کلان تر است چنانچہ قیاساً لکھہ مردوران میگنجد و گفت پیش ازین این مسجد
بحکومت نصاریٰ عبادت گاہ آنہا بود و چون سلطنت اسلام در نہ صد سال ابن
فتح یافت آن عبادت گاہ آنہا را مسجد جامع مقرر کردند بعد ازان سخن در ذکر
جنگ حضرت علی کرم اللہ وجہہ و امیر معاویہ رضی اللہ افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود
آنچہ میان حضرت علی و امیر معاویہ رضی نزاع و خصومت واقع شدہ است از روی
اجتہاد بود نہ از جہت عناد پس ای درویش اگرچہ امیر معاویہ بر خطا بود لیکن فعل
مجتہد اگر بر خطا افتد ہم یک ثواب حاصل شود پس درویش را باید کہ در حق ایشان
ہیچ نگوید بعد ازان فرمود روزی بحضرت امام حسین علیہ السلام پیرہن مبارک رسول
علیہ السلام نشستہ بودند حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ خلافت
اسلام تا سی سال باقی ماند و بعد ازان قابض این خلافت مردے صاحب اسلام
باشد چون از میعاد معہود شش ماہ باقی بودند حضرت امام حسن علیہ السلام
امیر معاویہ را طلبید و علاقہ خلافت او را بخشید پس ازین حدیث اسلام حضرت
امیر معاویہ ثابت شد و قول اہل رفض باطل کہ در اسلام امیر معاویہ شک
می آرند و سخن ناسزا می گویند بعد ازان این چند ابیات بر زبان مبارک راندہ ابیات

فا: [illegible]

فا: ابطال مذہب روافض

حب علیہ ہی فرض العین	خاتون زوجہ جیندے سین
جاہی جنیدہی حسن حسین	شان اوسدا اوچ ہل اتے
لا الہ الا اللہ	رافضی جو دم حب وا والے
اسکو ایہہ حب سول نہ تارے	اسکو ایہہ حب بار نہ چاہڑے
مگر کہے اوہ اندر صفا	لا الہ الا اللہ

سو ہون حب علی سداون
راہ علی کے مول نہ آون

لا الہ الا اللہ

دشمن ہین علی کے پورے
پوجن لات تی عزیٰ اتا
سنجین یاری بکوی کھلے
خوب کرینکے منہ ہو کالے

لا الہ الا اللہ

دشمن ایہن علی کے پوری
شمر کے تم سے کرن نوا
کوڑی کروی ایہن چالی
تھین ان دالین مرد سہالی

خارجیان دا کم بتاون
حب حسین ایہہ ہے جفا
سو ہون حب سداون کوڑی
جوڑن بت بناون چوری

لا الہ الا اللہ

پیٹن کارن ہون او بہلے
رب کیتو نے ایہہ قواہ
رافضی ایہن رب کے کھڈی
پٹن اندر ھمہ عاشورے

لا الہ الا اللہ

چالی سٹیلیانان والی
گستاہی ہو ستہ کرن سے ہا

مرآت بیست و چہارم در ذکر زہد و مجاہدہ حضرت خواجہ تونسوی

شب دوشنبہ سعادت صحبت حاصل شد مولوی مستقیم زیری و مولوی وسید
اللہ بخش حاجی پوری و پیر غلام محمد سیال و فقیر محمد بخش سکنہ لیہ و یاران
دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر مجاہدہ خواجہ تونسوی افتاد خواجہ شمس العارفین
فرمود حضرت مولینا خواجہ تونسوی پیش از بر آمدن ریش مبارک با حضرت خواجہ
نور محمد مہاروی بیعت کردو تا انتہائے عمر ہیچ وقت از گرسنگی و تشنگی و بی خوابی کم
ایں اصوم معنوی گویند خالی نبودند و در موسم سرما بر چارپائی برہنہ خواب کردی
و گاہے جامہ زیر پائی مبارک گسترانید و چارپائی آنحضرت بر ریسمان برگ
خرما کلان بافتہ بودی و اکثر اوقات روزہ نشستی چنانچہ جلد سماقین

هر دو پای مبارک سخت و مائل بسیاهی شده بود و گاهی مربعه نشستی و گاهی بر پای
جلوس فرمودی و هرگز بر شکم تکیه نه ساختی و از همه میوهای چیزی نخوردی
مگر ثمره درخت اراک سنت حضرت گنج شکر دانسته بخوردی آنگاه این مصرع
بر زبان مبارک راندی مصرعه و انفکو گنج شکر سلیمان تو سوی بعد ازان فرمود
نسوار تماکو ساده بدست چپ استعمال فرمودمی باوجودیکه نسوار گوناگون بنارسی و
پیشاوری وغیره بحضور آنحضرت موجود بودی بعد ازان فرمود درویشان آستانه
حضرت از گزیدن پشه و زن پشه بسیار تنگ و لاچار بودمی و حضرت صاحب گاهی
از گزیدن آن شکایت نفرمودی و هیچ کس را بهر وجه کشتن ارشاد نفرمودی بلکه گفتی که
خون می جو دمن تلخ است مارا پشه نمی گزد بعد ازان فرمود آنکس که مستغرق
محبت باشد آنرا از ایذا نبودی چه باک بعد ازان این بیت بر زبان مبارک
راندند **بیت** طائر روحم قدس نشین شد چه باک تنم گرچه شود چو قفس چاک چاک
بعد ازان فرمود اوراد و اذکار آنحضرت بیشتر بودند که ماسوای صلوة تهجد و
اشراق و چاشت بیست رکعت صلوة اوابین بعد صلوة مغرب میخواندند و
ماسوای این تمام شب در اذکار و اشغال بگذاردنی بعد ازان فرمود که خورش
آنحضرت اکثر نان گرم ساده با شوربا گوشت بودی و قدری دهقن زرد نیز در ان
انداختی و گوشت خوردنی آنحضرت هم پخته می بود که دیگری آنرا نمی تواند خورد و
بقدر دو یا سه سیر شاهی ازان طعام میخوردی و بوقت خوردن طعام جام خوردن
آب پر ساخته نزد آنحضرت نهادندی و لقمه قدری خاییده پس آن قدری آب
نوشیدی تا آنکه هیچ لذت ازان طعام نیافتی بعد ازان فرمود ازانجمله عادات
آنحضرت این هم بود که گاهی تنها نخوردی اکثر اوقات مولوی محمد امین را همراه خود بنشاندی
و اگر بخانه تشریف آرا بودی دختر شریفه را همراه بنشاندی تا فاقه بطریق معهود نبرا

طلب کرد والده صاحب آن دختر عرض داشت که ای غریب نواز آن دختر ایشان
بالغه شده است اکنون همراه شما نمی خورد همان وقت کرپاسی که علامت خطبه باشد
طلبیده به همشیره خود نهاد و گفت که این ناطه دختر خود به پسر شما کردم بعد ازان
اگر به دولت خانه خوردی دختر پسر خود گل محمد صاحب همراه بنشاندی بعد ازان
فرمودند روزی به سمت مهار شریف مع خادمان آستان تشریف ارزانی فرمودند من
نیز پای رکاب بودم ناگه باران سخت باریدن گرفت موضعی بود همه یاران جابجا
خانه بخانه رفتند و من در خیمه صاحبزاده گل محمد آمدم و چون وقت چاشت شد بیامدند فرمود
مولوی محمد امین را بیارید تا همراه او بخوریم گفتند همه یاران بسبب باریدن باران
جابجا رفته اند مگر این حافظ قرآن حاضر است فرمود این هم مولوی ست او را همراه خود
بنشانده طعام خوردند پس ازان وزان حافظ بنام مولوی مشهور شد بعد ازان
فرمود اگرچه از پیش امام بودن آنحضرت دهشت و شرم میداشتم اما بسبب لاچاری دو بار
پیش امام شدیم و دو بار پس آن حضرت اقتدا کردم بعد ازان فرمود بسیار میوه های
گوناگون مانند پسته و کشمش و بادام و انگور وغیره که از کابل و قندهار می آمدند همه
بدرویشان آستان و وابستگان تقسیم میکردند و خود ازان چیزی نمی خوردند بعد
ازان فرمود مردان ضعیفان بسبب ضعف در آخر عمر خوردن ناشته و سه
پاسی طاقت نمی دارند آنحضرت گاهی جانب ناشته التفات نفرمودند اما گاهی
بسبب ضعف دو دانه منقی میخوردی روزی خادمی سه دانه منقی داد فرمود دو دانه
جهت آرام دل کافیست بعد ازان فرمود خربزه و تربوز هم نخوردی و چون تشنگی
غلبه نمودی یک دو جرعه آب نوشیدی و لباس آنحضرت نیز بی تکلف بود هرچه
موجود بودی پوشیدی و سراویل از قسم سوسی سیاه تخفیف و ته خود کرده بود و گاهی
ردائی سبز خطوط داشتی و گاهی لنگی سرخ و زرد خطوط پوشیدی و اکثر پوشش

آنحضرت قمیص و کلاه چهارترکی سبز رنگ مغزی و دستار و پلی بود و موسم گرما صاحب
زاده غلام نبی مهاروی لنگی باریک خط و سه خود کرده بود بعد ازان فرمود چند
ولایت و بیعت خواجه مهاروی شهرت نیافت که حضرت خواجه تونسوی رسم تا
چنانچه از دیار بلخ و بخارا و ایران هرات و هند و سهند و حرمین شریفین هر کس جنس
مستعد او خود ازیشان فیضیاب شدند بعد ازان فرمود پیش از زیارت خواجه
تونسوی قدس سره در دل خیال بود که مشایخان متقدمین مانند غوث الاعظم و شیخ بهاء الدین
بدرجه ولایت کامل بودند چون به بیعت خواجه تونسوی مشرف شدم دانستم که مشایخ
متقدمین هم بدین مرتبه نرسیده باشند بعد ازان فرمود جمیع افعال و اقوال و
اخلاق آنحضرت مطابق سنت نبوی بودند بعد ازان فرمود خواجه میر موسی
هر کس دنیا را بد گفته اما آنکه مولانا روم گفته هیچ کس نگفت بیت
دنیا چه بود چه کهین پلعنت الله علیهم اجمعین و هم گفتند اگر ما را همگان
[illegible] از مولانا روم بیت [illegible] گفتمی بعد ازان فرمود بحضور حضرت خواجه تونسوی
[illegible] گاهی خواجه خضر علیه السلام تشریف آوردی چنانچه وقتی بحضور آنحضرت حاضر
بودم مردی سفید ریش پراگنده حال چیزی پس پشت بسته آمد و نزد حضرت صاحب
بنشست و حضرت نیز تعظیم او بجا آورد چون آن مرد رفت روی بسوی دوستان خود آورده
فرمود که این شخص خضر علیه السلام بود آنگاه فرمود چند مدت حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین دهلوی اکثر اوقات خواجه خضر ع آمدی چنانچه روزی بر سر مجلس شریف
آورده بود از پشت صوفی صاحب جا خس و خاشاک افشاند [illegible] مرد آید [illegible]
زیارت حضرت خضر علیه السلام کسی گفت اگر این [illegible] دیدار مطلب مقصود
خواجه نظام الدین [illegible] مقصود تو حاصل شود بعد ازان سخن [illegible] ذکر [illegible]
حضرت شیخ محمد علی شاه لکهنوی افتاد [illegible] سراج الدین [illegible] چند مدت [illegible]

شمس العارفین عرض رخصت نمود فرمود امروز در پنجابی سکونت کنید آنگاه حضرت
صاحب فرمود مرید را باید که از خواهش نفسانی و وسواس شیطانی پرهیز کند و با وصاف
پیر خود موصوف شود بهمه این محل حکایت حضرت محمد علی شاه لکهنوی زبان
مبارک راندکه سید محمد علیشاه مردی زاهد بود چنانچه شش سال در شهر اجمیر شریف
بمکان خواجه معین الدین آب کشی میکردند و بعد از ان بزیارت روضه مبارک
حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر رحمة الله آمده و همان سال حضرت خواجه تونسوی نیز
دران جا آمدند حضرت محمد علی شاه پیش حضرت خواجه تونسوی عرض حال خود بیان کرد
بوقت رخصت آن سید موصوف همراه خود کرده روانه شدند و در اثنای راه حضرت
خواجه تونسوی فرمودای سید چیزی از سخنان شوقیه بگو حسب الامر شروع کرد حضرت
صاحب را ذوقی پدید آمد و اسپ سواری حضرت را نیز بر تمام بدن عرق جاری شد بارها
فرمود همین بیت بخوان تا چند کرت بگفت و بعد از ساعت در تونسه شریف
رسیدند و از شاه صاحب پرسیدند که حاجت تو چیست گفت میخواهم که به بیعت ایشان
مشرف شوم فرمود چند چیز مخالف بیعت در وجود تو موجود اند تا از این ازاد نباشی
بمنزل مقصود نرسی اول آنکه به منصب نوابی موصوف گردی مردی که باین منصب
منسوب باشد مردان دیگر در نظر او هیچ می نمایند دوم بصفت قرآن موصوف
شده هر مردی که قاری باشد دیگران را بغلط خوانی منسوب کند سوم فخر علوم
سببی از شخصی که عالم باشد مردان دیگر در نظر او جاهل نمایند چهارم فخر قوم سید از
کرسید باشد گوید اگر کسی بسیار علوم می خواند سید نتواند بود چون شاه صاحب این
سخن بشنید زار زار بگریست و در پیشان ایستاد گفت ای سید گریه مکن این سخنان
محض برای تلقین تو میگویند هشیار باش بگوش هوش بشنو سید موصوف
عرض داشت که من جمیع اوصاف مذکوره را گذاشته بارادت کامل بحضور ایشان

آمدم چون طالب صادق دانستند به بیعت خود مشرف کردند بعد ازان اوراد و اذکار
مناسب حال او ارشاد فرمودہ بحجرہ واحد بنشاندند بعد از چند مدت بدرجہ خلافت
موصوف ساختہ روانہ کردند بعد ازان بسمت شہر ڈیرہ غازیخان سفر کردند و
در بازارہا آن شہر سیر فرمودند وگاہی با اہل دنیا التفات نفرمودی بارہا نواب
بہاول خان جہت زیارت ایشان می آمد اما ہیچ غرض نداشتی روزی کہ مردمان
عرض داشت کہ این گردش کوچہ و بازارہا کہ می کنند چہ فائدہ دارد اگر یکجا بی اقامت
فرمایند بہتر باشد آن شاہ صاحب این بیت بر زبان مبارک اند بیت ہرگز
نشوی شیر بہایان طریقت ٭ تا سگ شدہ در کوچہ و بازار نگردی + ہمدرین محفل
بندہ عرض داشت کہ حاصل مطلب این بیت چیست فرمودند درگاہ خدا تعالی مرتبہ
عجز و نیاز بسیار پسندیدہ است لہذا مردان خدا بجناب کبریا خود را بسگ منسوب سازند
وازہمہ کمتر میدانند تا بمرتبہ شیری برسند بعد ازان فرمودند شیخ را باید کہ موافق
استعداد مرید زہد و اشغال فرماید و مرید را باید کہ از صحبت غیر حذر کند بعد ازان
فرمودند درویش را باید کہ شب و روز در زہد و عبادت کمر ہمت بہ بندد تا از مکائد نفس
برہد بعد ازان فرمودند روزی چند خادمان بخدمت شیخ فریدالدین گنج شکر رح
آمدہ عرض کردند کہ پیر ایشان بسبب فاقہ قریب مرگ است اگر چیزی عنایت فرمایند
بنوازیم فرمودند الحال ہیچ چیز موجود نیست از کسی قرض بگیرید گفتند ما را کسی قرض
نمیدہد فرمودند خیر ہر چہ کند خدا کند بعد از اندک مدت خبر دادند کہ صاحبزادہ ایشان
فوت گردید فرمودند تجہیز و تکفین آن بکنید گفتند نہ جامہ است و نہ نقد کہ کفن او سازیم
فرمودند خس نی زیر پا کردہ دفن کنید پس ہمچنان کردند سبحان اللہ کاملان حق باوجود
امکان دنیا جیفہ را ترک کردہ بحق مشغول شدند بعد ازان لحظی سخن در ذکر متقی
افتاد فقیر ہمگو عرض داشت کہ متقی کدام کس باشد خواجہ شمس العارفین فرمودند متقی در

فائدہ

فائدہ

اصطلاح صوفیان بسیار معانی دارد اما ازانجمله بر سه قسم اند ادنی و اعلی و اوسط ادنی
آنکه از جمیع اشیا روی نماید یا احتراز نموده چندان خورد که زنده بماند و اوسط آنکه در
جمیع اشیا خوردنی و پوشیدنی وغیره تحقیق نماید که آیا حلال ست یا حرام بعد ازان
استعمال کند و اعلی آنکه از جمیع ماسوی الله ترک کرده زیر دامن کوه بر کناره آب
روان بنشیند و پوشش و خوراک از برگ درختان کند و آب از چشمه نوشد و
چون بمیرد و برادرزادگان و پرندگان بخورند همدرین محل مولوی غلام حسین
قریشی سکنه گردش عرض داشت که حق سبحانه و تعالی صفت متقی بوصف دیگر یاد
فرمود قوله تعالی یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون
خواجه صاحب فرمود آنقدر ذکر متقیان که در قرآن مجید ست دیگر صلحا و شهدا هم نیابد
بعد ازان سخن در علامت مومن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که مومن خالی
نباشد از قلت و علت و ذلت هر کسی را که ازین سه یکی لاحق باشد آن کامل الایمان
ست و اگر ازین همه سه خالی باشد آن ناقص الایمان ست بعد ازان سخن در چهار
قلت افتاد خواجه شمس العارفین بزبان مبارک آورد سالک را باید که چهار چیز بر خود
لازم گرداند کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن و کم با خلق نشستن مادام که درویش
باین چهار صفت موصوف نباشد بمرتبه قرب نرسد چنانچه شیخ شمس تبریز فرموده بیت
بکم خوردن بکم گفتن بکن خو ٭ تو کم با خلق بودن خواب کم جو ٭ بعد ازان شخصی
عرض داشت کرد که از گفتن و خاموشیدن کدام بهتر ست خواجه شمس العارفین
فرمود برای علما گفتن بهتر ست و درویش را خاموشیدن افضل ست زیرا که در روز
قیامت هر یکی را از اعمال او پرسش کنند عالمان را از علم و صوفیان را از پرده پوشی
و خاموشی سوال کرده شود بعد ازان فرمود خلق بر دو قسم ست صوری و معنوی
صوری آنست که از مخلوق کناره کند و معنوی آنست که با وجود زن و فرزند علائق

ذکر علامت مومن

در چهار صفت

خلق بر دو قسم

حکایت بابا فرید گنج شکر

دیگر در یاد حق سبحانه و تعالی مشغول باشد بعد از آن حکایت بر زبان مبارک
راندند که روزی حضرت فرید الدین گنج شکر رضی الله عنه برای ملاقات شیخ حضرت
جنید بغدادی رحمة الله علیه رفتند و چون نزدیک دروازه آن غار که در خلوت
نشین بودند آمدند و از اندرون غار آواز داد که در اینجا میایید آنحضرت بعد از سوم
روز ملاقی شدند و پرسید که بچه سبب از آمدن در ان وقت منع فرمود گفت که آن
وقت بر من حالتی بود که اگر شما نزدیک من می آمدی سوخته میشدی باز حضرت گنج
شکر حال نفس او پرسید گفت این پای من بریده که می بینی از شامت نفس است
و شصت سال درین غار بعبادت خدا تعالی بگذاشتم و روزی زنی رمه گوسپندان
درین کوه می چرانید چون آواز او شنیدم خواستم که با او صحبت کنم چون یک
پای از غار بیرون کردم از غیب ندا آمد که ای درویش از دوستی ما رو گردانیده
بشهوت نفسانی مشغول شدی بمجرد شنیدن آواز باز در غار رفتم و توبه کردم و پای
که بیرون کرده بودم او را قطع کردم و اکنون پنجاه سال گذشته است بعبادت و
ریاضت مشغول ام اما از شر نفس ایمن نیستم بعد از آن سخن در ذکر میران سید

ذکر میران بهیکه

بهیکه افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند در زهد و ریاضت بی مثل بودند و در مرتبه
توحید نیز بکمال رسیدند روزی بمریدان خود فرمودند که وقت آواز نی بگوش
من رسید و نفس سرکش من بجوش آمد در حال آنکه عمر من هشتاد سال بود شما را باید
کوزه های وضو بشکنید و لباس های صوفیانه بکنید از بهر آنکه ظاهر خود را بلباس
صوفیه داشتن آن وقت درست آید که نفس از سرکشی باز ماند بعد از آن سخن در

ذکر سلطان باهو

ذکر سلطان باهو افتاد مولوی نظام الدین سکنه عبد الرحمن عرض داشت که روزی
صاحبزاده صالح محمد از اولاد سلطان باهو همه چند درویشان در موضع ما بیامدند
و بعض امور آن صاحبزاده مخالف شریعت اسلامی یافته شد و آن [illegible]

تنبه سخنان درشت میگفتم و درویشان را گفت که چنین سخنان در شان ایشان
میگوئی را ز چه بزرگوار آن سلطان باهو صاحب حرف نمی داری خواجه شمس العارفین
فرمود که اکثر مردمان در ولایت سلطان باهو شک می آرند که ایشان در کدام
کتاب خود نوشته است که اگر حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر رحمة الله علیه در زمان
بالظهور یافتی راز سبحانی و اسرار یزدانی او را تعلیم نمودے اما نزد من آنست که چنین
سخن ازان حضرت بظهور نیامده باشد و اگر تسلیم نمایم آنهم در حالت مستی گفته
باشد و اقوال و افعال مستان را خفیت نیست بعد ازان بر زبان مبارک راند
که مرتبه و مقام حضرت گنج شکر رحمة الله علیه بالاتر بود سلطان باهو صاحب را
با ایشان چه نسبت بود بلکه فیض یافتگان ایشان نیز از همه سبقت بردند همین
معنی حکایت سید محمد گیسو دراز افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سید محمد
گیسو دراز مرید حضرت شیخ نصیرالدین در کوهستان دوازده سال بر یک تنها
نشسته ماندند و بسبب استغراق از عالم هیچ خبر نداشتند و موی سر دراز
شده همه بدن را پوشیده و شخصی طالب خدا را خواجه خضر علیه السلام ملاقی
شدند و فرمود اگر طالب حق باشی بخدمت حضرت سید محمد گیسو دراز برو حسب
الارشاد آنحضرت بخدمت سید موصوف حاضر شد سید مذکور سر بر داشته فرمود چه
حاجت داری گفت برای رسیدن راه خدا تعالی آمدم آن حضرت فرمود من مسکین
را ازین امر چه خبر است آخرالامر چون آن شخص بسیار الحاح نمود آنرا بیعت کرده
راه خدا تعالی تلقین فرمودند بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود که غلامان
غلام حضرت خواجه تونسوی رضی الله عنه در مرتبه ولایت نهایت کمال بودند
چنانچه حضرت محمد باران خلیفه آن حضرت چون بطرف اجمیر شریف روانه شدند
همرفتیم باید میوه زبیب زاد راه همراه خود بردند و یک رفیق نیز همراه شان از

حکایت سید محمد گیسو دراز

بود روزی در راه شخصی آواز داد حضرت محمد باران صاحب بسوی آن رفتند
ورفیق ایشان همانجا ماند بعد از سلام حال او پرسیدند گفت خضرم باز
آن حضرت گفت مطلب شما همین جا خواهد شد چرا مشقت سفر بر خود تحمل کنید
محمد باران صاحب فرمود بار رفتن در اجمیر ضرور نیست زیرا که فرمان پیر من همانجا
ست پس از خضر علیه السلام رخصت شده نزد رفیق خود آمدند و بسوی اجمیر
شریف رفتند و بعد از چند مدت مراجعت نموده بخانه خود رسیدند و هنوز از
توشه سفر پنج توله باقی بود سبحان الله کاملان حق همین اند که خضر علیه السلام خاطر
داری اوشان میکرد و به چندین سفر دراز قدری زبیب بخوردند و باز بسلامت
بخانه رسیدند بعد از آن فرمود مریدی از مریدان حضرت محمد باران صاحب
محمد مراد نام در غار گوشه نشسته بود روزی شخصی بخدمت خواجه توسوی آمده گفت
محمد مراد را پانزده سال بوده که در غاره گوشه نشین شده است خواجه صاحب جواب داده
عجب است که بسیاره حیوان وحشی در کوهستان میمانند بدان ای عزیز اگرچه گوشه نشینی نزد
صفیا بزرگ چیزیست مگر نزد مرتبه خواجه توسوی هیچ قدر نبود واگرچه حضرت سلطان
باهو مرد کمال بودند مگر به نسبت مرتبه عالیه شیخ فرید الدین گنج شکر که زهد الانبیا
لقب ایشان مشهور است چه جا که مقابل اوشان دم زنند و همسری او کنند
بعد از آن سخن در ذکر خواجه توسوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه
توسوی رضی الله تعالی عنه در مرتبه تجرید نهایت کمال بودند چنانچه هزار نفر مقیمی
وتخمیناً پانصد مهمان بحضور آنحضرت بودندی باوجود چنین خرچ هیچ سبب ظاهری
مقرر نساخته بودند و آنحضرت مانند مردی اجنبی مجرد نشسته بودند و هیچ تعلق بکسبی
نداشتی بعد از آن ذکر حاتم اصم رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین بر زبان
مبارک آوردند که روزی حاتم اصم خواب قیلوله نمود و بیدار شده پرسید که حال چیست

کرده ام کدام شهید اند و کدام کدام جهاد کنند مردمانرا ازین سخن تحیر آمد که بمدت خفتن
ایشان جنگ چگونه شروع گشت بعد ازان همدرین محل فرمود که روزی با حضرت
خواجه توسوی بر کشتی سوار شدیم و انبوهی مخلوق نهایت بود بحدیکه کشتی در خوف
غرق شدن آمده و تپش آفتاب نیز غالب بود من پیش آنحضرت عرض کردم که از جهت
کثرت آدمیان کشتی را خوف غرق در پیش ست ارشاد فرمایند تا چند آدمیان از
کشتی بیرون شوند که تا کشتی بخیریت برسد سوی من نظر کرده سرنگون کردند معلوم
نشد که نظر شفقت است یا غضب مرا ازین سخن شرم آمد که چه شوخی کرده ام بعد ازان
شخصی سایه چتر بر سر مبارک آن حضرت کرد سوی آن نظر کرده فرمود این را بر طرف
کن پس کسی او را گفت برو باز بر سر آنحضرت سایه چتر کن اگر منع فرمایند بگوئی که سایه
بر خود کرده ام و جای دیگر نیست که بروم پس وی همچنان کرد حضرت صاحب
خاموش شدند و قیلوله کردند همان زمان کشتی روان گشت چون کشتی بمیان
دریا رسید لرزیدن گرفت و هر یک را امید زندگانی منقطع شد و همه با یکدیگر
وداع کردند چون حضرت صاحب بیدار شدند احوال کشتی پرسیدند یاران
گفتند بخیریت بکناره رسید همه مردمان از کشتی بسلامت بیرون آمدند
همان وقت حال حاتم اصم یاد آمد که بزرگان را گوناگون حالات باشند بعد
ازان فرمود روزی از منشی غلام حسن ملتانی رحمة الله علیه باستماع آمد که ظاهر
وجود حضرت خواجه توسوی بصفات جلال چنان جلوه زده بود که هیچ کس
را طاقت نبودی که مقابل روی مبارک او نشیند و همه محفل نشینان خورد و
کلان چون تصویرات بنشسته شدی و جز اجازت آنحضرت زبان نکشادندی
و باطن آن بصفات جمال منور بود که اکثر مردمان را از تعلقات جدا ساخته
راه خدا ارشاد فرموده بعد ازان ذکر خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه

خواجه شمس العارفین فرمود که در ملک هند تاریکی کفر نهایت بود چون حضرت
خواجه بزرگ بارشاد رسول علیه السلام در دیار هند تشریف ارزانی فرمودند تاریکی
کفر را بنور هدایت و اسلام روشن کردند حتی که همه جا رونق اسلام بظهور آمد
وقتی مابین اجه پتهورا و آنحضرت مخالفت واقع بود و بارها با ایشان مقابله کرد اما
هیچ نتوان کرد و گفت که طاقت مقابله ندارم چرا که قوت ایشان از فیضان
الهی ست اگر معامله بر ظاهر بودی آنچه توانستمی کردمی بعد ازان فرمود
صوفی را ظاهر با شریعت و باطن با طریقت باید داشت همدرین معنی [illegible] خواجه
حافظ انشا فرمود روزی خواجه صاحب در مسجدی نشسته بودند معلمی کتاب
دیوان حافظ تعلیم میکرد خواجه روی بسوی او کرد فرمود توجه فرمایید که شاید دیگر [illegible]
دیگر باشد آن معلم تقریر دیگر آغاز کرد باز فرمود غور فرمایید شاید غرض مصنف
دیگر باشد همین طور پنج بار تقریر دیگر بیان کرد آخر آن معلم بر قدم خواجه صاحب سر
نهاد و گفت گمان میکنم که خواجه صاحب ایشان اند بعد ازان فرمود آن بیت این بود
بیت از خیال لطف می مشاطه چالاک طبع * در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان
گلاب * همدرین محل فرمود مراد از می عرفان باریتعالی ست و مشاطه چالاک
طبع عبارت از عارف کامل ست و برگ گل احکام شریعت و از گلاب مراد معنی
حقیقت ست یعنی چنانکه گلاب در برگ گل مستتر ست عارف کامل نیز حقیقت را در
لباس شریعت پنهان میدارد یعنی ظاهر خود را بشریعت آراسته کند و باطن را بحقیقت
منور میسازد تا مرد کامل و مکمل گردد بعد ازان فرمود حضرت خواجه توسوی اکثر
اوقات سماع از سخن توحید که معنی وظاهر باشد احتراز کردمی فرمود دیگر این سر [illegible]
است و سخن سخن حافظ ست بعد ازان فرمود حضرت استاذ ما مولوی محمد علی صاحب
مکهنڈی گفتی چون مرد حسن حسین خود بی پرده نماید ذوق مشاهده حسن او کمی ماند و

اگر حسن خود را پوشیده دارد هر کس جهته دیدار او مشتاق شود اگرچه سیاه فام باشد
همدرین محل فرمود الانسان حریص علی ما منع یعنی انسان خواهش
کننده است بران چیزی که ازان باز داشته شود بعد ازان سخن در ذکر
صوفیان افتاد خواجه شمس العارفین فرمود صوفیان متقدمین مال دنیا را بحکم حدیث
الدنیا جیفة وطالبها کلاب قبول نکردند و اگر چیزی آمد باز براه
خدا تعالی دادند و صوفیان حال مال دنیا را دوست دارند و دانسته جمع میکنند

مرآت بیست و پنجم در ذکر تکبر و کیفیت فنا و هستی موهوم

روز جمعه صحبت حضرت خواجه شمس العارفین حاصل شد مولوی سلطان محمود
نارووالہ و غلام محمد درویش پوٹھوهاری و عالم شیر لانگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در ذکر تکبر و حسد آن افتاد خواجه شمس العارفین فرمود عبادت متکبر مقبول
نیست پس تکبر موجب غضب خدا تعالی و مضر ایمانست و باز دارنده از عرفان و
ذلیل کننده بندگان است همدرین محل حکایت ابلیس بر زبان مبارک راندند
که روزی حضرت موسی علیه السلام بطریق معهود جانب کوه طور میرفت دیدند که
شخصی در راه نشسته گریه و زاری میکند حضرت موسی علیه السلام فرمود که نام تو چیست
گفت ابلیس فرمود این گریه زاری چرا میکنی گفت چند لکهه سال عبادت آن ایزد
متعال بجا آورده بودم الحال مرا از جناب خود ملعون و مردود گردانید اگر ایشان
بجناب پروردگار بخشش این گناهگار مسطلبند عین سعادت است چون موسی
علیه السلام بر کوه طور رفتند عرض کردند که ابلیس لعین بجناب تو التماس بخشش میدارد
از حق سبحانه و تعالی ندا آمد که ای موسی او مردود ازلیست لیکن آنرا بگو که اگر بسوی
قبر حضرت آدم عم را سجده کند خواهم بخشید چون حضرت موسی علیه السلام نزد او
آمدند گفتند ای ابلیس خدا تعالی میفرماید که اگر قبر حضرت آدم عم را سجده کنی به

بچشم گفت ای سیدی چون آدم را در حالت حیات سجده نکردم اگر الحال سجده کنم
پیش مخلوق شرمسار شوم و گویند که در حالت حیات سجده نکرد الحال خاک را سجده کرد
بعد ازان فرمود اکثر مردمان به نسب خود مفتخر شوند و از هول قیامت هیچ
غم نمی آرند و نمی دانند که بجز اعمال صالح رهائی نیست چنانچه در حدیث مسطور ست
مَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ پس سالک را باید که از فخر نسب خود قطع نظر
کرده بحق مشغول شود هم درین محل بنده عرض داشت که اکثر مردمان کذاب خود را
به نسب سادات منسوب کنند حکم چیست خواجه شمس العارفین فرمود حضرت رسول
علیه السلام در حق ایشان فرمود لعنت کند خدای تعالی آنکس را که با وجود قوم غیر خود را
بقوم سادات نسبت کند و بر آنکس که با وجود سادات بقوم خانان منسوب سازد و این
حدیث بر زبان مبارک راندند لعنة الله علی الداخلین والخارجین الحدیث
بعد ازان لختی سخن در ذکر رفع هستی موهوم افتاد خواجه شمس العارفین روی سوی
بنده کرده فرمود سالک را باید که اکثر اوقات این ابیات مولانا روم را مطالعه
نماید که برای رفع هستی موهوم نهایت نافع اند و آن اینست **ابیات**

چون شنیدی شرح بحر نیستی — کوش دائم تا برین بحر ایستی
چونکه اصل کارگاه آن نیستی است — که خلا و بی نشان ست و تهی است
جمله استادان پی اظهار کار — نیستی جویند جای انکسار
لاجرم استاد استادان صمد — کارگاهش نیستی و لا بود
هر کجا این نیستی افزون ترست — کار حق و کارگاهش آن سرست
نیستی چون هست بالای طبق — بر همه بردند درویشان سبق
خاصه درویشان که شد بی جسم و مال — کار فقر جسم دارد نی سؤال
سائل آن باشد که مال خود گداخت — قانع آن باشد که جسم خویش باخت

همدرین محل مولوی نور احمد چینوتی عرض داشت که برای رفع هستی چیزی فرمایند
خواجه شمس العارفین فرمودند اگر سالک ما سوی الله گذاشته بحق مشغول نباشد از
قید هستی موهوم رهائی نمی یابد آنگاه این مصرع بر زبان مبارک راندند مصرعه
کهیڈا امرو نجے چهیڑا جیک وچ نجے رهنجا چنگ سیالاں دی آ ئیسر کرے بعد ازان
فرمود افسوس بسیار عمر گذشت تا هنوز زاد راه مهیا نشد خوشا آن مردان که
ازین دار دنیا توشه اعمال صالح همراه خود کرده رفتند بعد ازان فرمود حق
سبحانه صحبت شیخ کامل داده بود مگر ازین بنده حق الطاعت شیخ کما ینبغی بجا
نیامد و اکثر مردمان برین اعتماد کنند که خواجه تو سوی ایشان از جمیع مراتب و ازین
عنایت کردند چه عجب که چون سگ بر دروازه کریمی برود و یک لقمه پیشش واندازند
همدرین محل چشم پر آب شدند و چند عزیزان نیز در وجد آمدند سبحان الله مردان حق
با وجود طاعت کامل و فنا تمام میگویند. ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفنا
حق معرفتک بعد ازان لختی سخن در ذکر فنا هستی مفهوم افتاد و بنده عرض داشت
که مقصود عبادت چیست خواجه شمس العارفین فرمود مقصود عبادت فناست
و فناء الفنا و بقا بالله است بعد ازان فرمود فنا متفاوت است چنانچه فنا
رسول علیه السلام از جمیع پیغمبران فوقیت میدارد همچنین در میان فنا اولیا
کرام هم فرقست همدرین محل ذکر فنا خواجه قطب الدین دهلوی رحمة الله علیه بر زبان
مبارک راندند که قوالان مجلس سماع آراسته کرده این بیت با آواز خوش گفتند
بیت کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جان دیگرست چون
مصرع اول گفتندی جان بحق تسلیم کردی و چون مصرع ثانی شروع کردندی
بحالت اول زنده شدی حتی که چند بار این حالت بآنحضرت وارد شد چون تنها
همین تمام شد آن مصرع ثانی از لوح دل قوالان فراموش شد خواجه قطب الدین جان بحق

تسلیم کرد بعد ازان فرمود همچنین هر ولی را موافق استعداد او فنا حاصل ست
بعد ازان فرمود شخصی بخدمت خواجه تونسوی رحمة الله علیه عرض کرد که از قول
شیخ سعدی علیه الرحمة خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست
معلوم شود که خوی طبیعی بجز مرگ زائل نشود و اکثر مردان از اوصاف مذمومه
باوصاف حمیده متصف شوند باعث چیست فرمودند مرگ بر دو قسم ست اختیاری
و اضطراری اختیاری آنست که باختیار خود صحبت شیخ کامل حاصل کرده از
اوصاف ردیه بگذرد و مراد مرگ شیخ صاحب همین مرگ ست و مرگ اضطراری
مشهور ست بعد ازان فرمود هر ماه نوبتی حضرت محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر
جیلانی قدس سره حاضر شدی و گفتی این قدر سردی و بارش و بیماری وغیره در بره
پیدا شود بنده عرض داشت که با بیماری را هم شکل و صورت باشد خواجه شمس العارفین
فرمود که چون مردان خدا در مرتبه فنا بکمال شوند همه اشیا بر ایشان بصورتی
متعین ظهور میکنند چنانچه در روز قیامت اعمال نیک و بد بصورت معین ظهور
کنند و پیش صاحب اعمال حاضر شوند باز فرمودند که این چنین ظهور صور هر شی جمیع
صاحب کمالات را حاصل نیست زیرا که مراتب اولیا هم فرق ست بعضی آن هستند
که همه عادات مذمومه آنها باوصاف حمیده مبدل شوند و بعضی از همه اقوال
و افعال بشری گذر نموده باوصاف فنا الفنا متصف شوند بعد ازان از مولوی
معظم دین صاحب مولوی احوال بیماری و پریشانی دوستان رسید مولوی
صاحب عرض کرد که باعث سردی عارضه بیماری غلبه میکند خواجه شمس العارفین
فرمود که درین ایام آفتاب چنان روی پوشیده ست که گاهی از ابر بیرون نیاید
تا بیماری آدمیان دفع شود بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند
بیت من میراث پدر یک لت کهنه یافتم آن هم بارزو گهه شستم گهی ابر گهی دیده و

ف
ذکر دفع خوی بد

ازانگاه فرمود که چشمهٔ آفتاب عام ست که چون طلوع کند از مشرق تا مغرب همه مخلوق از و
فیضیاب شود بعدازان این حدیث شریف بر زبان مبارک راندند الشمس جنة
المساکین بعد ازان بنده عرض داشت که امسال سردی تا هنوز غالب ست
خواجه شمس العارفین فرمود که غلبه سردی تا سه چهله است چهلهٔ اول از دهم ماه کاتک
تا انتها ماه مگهر تمام شود و چهلهٔ دوم از غرهٔ ماه پوه تا دهم ماه مهگه و چهلهٔ سوم از بستم
ماه مهگه تا بستم ماه پهاگن تمام گردد و سردی در چهلهٔ اوسط غالب ست این همه
ظهور حق ست که گاهی بسردی ظهور میکند و گاهی بگرمی رو می نماید چنانچه خواجه
معین الدین سیفر ماید بیت ایکه در هر مظهری تو ظهوری کرده دلباس جامع اعیان عیانی کیستی

مرآت بیست و ششم در ذکر مکاید شیطان محمد سعید تنها صحبت عزیزان

روز شنبه دولت پای بوس حاصل شد مولوی معظم دین مولوی مولوی سلطان
محمود ناروی و سید محمد درویش و یاران دیگر نیز حاضر بود در همدرین محل حافظ
سردار سکنه کلاچی عرض داشت که آیا مردان اهل تنار الغرض شیطان باشد
خواجه شمس العارفین فرمود قصهٔ آدم علیه السلام و بی بی حوا رضی الله تعالی عنها بیان نمود
که ابلیس با این چه کرد چنانچه در بهشت حضرت آدم و حوا را فریب داده گندم بخورانید و از
شامت او از بهشت بیرون شدند بعد ازان میان حضرت هابیل و قابیل بخنان
نزاع انداخت تا که حضرت هابیل را قابیل شهید کرد بعد ازان در میان حام و سام و
یافث پسران نوح علیه السلام مخالفت انداخت که چون کشتی نوح علیه السلام بکنارهٔ
کوه جودی قرار گرفت و یافث در ولایت چین ماچین رفت و از انجا بکوه البنانه رسید و
سنگی بر سنگ بزد و شعلهٔ آتش بیرون آمد باغوای شیطان گفت این خدای
منست و همه متعلقان خود را در پرستش آتش امر کرد تا الحال طریقه آتش پرستی
جاریست ۱۲ بعد ازان قصهٔ حضرت آدم علیه السلام و بی بی حوا از زبان مبارک

راند که چون آدم و حوا علیهم السلام بر زمین نزول فرموده اقامت کردند روزی
ابلیس علیه اللعنة نزدیک بی بی حوا صاحبه آمد و بچه خود را نزد آن بگذاشت و رفت
چون آدم علیه السلام آمد فرمود این بچه کدام کس است گفت ابلیس بچه خود را نزد
من بگذاشت آدم غضبناک شد و آنرا هلاک کرده در خاک مدفون کرد چون
ابلیس آمد گفت بچه من کجاست بی بی صاحبه گفت آدم علیه السلام آنرا هلاک کرده مدفون
ساخت ابلیس گفت ای خناس حاضر شو فی الحال حاضر شد باز بچه نزد بی بی صاحبه
سپرد کرده برفت چون باز آدم علیه السلام آمد گفت این را چرا نزد خود داشته
گفت درین امر رضای من نیست جبراً نزد من بگذاشت پس آدم علیه السلام آنرا
بکشت و ذره ذره ساخته بر کوه های بینداخت چون ابلیس آمد آواز کرد ای
خناس حاضر شو پس همان زمان حاضر شد باز نزد بی بی بگذاشت و برفت چون
آدم علیه السلام آمد آنرا دید خشمناک شده آنرا خاکستر کرده در دریا بینداخت تا
ابلیس آمده آواز کرد که ای خناس حاضر شو فی الحال آمد و نزد بی بی صاحبه سپرد
کرده برفت چون آدم علیه السلام آمد گفت ای حوا برای دفع این بچه بسیار وجوه
ساختیم اما هیچ کسی فائده نکرد و مگر در دل من چنین می آید که این را در دیگچه بجوشانیده
بخوریم پس همچنان کردند چون ابلیس آمد و گفت ای خناس حاضر شو خناس از
اندرون آنها آواز داد حاضرم ابلیس گفت درین جا باش مقصود من همین بود
همدرین محل فرمود یک فرشته ملهم نام و یک خناس بدل همه انسان راحق
اند فرشته به نیکیها دلالت کند و خناس به بدیها امر کند چنانچه در قرآن مسطور
است قوله تعالی اِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوْءِ وَالْفَحْشَاءِ بعد ازان فرمود ولی
بلعم باعور نیز ولایت حاصل کرده بود عاقبت بلغزش شیطان ازین جهان
بی ایمان برفت بعد ازان بشنیع قصه برصیصا بر زبان مبارک راند که

برصیصا ولی کامل بود و هفت صد کاتب داشته بود و هر احوال که از لوح محفوظ
دریافتی پیش کاتبان اظهار میکرد و آنرا می نوشتند و هفتاد سال خدای را عبادت کرد
و دیوان در کار او عاجز شدند روزی شیطان بصورت آدمی در صومعه او بریاضت
مشغول شد و برصیصا از شدت ریاضت او متعجب ماند و مرید او گشت شیطان
عزیمت رفتن کرد و چند کلمه جهت شفاء امراض و عافیت اهل بلا بوی آموخت
و بشهر آمده شخصی را آسیب کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل ورا گفت علاج
او جز بدعاء برصیصا میسر نیست پس آنکس را بر صومعه برصیصا آوردند او چیزی
خوانده بر وی دمید شیطان آنرا بگذاشت و شفا یافت القصه شیطان مردمان را
ببلا مبتلا ساخته جانب برصیصا میفرستاد وی بمجرد دمیدن او مریض را گذاشتی
تا آنکه روزی دختر ملک استعرض شد و آنجا نیز بزاهد موصوف سپردند او چیزی
کلمات خوانده بر وی دمید دعای کرد شیطان فی الحال ورا بگذاشت پس دختر ملک
صحت یافت باز باغوای شیطان با وی زنا کرد و از خوف ملامت او را بکشت
و در حجره خود دفن کرد و باز شیطان پدر او را نشان را بران مطلع ساخت تا آنکه زاهد را
گرفته بر دار کردند و شیطان بهمان صورت اول خود را بر وی ظاهر کرد و گفت
مرا سجده بکن تا از خلاص کنم زاهد سجده کرد و همه عبادت او ضایع گردید و بورطه
شقاوت ابدی گرفتار شد بعد از آن این آیت بزبان مبارک راند قوله
تعالی اِذْ قَالَ لِلْاِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ اِنِّی بَرِیْءٌ مِنْكَ بعد از آن
فرمود زنان دامهای شیطان اند هر که گمراه شد بدام زنان گرفتار گردید چنانچه
در حدیث آمده اَلنِّسَاءُ حَبَائِلُ الشَّیْطَانِ بعد از آن فرمود نظر انسان
تیریست زهر دار از تیرهای شیطان چنانچه در حدیث مسطور است اَلنَّظَرُ
سَهْمٌ مَسْمُوْمٌ مِنْ سِهَامِ الْاِبْلِیْسِ بعد از آن فرمود سالک را باید که از صحبت

زنان احتراز کند که آن اصل تعلقات است و هم بصحبت انها نازان نشود که بعد از چند
روز پریشانی حاصل شود چنانچه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده النکاح سرور
شهر و غموم دهر و کسر ظهر و لزوم مهر همدرین محل فرمود
مجردان گمان میکنند که درمیان شوهران زنان شهد چسپیده است و چون متزوج
شوند گویند که زنهار که خانه زنبور است نیست حسرت بالند بعد ازان روی
سوی دعاگو کرده فرمود مولوی نورالدین سکنه للهانی بخدمت ما یان تخمیناً ده سال
سکونت کرد آخر چون بدام زن گرفتار شد ازین باعث از ما دور افتاد و هم باعث
دوری و مهجوری خدا تعالی است چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة فرمود بیت
غم فرزند و نان و جامه و قوت ❊ بازت آرد ز سیر ملکوت بعد ازان
فرمود مولوی معظم دین مرلیکی مرد عالی همت است که حافظ قرآن و تحصیل علوم
تمام نموده حج حرمین شریفین بجا آورده بیاد الهی مشغول است و هم حب نان تا هنوز
در دل او نیامد بعد ازان همدرین معنی حکایت درویشی گوهر نام بر زبان مبارک
راندند که مردی گوهر نام بحضور حضرت خواجه تونسوی میماند و صفائی غله لنگر نزد او
مقرر بود و با زنی صحبت داشت و قدری غله لنگر دزدیده و زمره آن زن را
دادی و گفتی که با من نکاح کن او گفتی با نکاح چه کار مطلب خود بکن او گفتی زنا نکنم تا
چند سال همین طریق غله مسروقه باو دادی آخرالامر آن زن بی وفا با شخصی دیگر نکاح
کرد درویش مذکور بحضور حاکم عرضداشت که فلان زن از جناب مبلغ یکصد و چهل روپیه
غله بوعده نکاح داده بودم الحال با شخصی دیگر نکاح کرد و مبلغ من نمی دهد حاکم آن
زن را بحضور طلبیده مبلغات گرفته بخدمت حضرت خواجه تونسوی ارسال نمود
حضرت موصوف آنرا طلبیده فرمود این مبلغات که فلان زن ادا کرده بود
بگیر چون راز او ظاهر شد بسیار شرمسار شد و عذر کرد و حضرت صاحب روی سوی

او کرده فرمود نه عاشق شدے و نه فاسق گردی تا چند سال همچنین لطف الٰهی آن خطاب
فرمودی و هر کس ازین سخن حیران باندی که درین رمز چیست گفتم مراد از فاسق
آنست هر کس که بحسب خواهش نفس کار کند آن نزد اهل الله مذموم است خواه به نکاح
باشد یا به زنا بعد ازان فرمود درین زمان صحبت با زنان منکوحه بمنزله زنا است
زیرا که در طریقت نکاح آنست که حسب مقتضای سنت باشد و خواهش نفس را
دخل نباشد و هر فعلیکه حسب خواهش باشد نزد اهل الله حرام است و مراد از عاشق
آنست که در جمیع تعینات چه نباتات چه انسان چه حیوان وطیور و وحوش مشاهده محبوب
خود کند بعد ازان فرمود سالک را باید اگر تواند مجرد ماند و اگر نتواند حسب سنت نکاح
کند و نیت کند که این نکاح برای اولاد صالح و ادای سنت رسول علیه السلام
کردم که اصل در همه افعال و اقوال اخلاص است چنانچه در حدیث مسطور است
الاعمال بالنیات همدرین محل درویشی محمدی نام عرض داشت که چون سنت
نکاح اختیار نکرده بودم هر یک از مردان و زنان مرا نیک میگفتی و چون حالا سنت
نکاح ادا کردم هر کس مرا مذمت کند و طعن زند که با وجود چنین زهد و ریاضت آخر در قفس
زن گرفتار شدے بعد ازان فرمود نکاح این زمان مانند زنا است زیرا که اکثر
اهل او از مرتبه توکل و صبر و رضا و شکر و قناعت محروم میباشند و تارک صلوٰة و
صوم و دیگر امور شرعیه نیز می باشند و در اذکار و اشغال سستی کنند و روزی عیال و
اطفال از مال حرام کنند بعد ازان فرمود زوجه حضرت محمد علیشاه صاحب
خلیفه خواجه تونسوی فوت گردید باز اراده نکاح ثانی کردند چون این خبر حضرت
صاحب بشنید فرمود الحمد خواهد فرمود چون بتقدیر الٰهی این هم فوت شد باز اراده
تزویج کرد آنحضرت فرمود این هم خواهد مرد و هم فرمود به بینیم که کدام کس غالب و
کدام کس مغلوب می باشد چون این سخن شاه موصوف استماع یافت ترک تزویج کرد

نکاح اهل زمان

بعد ازان فرمود نکاح برای ولد صالح باشد تا بعد از مردن بخیر یاد کند و سلسله
نیکی او باقی ماند اگرچه نکاح کثیر الفوائد ست امّا سالک را باید که بوقت جوانی خود توشهٔ
عاقبت تیار سازد که دران روز جز اعمال صالح دیگر کسے بکار نیاید انگاه این بیت
بر زبان مبارک راندند بیت تو با خود ببر توشهٔ خویشتن ٭ که شفقت نیاید ز فرزند و زن
بعد ازان فرمود اکثر اوقات خواجه تونسوی از زبان دُرفشان فرمودی که فیما بین
مایان و زنان غالبی و مغلوبی ست گاهی آن غالب شده درویشان را ببرند و گاهے
ما غالب شده شوهران اوشان بگیریم بعد ازان فرمود بیان خواجگان چشتیه
بیش از یک زن یا دو زیاده نکرده اند بعد ازان فرمود اولاد سه قسم ست بهتر و مهتر
و کهتر بهتر آنست که در اقوال و افعال با والد برابر باشد و مهتر آنست که از والد زیاده
و کهتر آنست که از والد کمتر باشد بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود نکاح سنت است
که خواهش نفسانی در وی نباشد و این طعن سنت را نمی کنند بلکه تعجب کنند که با وجود
مجرد بودن آخر با زن نکاح کردند زیرا که مردان خدا بسوی ماسوی الله رغبت نکنند
همدرین محل رو بسوی درویشی کرده فرمود با زنی نکاح کرده گفت کرده ام مگر خورد
سال ست فرمود زهر را اندک و بسیار برابر ست بعد ازان فرمود ای درویش پیدایش
بی بی حوا از پهلوی آدم علیه السلام شده است پس ازین جهت راست نمی شود و این
بیت بر زبان مبارک راند بیت زن از پهلوی چپ شد آفریده ٭ کس از چپ
راستی هرگز ندیده ٭ انگاه فرمود زنان اصل همه گناهانست و باعث بیزاری
خدا و رسول اند و مردے که مجرد باشد با کسے حاجت نمی دارد و در همه حال با حق مشغول
باشد بعد ازان فرمود تزویج و تدریس و قضا هر سه موانع عرفان اند زیرا که تا وا
از ماسوی الله فارغ نباشد واصل نگردد چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت
تعلق حجاب ست بی حاصلی ٭ چو پیوندها بگسلی واصلی بعد ازان

ذکر مردان مکار

سخن در ذکر مردان مکار افتاد خواجه شمس العارفین فرمود بسیار مردمان برای تسخیر تعویذ طلب وعده می‌نویسند و اوقات خود را ضائع کنند و آنرا پیشه ساخته خلق را میفریبند تا هم درین محل شخصی عرض نمود که چون کسی بیمار شود مردان مکار میگویند که این کسی تعویذ و سحر کرده است پس بخانه او رفته چند تعویذ از گوشه خانه او کنده بنمایند آیا راست یا نی خواجه شمس العارفین فرمود تاثیر جادو و تعویذ اگر کسی اثر کند تعجب نیست مگر آنچه بعض مردمان مکار تعویذها از زمین کنده بنمایند محض کذب و دروغ است زیرا که طریقه ایشان آنست که چند قطعه تعویذ نوشته در پارچه پوسیده بسته در قبضه خود دارند و بعد از قیل قال دروغ گویند که بفلان گوشه خانه چند تعویذ دفن کرده اند چون از انجا چیزی بیرون نمی آید باز گویند گوشه دیگر بکنید چون بکنند تا آن تعویذ که در قبضه خود گرفته بود بفریب دران خاک منتشر کنند و گویند این به بینید که این تعویذها درینجا دفن کرده بودند بعد ازان فرمود اکثر مردمان مکار میگویند که اگر کسی را چیزی دزدیده شود سارق را معلوم میکنیم و از اهل خانه پرسند که کدام کس شبه دزدی میدارد چون از احوال آن اطلاع یابند نام آن شخص با شیر زهوک بر کف خود نویسند و سیاهی بران حروف بمالیده بنمایند و گویند اینک نام دزد نوشته شد پس از ان تهمت دزدی مشهور کنند بعد ازان فرمود که بعض مردمان مکار سیماب بر فلوس مالند و بوقت شب بخانه زنان جدا رفته بدهند و زنا کنند چون از طلوع آفتاب آن زنان به بینند دست حسرت بمالند درین اثنا دعاگو عرضداشت که همه امور سیاه که از مردمان مجاز پیدا میآیند ظهور کدام اسم است خواجه شمس العارفین فرمود جمیع افعال و سمیه ظهور اسم مضل است و این آیت شریف بر زبان مبارک راندند قال الله تعالی وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ پس سالک را باید که جمیع اشیا جهان را آئینه خود ساخته چهره محبوب خود مشاهده کند چنانچه خواجه معین الدین سنجری فرمایند **بیت**

اگر بی پردہ نتوانی کہ بینی پرتو ذاتش ٭ تدبرات جہان بنگر کہ ہر ذرہ ہست مرآتش

مرآت بیست ہفتم در ذکر فرق میان فرقہ ملامتیان و مباحتیان جاہل

روز شنبہ سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور الدین ساکنہ بولی و مہر بخش ساکنہ لیہ و غلام محمد درویش و غلام احمد جہرکانی و یاران دیگر نیز حاضر بودند بندہ عرضہ داشت کہ میان امن فقیری ثابت شاہ نام معروف و مشہور متصل کوٹ نکیو الرساکونت میدارد روزی در مقاش بیایدم و حالت او دریافت نمودم کہ ظاہرش از حلیہ شرع شریف معتبر او موہای لب دراز میداشت لیکن بظاہر لباس صوفیانہ و کلام رندانہ میگفت خواجہ شمس العارفین فرمود شخصی بود احمد یار نام روزی نزد من بیامد و گفت کہ یک پوڑہی ترقی سنگہان تصنیف کردہ ام جملہ بخواند لیکن از شعرش یک بیت یاد ہست بیت صدی چہڑی سی تہر دین نا گجہ ادرآیاب ہن ہست فقیر کہاوندے جہڑے پیون بہنگ شراب بعد ازان فرمود کہ ملامتی یک فرقہ ایست کہ از ہمہ نا مشروعات ترک میدارند کہ ظاہر آن مخالف شرع بنماید و باطن آنہا بنور عرفان منور باشد ہمہرین محل بر زبان مبارک راندند کہ چون در باطن ایشان آتش عشق روشن باشد لہذا از ملامت و ندامت شرم نمیدارند و این آیت شریف بر زبان مبارک راندند قولہ تعالی لا یخافون لومۃ لائم بعد ازان ہمین حکایت خواجہ حافظ دیوان گفتند کہ ہر روز از بازار معہ کنیزکے و صراحی شراب میگذشتند مردمان برایشان بدظن شدند کہ این فقیر غیر مشروع ست چون حافظ صاحب جان بحق تسلیم کرد مفتیان دین عالمان شرع متین از خواندن جنازہ حافظ صاحب حذر نمودند آخر الامر از اہل خانہ ایشان حالش استفسار نمودند گفتند کہ ہمہ شب روز با ورادو اذکار میگذاشتی بعد ازان بعض عالمان در باب جنازہ خواندن آن از کتاب دیوان حافظ فال دیدند جوابش ہمین بیامد بیت قدم دریغ مدار از جنازہ حافظ

اگرچه غرق گناه هست میرود به بهشت المجبر دیدن این حال جنازه خواندند بعد
ازان حکایت خواجه حسن بصری رحمة الله علیه بر زبان راندند که خاصه ایشان آمده بود که
در حق کسی بدگمان نشدندی روزی بر لب دریا رفت بزرگی نشسته بود و عورتی
حسین و صراحی شراب نزد خود میداشت آنحضرت بران بزرگ بدگمان شدند همدرین وقت
دو شخص در بحر عمیق غرق میگشتند آن بزرگ جانب خواجه حسن بصری اشاره نمود
که ازین هر دو یکی را تو بگیر و دیگری را من بگیرم پس آن بزرگ یکی را بجراست خود گرفته
بیرون آورد و دیگری غرق شد در بر خواجه حسن بصری طعن کرد و گفت که برین بزرگی
خونبازان شده برمن بدگمان می شدی این زن مادر منست و در صراحی آب بنوشیدنی
میدارم بعد ازان فرمود بعض قلندران که مخالف شرع شریف می باشند
دعا و بدعا آنها در حق مردمان قبول افتد و خود را بکرامت مشهور کنند باعث اینست که
چون حق تعالی می بیند که از آنها ریاضت بظهور آمده فرشتگان را حکم میفرماید که این هم
سگان در نشین ماهستند بعوض عبادت آنها استخوانی در اندازید یعنی ثمره زهد همین باشد
که دعا و بدعا آنها قبول افتد بعد ازان روی سوی دعاگو کرده فرمود تا بت شاه
فقیر در راه تو می آید گفتم آری فرمودند طریقه او چگونه هست گفتم ظاهر لباس صوفیانه
میدارد چنانچه پیراهن بر دوش و دستار بر سر میدارد اما از امور شرعیه مثل نماز روزه
و غیره معذور بود و موی لب هم دراز میدارد و افعال دیگر او هم مخالف شریعت شنیدم
باز عرض داشتم دران روزی که بمکان او آمدم شب همان جا گذاشتم اما نان شیرین
نزد من موجود بود نه بهمان کفائت کردم گفت اگر شب طعام بودی ایشان را
دادمی خواجه شمس العارفین فرمود بسا خوب کردی که از نان او احتراز نمودی زیرا که
طعام او شان هم مشکوک می باشد همدرین محل فرمود سالک را باید که از
صحبت قلندران پرهیز کند تا از کشش و جذبه او شان محفوظ ماند بعد ازان فرمود

قلندری در شهر دهلی بسواری گاڑی میرفت و برهنه تن و پاره جامه بر عضو مخصوص بسته بود حضرت مولوی محمد حیات خلیفه خواجه تونسوی او را دید و کشش کرد فی الحال بخدمت او حاضر آمد گفت شما چه حاجت داری گفت هیچ حاجت نیست مولوی صاحب گفت نام تو چیست گفت فدای حسین باز گفتند نام مرشد تو چیست گفت محمد حنیف گفتم که این نام سالکان ست و آن قلندر بود فرمودند شاید در ابتدای حال سالک باشد بعد از ان بنسبت قلندری منسوب گردید هم برین معنی فرمود بو علی قلندر در ابتدای حال مولوی شرف الدین معروف بودند چون شراب عشق نوشیدند به بو علی قلندر موسوم شدند دعاگو عرض داشت که آنحضرت نسبت سلوک از که حاصل کردند فرمود اکثر قلندران خود را به حبیب عجمی منسوب کنند اما این قول صحیح نیست که در کتب تواریخ نوشته هست که ایشان از حضرت امام موسی کاظم فیض باطنی حاصل کرده و نسبت بیعت هم با دشان ست هم درین محل دعاگو عرض داشت که میان سالک مجذوب و مجذوب سالک فرق چیست فرمود سالک مجذوب آنست که در ابتدا حال براه سلوک رفته آخر مجذوب شود و مجذوب سالک آنست که در ابتدا بغلبه عشق مجذوب شود بعد ازان بسلوک مشغول شود باز دعاگو عرض داشت که روزی بمکان فقیر ثابت شاه شب گذاشتم و هیچکس را بنماز مشغول ندیدم در دل گفتم عجب فقیریست که ذره بوی اسلام نمی آید پیشوای دشان گفت مدار فقر بر خلاف نفس ست و خواندن نماز ظاهری و تراشیدن موی لب آموختن علم ظاهری فائده نمی دهد خواجه شمس العارفین فرمود خلاف نفس که مخالف سنت رسول علیه السلام باشد آن هم مردود ست چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمت میفرماید بیت

بزهد و ورع کوش و صدق و صفا ٭ و لیکن میفزای بر مصطفی

بعد ازان فرمود سالک باید هر کاری که کند مطابق قرآن و حدیث کند تا بمنزل مقصود رسد

ما بین سالک و مجذوب

بعد ازان فرمود اکثر مردمان جهال خوردن ترک کنند و خسپیدن بر یک پهلو
میکنند چنانچه پهلوی آنها بی حس شود و خود را بفرقهٔ ملامتیه منسوب کنند نمی دانند که فرقهٔ
ملامتیه صفت اهل تشدید است که امور ظاهر آنها مخالف شریعت می نمایند و فی الاصل
براه راست باشند و در حق آنها حق سبحانه و تعالی فرموده لا یخافون لومة لائم

ذکر قلندران زمان سابق و حال

بعد ازان فرمود در زمان سابق قلندران فی الحقیقت مطابق شریعت بودند و حالا
مخالف آن شوند و گویند شریعت امر دیگرست و طریقت حکم دیگر و حالانکه ازین هر دو
امر هیچ خبر ندارند دعا گو عرض داشت که از بندهٔ شنیدم که این وضو و نماز ظاهری
بچکار آید تا آنکه نماز حقیقی حاصل نشود که مراد وصال دوست ست خواجه شمس العارفین
فرمود بیگمان حصول نماز حقیقی از نماز ظاهری که مقدمهٔ دوست باز باشند و نمی شود که
خدا تعالی در باب صلوٰة امر ظاهر فرموده پس هر شخصی نماز ظاهری حسب الامر
ادا کند یقین ست که آهسته آهسته بصلوٰة حقیقی مشرف شود باز دعا گو عرض
داشت که روزی بفقیر ثابت شاه ملاقی شدم تذکرهٔ خواجه تونسوی درمیان آمد گفتم
آنحضرت در زمان خود شیخ کامل و مکمل بودند گفت خیر مردی بود که عالمان و
فاضلان را در بیعت خود آورد می گفتم آیا هر کسی که عالمان را تلقین نماید مرد کامل
نمی باشد گفت خیر فقر امر دیگرست خواجه شمس العارفین فرمود که عالمان دین
شیر نر دانند و زنجیر محبت در گلوی ایشان انداختن کار مردانست همدرین

ذکر حافظ جمال الله صاحب ملتانی

محل فرمود که وقتی حافظ جمال الله صاحب ملتانی بخدمت حضرت خواجه قبلهٔ عالم
مهاروی رسید و حضرت موصوف نزد شهر خود بر کنارهٔ نهر نشسته بودند حضرت
قبلهٔ عالم فرمود چه حاجت داری از کدام جا آمدی گفت درویشی ملتانی ام با تو
صحبت دارم فرمود خیر اگر او غالب آمد ترا برد و اگر من بجان غالب شدم شما را ازو رها کنم
بیرو در مسجد با بنشینین من هم در پی تو می آیم چون حضرت قبلهٔ عالم بمکان خود آمدند و ...

پرسیدند درویشان آستان گفت آن شخص مردی فاضل کامل است پس آنرا
طلبیده فرمود چرا آنوقت خود را ظاهر نکردی گفت ترسیدم که بعضی فقرا علما را حقیر
میدانند لهذا اخفای آن نموده داشتم فرمود آن کسان که علما را بنظر
حقارت بنگرند ما از ایشان نه ایم بلکه عالمان نائب رسول علیه السلام و عارفان فقرا و ایم
بعد ازان فرمود شخصی رند درینجا آمد و ریش خود را تراشیده شخصی گفت که
چرا ریش تراشید گفت آیا خدای شما ریش دارد من گفتم پیغمبر ما ریش میدارد
گفت این همه مظهر اوست باز گفتم ما قائل مظهر نیستیم مگر نه آنکه خود را در هر
مظهر منسوب کنیم و همه افعال غیر مشروع را استعمال کنیم باز گفتم آیت فَاتَّبِعُونِي
را چه میگوئی پس لاجواب شد بعد ازان فرمود قلندری در شهر پاک پتن بخدمت
حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر آمد و بهنگ و تغاری انداخته با چوب میسابید
حضرت گنج شکر فرمود ای نالائق بدین منهیات مشغول شدی پس جانب
حضرت بنظر کراهیت دید و تغاری را برداشته گفت بکدام کس زنم فرمود باین
دیوار بزن چون بزد همه دیوار مسمار گردید نعوذ بالله من هذه الاستدراج
بعد ازان فرمود مردی جوگی بخدمت حضرت گنج شکر آمد و گفت اگر کرامتی داری
بمن نما آنحضرت بمرکز هوا پرواز کرده بجده مکان خود گردیده باز بسجاده خود آمدند
بعد ازان جوگی بهوا پرید خواجه صاحب فرمود گردش بکن گفت این امکان ندارم
پس شرمسار شده عاجز ماند بعد ازان فرمود که این چنین تاثیر از ایشان صادر
شود ثمره عبادت آنهاست که حق تعالی اجر عبادت کسی ضایع نمی کند بعد
ازان فرمود افعال و اقوال قلندران ظاهر مشابه بافعال صوفیان می باشند اما
در باطن مخالف چنانچه صوفیان در رقت قلب سعی مینمایند و قلندران جهت قساوت
دل بپوشند صوفیان سجاده از پوست آهو می سازند تا رقت حاصل شود

وقلندران از پوست شیر و گرگ می سازند تا قساوت دل پیدا شود صوفیان سبحه از
چوب زیتون کنند و آن حلقهٔ آهنی یا پیچ در دست کنند صوفیان بغلبهٔ عشق رقص
کنند و آن باغوای شیطان دل میزنند در رقص کنند صوفیان از بیداری
شب چشمان سرخ کنند و آن آشامیدن بهنگ سرخ کنند صوفیان روز وفات
مشایخ را عرس نام کنند و آن سیاره میگویند و آن عرس تاریخ قمری کنند و این بحساب
شمسی می نمایند و آن سلسله پیران خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
شروع کنند و این از مرشد خود چنانچه میگویند فلان جهنمی فلان تا حضرت عالم میرسانند
و آن چانچه خود را النگر یا ملنگ نامند و این جهنمی را میگویند علی هذا القیاس همه فعال آنها
مخالف میباشند

مرأت بیست و ششم در ذکر فرقه رافضیه و مذمت آن

دولت پابوسی بر حاصل شد نظام الدین گجراتی و جماعت درویش حاضر بودند سخن در مذهب
شیعه افتاد بنده عرضداشت که در شهر لاهور اکثر مردمان اهل کشمیر شیعه مذهب شده اند خواجه
شمس العارفین فرمود سنیان بلخ در مذهب خود چنان استوار کرده اند که در فرقهٔ خارجیان
داخل شوند و همچنین شیعه کشمیر در مذهب خود چنان پخته شوند که رفته رفته در گرداب
کفر و ضلالت بیفتند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** در جهان
این دو کس بی پیر شد سنی بلخ شیعه کشمیر هر دو بی محل دعا گو عرضداشت که
بعض مردمان میگویند که مذهب شیعه نهایت پاک تر است زیرا که بنام امامین آل
جان را قربان کنند خواجه شمس العارفین فرمود عمل اهل ضلالت نزد خدا تعالی مقبول
نیست زیرا که اساس اعمال بر اسلام است بنده عرضداشت که مذهب رفض کدام زمان
پیدا شده است فرمود بعد وفات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم روزی آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرمود ای علی بعد از من فرقه پیدا شود که در حق شما و صحابه دیگر افراط و تفریط کنند
بباید که از آنها بجنگی بعد ازان مسافت باز کرد یکی از مریدان آنحضرت عرض کرد

زنی فلان لحم خرگوش نمی خورد فرمود اگر بطریق تقوی نمی خورد بهتر ست والا
از فقه روافض شمرده شود آنگاه همین یعنی حکایت فرمود بزرگی بود که لحم
خرگوش نمی خوردی شخصی او را گفت چرا نمی خوردی گفت چیزی که در حق او احدی از
بزرگان دین متین حرام گفته باشد از وی پرهیز باید کرد و در باب حرمت خرگوش حضرت
امام جعفر صادق فتوی داده ست بنابران این احتراز نمایم بنده عرضداشت کرد
بعض قوم سادات در حق حضرت امیر معاویه عقیده درست نمی دارند و نیز مره
عداوتیان حضرت علی کرم الله وجهه می شمارند خواجه شمس العارفین فرمود تا آنکه در حق
جمیع اصحابان عقیده درست ندارد ایمان او کامل نباشد خدای تعالی میفرماید که اهل
جنت بر تختهای مرصع تکیه زده مقابل نشسته باشند قوله تعالی ونزعنا ما فی
صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین مفسران نوشته است که
حضرت علی کرم الله وجهه میفرمایند که طلحه و زبیر همراه من بر تختهای بهشت مقابل
نشسته باشند پس ازین جهت معلوم شود که فیما بین حضرات مذکوره بهیچ وجه عداوت
نیست زیرا که اگر مخالف بودی باین مرتبه شریک خود نساختی بعد ازان فرمود
چون غزا فیما بین هر دو فرقه اهل اسلام شروع گشت طلحه و زبیر طرف ثانی
مقابل حضرت علی بودند شخصی از لشکریان او سر مبارک حضرت زبیر بریده پیش حضرت
علی حاضر کرد آنحضرت فرمود صد افسوس که چه بد کردی من این را دشمن نمی دانستم
بعد ازان فرمود شخصی از امام محمد باقر پرسیدند که در حق حضرت ابابکر صدیق و
حضرت عمر رضی الله تعالی عنهما چه گوئید گفت من ایشان را دوست می دارم و
خلیفه وقت میدانستم گفتند این قول بسبب تقیه میگوئید فرمود اگر بتقیه گفتمی سلطان
وقت را که مخالف دین ست نیک گفتمی بعد ازان سخن در ذکر احمد خان بلوچ
مسکنه ڈوربٹه مصرستان افتاد فرمود ابتدای حال در مذهب قصرنسے نظیر بود از حالات

خواجہ توسوی سنگر بود روزے بخدمت آنحضرت آمد بحبر صحبت آن حضرت اعتقاد
باطل از باطن او بیرون رفت و بہ یقین خالص و ارادت صادق بحضور حضرت
خواجہ توسوی عرضداشت کہ مرا بہ بیعت خود مشرف کنند حضرت صاحب خاموش
ماندہ باز روز دوم عرض کرد خواجہ صاحب بر زبان مبارک راندند قبلت باز روز سوم بعجز
کمال عرض حال بیان کرد چون دانستند کہ از عقیدہ فاسد باز آمدہ است بہ بیعت خود
مشرف گردانیدند و اوراد و اذکار موافق حال او ارشاد فرمودند بعد از ان بعد
خواجہ توسوی بخدمت مولوی صاحب کھڈوی آمد و مولوی صاحب احوال وی پرسیدند گفت
پیش ازین در مذہب شیعہ بودم و با مریدی ہم مذہب نیز بیعت کردہ بودم الحال بتوجہ
حضرت صاحب از مذہب باطل توبہ کردہ با ایشان بیعت کردم مولوی صاحب فرمودند
مرد ہوشیار باش و اوراد و اشغال کہ از و تعلیم یافتہ بگذار و باوراد مولانا مشغول
باش این سخن در دل وی گران آمد و بخدمت حضرت صاحب عرض داشت کہ چند سورہ
قرآن مجید و اوراد دیگر از بزرگی ارشاد یافتہ ام اگر فرمان باشد بخوانم فرمودند بخوان گفت
مولوی صاحب کھڈوی میگویند کہ اوراد پیشینگی را بگذار و بفرمان شیخ خود ثابت قدم
باش خواجہ صاحب فرمودند حق میگویند کہ نزد مشایخان طریقت ہمین حکم ست پس
حسب الارشاد اوراد سابقہ گذاشتہ بوظائف آنحضرت استقامت نمود و بعد
از ان خواجہ شمس العارفین فرمودند در ان ایام من نیز در تونسہ شریف مقیم بودم از
ہمان مذکور احوال مذہب رفض بشنیدم و گفتم عجب حیرانم کہ قوم افغان بمذہب
رفض داخل شوند گفت قول ایشان حق ست گر صورت اینست کہ جد بزرگوار
من از قوم افغان بود و بازنی از قوم بلوچ نکاح کرد و او شیعہ مذہب بود بعلت
صحبت او ہم مذہب وی شد چون بود و اسطہ با یان بمذہب شیعہ بگذشت لہذا این شدہ
مذہب با و اجداد و صراط مستقیم دانستہ بودم الحمد للہ کہ بوسیلہ خواجہ صاحب نور ایمان حاصل شد

بعد ازان فرمود فرقه روافض و غیر مقلد افعال و اقوال خود را مطابق نص و حدیث شمارند اما قول آنها باطل ست زیرا که این هر دو فرقه منکر اجماع و مذهب اند

بعد ازان فرمود که اهل رفض میگویند که حضرت علی کرم الله وجهه خیال خلافت در دل پوشیده میداشتند اما بسبب عداوت دشمنان ظاهر نمی کردند پس بموجب گمان ایشان در شجاعت حضرت علی نقصان لازم می آید و دیگر آنکه میگویند معامله جهاد که در میان حضرت علی کرم الله وجهه و امیر معاویه واقع بود محض برای طلب خلافت بود سبحان الله آن کور چشمان نمیدانند که اولیا الله که خاکبوسان ایشانند دنیا را چون مردار دانسته اند و پرهیز کنند و ایشان با وجود آنکه مقتدای دین و پیشوای اهل یقین بودند چگونه در طلب این مردار جنگ جدال و خون ریزی اختیار کنند بعد ازان فرمود عجب حیرانیست از فرقه شیعه که در حق چنین شیر مرد بهادر لفظ اهانت میگویند که خلافت حق علی کرم الله وجهه بود یاران دیگر بزور خود گرفت خواجه شمس العارفین فرمود لعنت بر پدر دروغ گویان سید الله بخش تبسم کرده گفت که بر پدر دروغ گویان چرا لعنت میگویید فرمود پدر دروغ گویان هم دروغ گو باشد دعاگو عرض داشت که این قاعده بمیان حضرت نوح علیه السلام و پسر او یافته نمی شود فرمود این امر نادر است النادر کالمعدوم این قاعده کلیه است که اولاد بمذهب والدین خود باشد بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت زنا زاده نیاید بجز زنا کار ۱۲

ف اقوال اهل رفض ۱۲

بعد ازان فرمود در شهر لکهنؤ نواب شیعه مذهب بود روزی شخصی بحضور او عرض داشت که در خواب دیدم که لشکر عظیم الشان می آید از شخصی حال ایشان دریافت نمودم گفت این لشکر حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه است و پس آن لشکر قلیل می آمد گفتم آن لشکر کدام ست گفت حضرت علی کرم الله وجهه است و پس آن شخصی با چند نفر می آید گفتم این کدام کس ست گفت این حضرت رسالت پناه صلی الله

ف ذکر نواب شیعه مذهب ۱۲

علیه وسلم ست و بعد ازان شخصی خسته حال و اسپی لاغر و براگنده و در دست گرفته می آید گفتم این کدام شخص ست گفت این حق سبحانه و تعالی ست چون نواب صاحب کیفیت خواب او بشنید غضبناک شد و گفت ای نادان پروردگار عالمیان از چنین وحسیب و نسبتی گفت این تا دانی و حقارت در اعتقاد ایشان ست نه در غیر و این که در میان رسول علیه السلام و خلفای اربعه و غیر صحابه افراط و تفریط میکنید پس نواب صاحب مسرور شد بعد ازان فرمود آنچه در میان حضرت علی و امیر معاویه نزاع و خصومت واقع بود از روی اجتهاد بود نه از روی عناد و اگرچه از جانب امیر معاویه خطا بود لیکن در کتب اصول و فقه نوشته است که فعل مجتهد اگر خطا افتد تاهم از یک ثواب خالی نباشد بعد ازان سخن در لعنت یزید افتاد خواجه شمس العارفین فرمود لعنت بر یزید نزد آئمه دین اختلاف ست امام شافعی رحمه الله میفرمایند کسیکه رسول علیه السلام را و آل و را ایذا رساند و بی تعظیمی کند ملعون ست و امام اعظم رحمه الله میفرمایند اگرچه افعال و اقوال یزید در شان حضرت امامین از حد بیرون رفته مگر این همه از باب کبیره اند و مرتکب کبیره ملعون نمی گردد و دیگر آنکه اگر شخصی کافر باشد آنرا هم لعنت جائز نیست چرا که احتمال ست که شاید خاتمه او با ایمان باشد ۱۲

هزار و بیست و نهم در ذکر علم جفر و مذمت منجمان و عاملان ناقص و جعلی

روز دوشنبه سعادت صحبت حاصل شد سید جلال رشوی و سید فضل شاه و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر نجوم افتاد خواجه شمس العارفین فرمود بر عمل نجوم اعتماد نباید کرد بعد ازان هم درین معنی حکایت فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین عمر بن خطاب بسمت شام مع کاروان روان شدند منجمی گفت که در میان منازل ایشان را مصائب واقع شوند چون چند منازل طی نمودند همان مصائب گرفتار شدند چون با بخانه آمدند منجمان را طعن گفت اگر منجمی نزد خود منظر نمودی چرا چنین

خضر رشیدی امیر المومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت اگر حضرت پناه صلی الله
علیه وسلم منجم مقرر نمودی من نیز داشتمی بعد ازان این حدیث بر زبان مبارک
راندند لو کان لمحمدٍ منجمٌ لکان لنا منجمٌ بعد ازان
همبر بن یعنی حکایت فرمودند که چون شاه هند جهت فتح طوران عزیمت کرد منجمان
گفت از علم نجوم معلوم میشود که بادشاه هند در ملک طوران خواهد مرد و شاهزاده هم
صاحبقران شود پس در اندک مدت شاهزاده او بمرد و شاه هند ملک طوران فتح
کرده در دار السلطنت خود آمد بعد ازان فرمود در فال بد تاویل نیک باید
کرد همبر بن یعنی فرمود که نواب سعد الله خان رامپوری در خواب دید که با فرنگی
کشتی کردم و زیر او افتادم چون از خواب بیدار شد وزیران خود را فرمود که خوابی
دیده‌ام و خود تعبیر او کردم و آن اینست چون زیر آن فرنگی افتادم گویا مالک زمین
شدم یقین هست که فتح بنام من خواهد شد بعد ازان لشکر خود را آراسته کرده با فرنگی
جنگ نمود خدا تعالی حسب اعتقاد او بدان فیروزی داد بعد ازان لختی سخن
در ذکر علم جفر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود کیفیت نقش صد در صد اینست که
بادشاهی بود ضحاک نام و وجه تسمیه ضحاک آن بود که دندان او مادرزاد بودند و در
اندک مدت باحکام شاهی قادر شد و بر تخت شاهی جلوس نمود و دو مار دهشتناک
بر دوش او پیدا شدند و همیشه او را در رنج و الم میداشتند و غذای آنها
یک نفر روزمره مقرر بود حتی که بسیار مردمان جهت غذای او کشتند و اکثر مردمان
از ملک او بیرون رفتند مردی کاوه نام قوم حداد و در علم جفر نهایت کمال بود چند
نفر همراه خود کرده در غار نشست شاه فریدون را گفت اگر بر جنگ
ضحاک مهیا باشی مدد بدهم الغرض فریدون تیاری جنگ نمود و چون فیما بین
مقابله شد کاوه حداد نقش نوکان برای محافظت بر بازوی خود انداز و بند نوشته ۲

فائده

۲ صد در صد به پوست گفتم که بوقت برانگیختن شراره آتش ۱۲

برنشان جنگلی استاده کرد چنانکه ضحاک قوت و هشت جنگ نمود مگر بران غالب
نشد و شاهزاده به برکت آن نقش فتح یافت بعد از شاهزاده آن نشان پشت
به پشت بسلطان سکندر رسید و همچنین از سکندر بنوشیروان رسیده
به پشت یزدجرد آمد و هر یک آنرا بزر زرین گردانیده تا آنکه گران قیمت شد و در وقت
جنگ حضرت عمر رضی الله عنه آن نشان پیش استاده جنگ شروع کردند و حضرت
علی کرم الله وجهه نیز دران جنگ آمده بودند و چون فیما بین مقابله شروع گشت
حضرت علی نقش صد در صد را یک خانه ایزاد نموده برنشان خود بسته مقابله کردند
به برکت آن بران فتح یافتند و آن نشان را غارت کردند بعد ازین محل
دعاگو عرضداشت که جمیع اسما سلسله چشتیه نظامیه از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم تا اسم مبارک ایشان مع اسم ذات که الله است بحساب ابجد جمع نموده
نقش مخمس پر نموده ام خواجه شمس العارفین فرمودند که ای جعفر سیدانی گفتم نوشتن
نقش مربعه و مسدس تا صد در صد از والد بزرگ وار تعلیم یافته ام پس آن نقش را
مطالعه کرده بعض اشخاص را نوشتن آن اجازت دادند و آن نقش مخمس اینست

برای جمیع حاجات نوشته استعمال کنند مجرب

۲۴۷۲	۲۴۷۹	۲۴۵۶	۲۴۶۳	۲۴۷۰
۲۴۷۸	۲۴۶۰	۲۴۶۲	۲۴۶۹	۲۴۷۱
۲۴۵۹	۲۴۶۱	۲۴۶۸	۲۴۷۵	۲۴۷۷
۲۴۶۵	۲۴۶۷	۲۴۷۴	۲۴۷۶	۲۴۵۸
۲۴۶۶	۲۴۷۳	۲۴۸۰	۲۴۵۷	۲۴۶۴

بعد ازان بهمین محل دعاگو عرضداشت که اکثر مردمان برای حاجات خود تعویذ

طلب کنند چیزی ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در باب نوشتن تعویذات
دو چیز شرط است اکل حلال و صدق مقال چون ازین هر دو صفت عامل باشی
هرچه خواهی بنویس بعد ازان کتاب مرقعه و کشکول عنایت فرموده اجازت داد.
بعد ازان برین معنی حکایت فرمود که روزی حضرت خواجه گنج شکر جانب
هندوستان میرفتند شب در خانه مردی دهقانی آمد آن شخصے عرض داشت که اهلیه
من پدر دزه لاچار است چیزی ارشاد فرمایند خواجه گنج شکر این بیت نوشته داد
بیت ❋ مرا جا شد خرم را نیز جا شد ❋ زن دهقان بخ اید یا نزاید ❋ بمجرد برآمدن لفظ
زاید زن او خلاص شد باز فرمود مردی شیر شاه نام حوالی ملتان سکونت میداشت
اگر کسی حاجت مند آمدی این عبارت نوشته دادی که کان پهلری ساون آئی
مقصود او برآمدی بعد ازان فرمود عالمی بخدمت آنحضرت عرض داشت که برای
رفع حاجت چیزی فرمایند فرمود یَا حَیُّ یَا قَیُّ بخوان آن عالمی صحیح کرده یا حیُّ
یَا قیُّومُ بخواند بعد از چند مدت پیش آن بزرگ شکایت کرد که کار من سر بیرون نیامد
فرمودند شما صحیح میخوانید یا غلط میخوانیم اگر همان طریق بخوانی کار تو خواهد شد چون
باز حسب الامر آن بخواند مقصود او حاصل شد بعد ازان فرمود تاثیر در زبان هست
نه در کاغذ تعویذ فقط بسم الله کافیست بهر کاری که خواهی بنویس بعد ازان
لختی سخن در ذکر عملیات افتاد خواجه شمس العارفین فرمود خلفای حضرت خواجه
معاروی بسیار اوراد ظاهری مثل حزب البحر و حزب یمانی میخواندند اما حضرت ما
بجز درود مستغاث و دلائل الخیرات و منزل قرآن شریف دیگر اوراد ظاهری کمتر
میخواندند و اکثر اوقات بمراقبه میگذرانیدند آنگاه فرمود اگر عاملی بحضور آنحضرت
آمدی پریشان بستان گفتی که این شیطان را بیرون کنید تا از شامت او
محفوظ باشیم بعد ازان فرمود عاملی سوره یس شریف بخدمت حضرت مولانا آمده

[illegible]

گفت به برکت عمل سوره یس وزورا میگیرم دران ایام شخصی را مال وزدیده بود
سنجیده است آن عامل عرض داشت پس آن عامل حسب قاعده خود استعمال کرد هیچ اثر آن ظاهر
نشد وقتی در قریه بکمحط شریف با آن عامل ملاقی شدیم و گفتیم ثمره عمل خود بنما گفت از
ان روز به برکت خواجه توسوی هیچ اثر عمل من باقی نماند و توبه کردم بعد ازان
فرمود وقتی خواجه توسوی ذکر حضرت شاه محمد غوث گوالیری میکردند و او را بلفظ تحسین یاد
فرمودی ازین تحسین تعجب ماندم که مثل این عاملان را بهتر ندانستی امروز در بار پیشوای
عاملان آفرین میگویند این راز در دل میداشتم روزی کتاب جواهر خمسه تصنیف شاه محمد
غوث مطالعه میکردم که عملی جهت عدد نوشته دیدم و طریقه زکوة او بیان کرده چنانچه
حجره وفلان وقت فلان بخور باشد و علی هذا القیاس آنچنان شرائط بیان کرده
بود که منفرد و هر کس متوجه که بران عامل باشد هرگاه که برای حصول این چنین امر حقیر این قدر
مشقت ضرورست پس برای حصول قرب رب الارباب چه قدر محنت و مشقت باید کرد
پس دانستم که شاید این سخن شاه محمد غوث پسند خاطر خواجه صاحب آمده باشد بعد ازان
حکایت شاه محمد غوث بر زبان مبارک راندند روزی سلطان وقت با وزیر خود گفت
از شاه محمد غوث میترسیم چنان تدبیر شود که از و ایمن باشیم گفت مصلحت آنست که
آنرا بگوییم تا ازین جا برود اگر فقیرست برود و اگر عامل باشد نرود پس آنرا حکم دادند
که ازینجا برود مخبر و شنیدن حکم مع وابستگان کوچ نمودند چون مال و اسباب و متعلقان
او را دیدند گفت هنوز از و اندیشه ناک ام که شاید با من مخالف شده ضرر رساند دران
حال حکم داد که با و مقابله کنید چند افواج برای جنگ از پی او رفتند تا آنکه فیما بین مقابله
شروع گشته و چون هر شخصی از جانب شاه محمد غوث قتل شدی خادم گفتی که فلان از
وفلان برادرزاده وفلان خواهرزاده وفلان درویش و خادم ایشان کشته شد هیچ
نگفتی حتی که غلبه افواج بادشاهی شد و در پی مستورات ایشان شدند و در گوشه از

دختر ایشان هم با هر قیمتی منسلک بود شخصی لشکری حمله کرده هر دو گوش برید و آن دختر
را پیش شاه صاحب انداخت بمجرد دیدن حال در چهرهٔ آنحضرت آثار غضب ظاهر شده
چیزی خوانده دعوت مریخ کردند و جانب لشکر شاهی روی آورده از زبان مبارک ارشاد فرمود
اقتل یا مریخ همه لشکریان یک دفع قتل شدند بعد ازان بعوض این گناه در غار
دوازده سال باستغفار مشغول شدند بعد ازان فرمود جام آن حضرت را راجه
گوالیری چندین جاگیر انعام کرده بود وقتی راجه مذکور غلافی بیش قیمت بر قبر وی
انداخت شخصی از مجاوران آن غلاف را بزنی فاحشه برای ازار ساختن او داد
چون این خبر راجه شنید خشمناک شد و آن جاگیر را ضبط کرد بعد ازان فرمود
بسبب کثرت مردمان وقت شغل حاصل نمیشود و اکثر آدمیان طالب عملیات
میباشند همدرین محل مولوی معظم دین عرضداشت که بسیار مردم از امور شرعیه
اعراض نموده در گرداب دنیا غرق شوند و این بیت شیخ عطار بر زبان جاری راند
بیت ای زدنی درکشیده ببازار آمده خلقی باین طلسم گرفتار آمده
و باز گفت مولوی جامی این بیت را شرح نموده است بعد ازان خواجه شمس العارفین
بر زبان مبارک راندکه شیخ بهاءالدین ولد در شهر بلخ سکونت میداشت وقتی
روانه شده به نیشاپور رسیدند و پسر خود جلال الدین را بخدمت شیخ فریدالدین عطار
حاضر کردند و آنحضرت در حق او دعا کرد و اسرارنامه تصنیف خود نیز دادند چون به بغداد
رسیدند شیخ بهاءالدین نقشبند را خبر رسید ایشان را در خانه خود بردند و پای
مبارک بهاءالدین ولد را شستند و نوشیدند بعد ازان فرمود مولانا روم نیز در وصف
شیخ عطار فرموده بیت عقل هر عطار کاگه شد ازو طبله ها را ریخت اندر آب جو
بعد ازان دعاگو عرضداشت که حالی قصیده غوثیه مرا ارشاد نمود چگونه کنم خواجه
شمس العارفین فرمود حضرت مولانا خواجه توسوی بخواندن عملیات منع فرمودی اگر

بطریق شوق قصیده بخواند باک نیست بعد ازان فرمود سالک را باید که در عملیات
اوقات خود را ضائع نکند که مانع وصول حق اند مقصود اصلی آنست که از یاد خدا
تعالی هیچ وقتی خالی نباشد که سعادت دارین درین مندرج ست چنانچه بزرگی
فرموده بیت پس از سی سال این معنی محقق شد بخاقانی + که یکدم با خدا بودن به از
ملک سلیمانی + بعد ازان فرمود روزی عامل عبد الحکیم نام بخدمت خواجه نوسوی
آمد و عرض داشت که اگر فرمائید چیزی از عملیات خود بنمایم فرمود هرچه دانی بکن پس
آن عامل نقشی نوشته زیر انگشت پای خود نهاد فی الحال شخصی جامه لنگی بدوش
نهاده حاضر شد و گفت اگر ایشان را حاجت نان و غیره باشد تیار کنم گفت برو مرا حاجت
نیست هنوز بخانه نرسیده باشد که باز همان نقش زیر انگشت نهاد فوراً حاضر شد و
گفت اگر حاجتی مناسب این بنده باشد فرمایند گفت هیچ حاجت نیست پس آن شخص سوی
خانه رفت بار سوم باز نقش مذکور زیر پای نهاد باز حاضر شد و روی ترش کرده لنگی خود
پیش آن بینداخت و رفت پس عامل مذکور بخدمت آنحضرت عرض داشت که این
تاثیر عمل من ست فرمود ای عامل اگر کتاب عملیات میداری بنما عامل بسیار خوشنود
شده کتاب خود بخدمت آنحضرت نهاد خواجه صاحب بر دست گرفته اول و آخر او در نظر
نموده پاره پاره کرده درویشی را داد و فرمود که این اوراق در دریا بینداز تا نشان او باقی نماند
باز بسوی عامل متوجه شده فرمود ای عبد الحکیم ازین عملیات توبه کن و در عبادت
حق سبحانه و تعالی مشغول باش این زندگی چند روز را در پی وهمیات فاسد و
عملیات باطله ضائع مکن پس حسب الارشاد آنحضرت توبه کرد و به بیعت ایشان مشرف
شده بیاد حق مشغول گشت بعد ازان لختی سخن در ذکر مذمت حقه افتاد شخصی
عرض داشت که نوشیدن حقه چه حکم دارد خواجه شمس العارفین فرمود بعض علما
در باب او کراهت نوشته و بعض مباح و اکثر صلحا متقدمین و متاخرین نیز ازین

احتراز کرده اند بعد ازان فرموده اند دهن حقه کش سیاه میگردد و این بیت بر
زبان مبارک راندند بیت حقه بینی اولیا اند سیاه * کوئی نه نستی تان گشته گواه
باز فرمود مصلی را از حقه کشیدن بسیار احتراز باید کرد زیرا که بسبب عفونت لذت
عبادت او زائل شود و ملائکان نیز ازو بیزار شوند چنانچه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم اصحاب کرام را میفرمودی سیر و پیاز خورده در مسجد من نیایید زیرا که
مارا الجبرائیل علیه السلام گاهی گاهی معامله شود پس ای درویش بوی حقه از بوی
سیر و پیاز کمتر نیست بلکه زیاده تر است بعد ازان فرمود کشیدن حقه بعض اهل
علم به بدعت منسوب کنند و بعض به مکروه تحریمی اما در گمان من اصل همه بدیهاست زیرا که
آنقدر که کسی حقه نوشد همان از یاد حق باز ماند و هم در دهن او بوی قرار گیرد و لذت
اوراد و اذکار منغص شود بنابران مردان اتقیا هم ازان نفرت کنند و دیگر آنکه پاره
های جامه بر کمر و بر دوی بسته بر دهن حقه بهنند و به آب آن تر شوند چون حقه کشان
با آنها روز مره دست آلوده بدامن خود بزنند و همان جامه نماز بگذارند کی درست
گردد همچنین جایی که حقه باشد اکثر مردمان جهال جمع شوند و بسیار اقوال غیر مشروع
میگویند بعد ازان فرمود مولوی غلام رسول گروٹی جایی که حقه دیدندی
بسیار بار آن از اسلام دانندی وگفتی ای خبیث برای خدا از من دور شود روزی
با ایشان ملاقی شدم وگفتم باعث چیست که ازو بسیار پرهیز کنید گفتند ام همه
گناه هاست هر جایی که حقه باشد احتمال است که پوست هم باشد و چون هر دو جمع
شوند احتمال بنج و افیون هم باشد و چون هر سه جمع آیند گمان شراب و کباب هم
باشد علی هذا القیاس در گرداب گناهان گرفتار کند و دل حقه کش سیاه گردد
و سیاهی گناهان بر دل غلبه کند و نور ایمان ازو بر طرف شود چنانچه بزرگی فرموده
بیت هر گناهی زنگیست بر مرآت دل * دل شود زین زنگها خوار و خجل

بعد ازان فرمود مردی عالم در شهر چنیوٹ سکونت میداشت و آن هم حقه میکشید و با کثر اهل علم در باب حقه بحث میکردی و غالب آمدی اتفاقاً در موضع شیخ جلیل آمده بمکان شیخ محمد غوث اقامت نمود آن مردی صاحب کرامت بود و حقه کشی را مکروه میداشت آن عالم غلام خود را گفت حقه تازه کرده بیا حسب الحکم تیار کرده پیش قاضی نهاد و چون دم درکشید آواز نیامد گفت این را باز درست کن باز بخوبی از اندرون نی صفا کرده بیاورد تا هم آواز او بیرون نیامد گفت برای بحث حلالیت حقه آمده بودم اما چکنم که ایشان بکرامت آواز او بند کرد اگر از راه علم سخن گفتندی بحث کردمی چون خانچه طعام پیش قاضی صاحب نهادند برای دست شوئیدن آب طلبیدند آنحضرت فرمود همین آب حقه کافیست قاضی صاحب ازین امر شرمسار شدند و توبه کردند و گفتند که خداوندا باز گرد حقه نخواهم رفت بعد ازان فرمود که در شهر جھنگ و نواحی آن همه مردمان چه سیال و چه سیدان شیعه مذهب هستند و قاضی آنها سیال اهل سنت جماعت بود عجب کارخانه الهی ست که قاضی بمذهب دیگر و رعیت بمذهب دیگر بعد ازان این چند ابیات بر زبان مبارک راندند ابیات[2]

نا وهی سائیں مرشد کولوں طالب کهندے منگ	و هوں آن نهوڑے قند ڈا ودی ہکے مرکے ہینگ
چوڑ چوک تا کو ہکڑا مجلس نال ملنگ[1]	ڈگی کنجری لولی کشتی زن فاحش دی ٹنگ
صاف تراشی تی سر داڑھی اگدا داغ نسنگ	بنڈہ مراگی ہتھ گلا بہک لوہی دی ونگ
نانشاتی چٹکی سکے الکیتین لعلے رنگ	نا پیون تا ہنگن نا ہین جان پیون نا ہنگ

باقی ابیات بسبب طوالت کتاب گذاشته شد

مرآت سی اهم در ذکر مذمت صحبت اغیار و ملازمت و شامت اعمال بد و جبر آن

شب یکشنبه سعادت صحبت حاصل شد مولوی سلطان محمود ناڑوی و سید احمد
ٹهیلومی و صاحبزاده شجاع الدین صاحب و احمد دین درویش و یاران دیگر نیز حاضر بودند

[1] یعنے نشستگاه ملنگان ۱۲ [2] یعنے قضا حاجت ۱۲

سخن درباب مخالفان شریعت افتاد شخصی عرضداشت که مردی سهد هندو مرا
گفت اگر در حلقهٔ ما بنشینی عرفان خدا تعالی بر تو مکشوف گردد الحال هر چه فرمایند
بجا آرم خواجه شمس العارفین فرمودند این چنین شخصی هرگز نباید رفت بلکه مسلمانان را
اگر در نوشیدن بنج و پوست و غیر مشروعات مشغول بینی از آنها نیز احتراز باید
کرد بعد ازان شخصی عرضداشت مردی که بمحفل اهل دنیا بنشیند بزمرهٔ دانشمندان
شمرده شود و دیگر فوائد نیز بیابد خواجه شمس العارفین در جوابش فرمود خواجه تو سوی هم
میفرمود شخصی که بمحفل اهل دنیا می نشیند از یاد حق تعالی غافل میباشد و در روز
قیامت نیز همراه او حشر کنند چنانچه در حدیث آمده یحشر المرء علی دین خلیله
بعد ازان سخن در نسبت مخالف مذهب فتاد و مسمات بانو حاضر بود عرضداشت
که سید حیدر شاه جلال پوری نسبت پسر خود بفلان طرف میخواهند و حالانکه آن مردی
لائق نسبت نیست خواجه شمس العارفین فرمود اگر مناسبت چه نسبت کنند باید که از
پرهیز کنند که پیوندی با مخالفان دین زیان میدارد بعد ازان این مقوله بر زبان
مبارک راند مقوله جیهی ہان تجھے ہاسی ٭ کہندا ایری تے جاسی ٭ بعد ازان
فرمود ملازمت مردان غیر اسلام نقصان دین میدارد بلکه از ملازمت اهل اسلام
نیز پرهیز باید کرد زیرا که این هم سوقِ چه نقصان دارد که اختیار خود در قبضهٔ دیگر باشد
پس ازین باعث در طاعت حق تعالی ثابت قدم نتواند شد بعد ازان
بدین معنی حکایت فرمود حاکم ڈیرہ اسمعیلخان عادل و اهل انصاف بود علمی غلام قادر
نام را پیشکار خود حاکم کرد و فرمود که جمیع احکام حکومت مطابق شریعت باید کرد و
خراج زمین حسب شریعت باید گرفت چون که عالمی تندخو و سخت مزاج بود بر رعیت
آئین ظلم نهاد چون امیر مذکور ازین امر واقف شد او را معزول کرده شخصی دیگر نیکخو و صاحب
دین مقرر نمود چون آن شخص نیک فرجام را وقت مرگ نزدیک رسید گفت تا نام من را

حکایت حاکم ڈیرہ اسمعیلخان

وفتر ملازمت او قطع کنید آنگاه فرمود با وجود حاکم عادل و اهل اسلام از ملازمت او
توبه کرد و نام خود از دفتر آن موقوف کرانید بعد ازان فرمود اکثر مردمان شیعه
نوکری برای حظ نفس نمی گذارند و گویند اگر نوکری نکنیم از کجا خوریم و بر حق تعالی
که رزاق جمیع مخلوقات است توکل و اعتماد نمی دارند بعد ازان فرمود مردی
سر رشته دار بزیارت حرمین شریفین مشرف گشت و چون مراجعت کرد باز بملازمت
سابق بحال شد روزی بما ملاقی شد گفتم عجب کاریست که بزیارت حرمین شریفین
فائز شده باز نوکری کفار میکنی گفت اگر نکنم چه خورم گفتم مردان دیگر از کجا میخورند
بعد ازان حکایت نواب مظفر خان ملتانی بر زبان مبارک راندند که چون فیما بین سردار
کھڑک سنگه و نواب صاحب معرکه در ملتان بپا شد و اکثر مردان جانبین کشته شدند صرف
چهل تن غازی همراه نواب صاحب باقی ماندند بعض امیران بحضور نواب صاحب عرضداشت
نمود که سردار کھڑک سنگه بر دروازه های شهر استاده است اگر ایشان استقبال
کنند تا امان در امن باشیم نواب صاحب ریش خود در دهن گرفته فرمود افسوس بر ناقص
فهم ایشان که با این ریش روضه مبارک سرور عالم صلی الله علیه وسلم جاروب کشی کرده
ام اگر پیش کافر بر جاهم سرنگون کنم روز قیامت بحضور حضرت صلی الله علیه وسلم چه جواب
گویم بعد ازان فرمود آن حافظ قرآن و حاجی الحرمین شریفین بود و در دل اراده
شهادت نیز میداشت آن هم حاصل شد بعد ازان قاضی فیض احمد صاحب
عرضداشت که این رفیق من اکثر حب ملازمت میدارد بارها منع کردم اما باز نمی آید خواجه
شمس العارفین فرمود مر مسلمانرا باید که از ملازمت پرهیز نماید و اگر حاجت باشد ملازمت
اهل اسلام کند بعد ازان بنده عرضداشت که نصیحتی فرمائید تا بکار آید فرمود سالک را باید که صحبت
صالحین حاصل نماید و از صحبت بد بپرهیزد چرا که صحبت نیک ترا نیک کند و صحبت بد ترا بد سازد
چنانچه مولانا روم فرموده بیت صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند

حکایت نواب مظفر خان

صحبت عاشق ترا عاشق کند ٭ صحبت فاسق ترا فاسق کند ٭ **همچنین** در حدیث میلاد
ست الصحبۃ توثر ٭ اگر صحبت صالحین میسر نشود در مطالع کتب سلوک و توحید
مثل احیاء العلوم و کیمیا سعادت و مثنوی معنوی مشغول باشند و در تنهائے
اختیار کند و از صحبت جاہل نہایت احتراز کند کہ زہر قاتل ست چنانچہ مولانا روم فرمود
بیت دوستی جاہل شیرین سخن ٭ کم شنو کان ہست چون سم کہن بعد ازان
یعنی سخن دیگر شامت گناہ افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود و بال عیب گناہگاران بر
نیکوکاران ہم واقع شود ہمبرین معنی حکایتے فرمودند کہ بادشاہی بود و زوجہ او برے
حج بیت اللہ اجازت خواست بادشاہ بخدمت شیخ نجم الدین کبری عرض داشت کہ اہلیہ من
ارادہ حج میدارد اگر درویشی معتبر خود را ہمراہ آن روانہ کنند بہتر ست پس شیخ مریدے
صادق الاعتقاد را ہمراہ آن روانہ کرد چون شاہزادی بسوی او نگاہ کرد و محبت او
در دل شاہزادی اثر کرد و بی اختیار گردید چون این خبر بہ بادشاہی رسید درویش را
قتل کرد بعد ازان شاہ موصوف یک شمشیر و طشت از دنانیر پر نمودہ پیش شیخ نجم الدین
نہاد و گفت کہ از کرم خود خون آن درویش معاف فرمایند ٭ اگر نہ این طشت دنانیر بعوض
خون او قبول کنند ٭ با این شمشیر سر نیاز مند بعوض قصاص آن گرفتہ آنحضرت فرمود کہ
بعوض خون آن درویش چند کس از مردان کامل شہید خواہند شد بعد ازان بادشاہ
ہلاکو از ترکستان مع لشکر بسیار رسید و چندے مردمان از دستان خود از چند بادشاہ
از دستان بقتل رسیدند بعد ازان ہلاکو در شہر نیشاپور رسید و شیخ فرید الدین عطار
را گفت اگر امن خواہی از شہر بیرون شو شیخ گفت این مردی نیست کہ وابستگان
خود را بگذارم و جان خود را بسلامت ببرم پس جنگ شروع گشت و شیخ عطار در ان
شہر شہید شدند بعد ازان بسوی ہندوستان روان گشت و مردی کامل در جائے
سکونت میداشت چون آمدن بادشاہ باستماع یافت زمین را گفت اگر مرا جامی دہی

فائده در بیان شامت گناه

از قتل آن ورامن باشم زمین بشگافت و آن مرد در آن بنشست چون لشکریان در نخار
رسیدند در دل آن مرد خیال آمد که آیا ببینم که از اهل باطن کدام کس متولی این لشکرست
چون آن بزرگ روی او بیرون کرده دید که خواجه خضر علیه السلام علم بر دوش کرده پیش
لشکر می آیند عرض داشت که سالار لشکر ایشانند خواجه خضر فرمود ایشانند که از تقدیر الهی گریخته
از زمین پناه جویند چون این سخن بشنید از زمین بیرون آمد و لشکریان او را شهید کردند بعد
از آن فرمود سلطان روم از اولاد شاه هلاکوست پیش از گرفتن شهر استنبول مذهب رفض
میداشت چون بران شهر در سنه تسع مائة فتح یافت عبادت خانهای آنها را مسجد جامع ساخته
احکام اسلام جاری کردند و باقی قصه شاه هلاکو در کتب تواریخ مسطورست بعد از ین
سخن در تنگی باریدن باران افتاد مولوی معظم دین صاحب عرضداشت که دعا خیر فرمایند
تا خدا تعالی باران رحمت عنایت فرماید فرمود شب و روز بجناب حق تعالی دعا میخواهیم
لیکن اما بسبب شومی گناهان جمیع مخلوق بتنگی گرفتار اند آنگاه این بیت بر
زبان مبارک راندند بعد از ان مولوی معظم دین صاحب را فرمود محمد بخش که یکی از
اقربا ماست خویش را موی بیطلبد وی را قطع خوید بدهید و این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت توانگر خود آن لقمه چون میخورد * چو بیند که درویش خون میخورد *
بعد از ان فرمود تنگی و فراخی اجهان موجب اعمال بندگانست که چون در وقت
فراخی طعام را حقیر و بی قدر دانند بسبب آن قحط و بلا نازل شود و چون بیاد حق تعالی
مشغول شده تضرع و زاری کنند خدا تعالی دعا آنها قبول فرماید و فراخی کند
بعد از ان همدرین معنی فرمود خاصه بعض بافندگان آنست که چون فراخ دست
شوند و بسیار لفظ حقارت درباب غله می گویند چنانچه شخصی بافنده از کسی بابت
اجرت غله گندم آورد و چون زن او غله را بدید یک دانه جو در دست گرفته گفت دزد گرفته ام
شوهر او گفت این را سزا باید کرد تا بر ریسمان بسته او بخشند و مشهور کردند که دزد را سزا داده

ایم چون این خبر بحاکم گهڑک سنگه رسید آنرا طلبید وگفت باوجود حکومت من دزد را بسجه قانون سزا داده آخر الامر لاجواب شد و چند مبلغ ازانها بابت جرمانه گرفته رها کرد

مرآت سے دہم در ذکر مذمت دنیا و اہل آن

روز سه شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوٹی و مولوی نور الله چنیوی یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در مذمت دنیا افتاد شخصے ہندو سعد بخدمت خواجه شمس العارفین سوال کرد حضرت صاحب چیزی عطا نمود بعد ازان بر زبان مبارک راند که شخصے زنبور نام بخدمت خواجه تونسوی عرضداشت کرد مبلغ صد روپیه برای سر انجامی چاه عنایت فرمایند خواجه صاحب مبلغ صد روپیه را عطا کرد ہمدرین وقت قاضی آنحضرت عرضداشت که غیر آنها غلامان و صوفیان مفلس و متقیان عاجز بحضور ایشان حاضر اند اگر ایشانرا این مبلغات عطا فرمودی چه بهتر بودی فرمود این مال دنیا اگر نزد من عزیز بودی بعزیزان بدادمی بعد ازان برینمعنی حکایت فرمود روزی شیخ شبلی علیه الرحمت چهار ہزار دینار در دریا انداخت شخصی گفت اگر این دینار بکسی محتاج را دادی بهتر بودی آنحضرت فرمود من آن مومن نیم که زحمت خود دیگران را بدہم بعد ازان سخن در حقارت اہل دنیا افتاد خواجه شمس العارفین فرمود حضرت خواجه تونسوی فرمودی که دنیا مبغوض خدا تعالی وانبیا علیہم السلام و اولیا کرام ست فرمود دیگر مولانا رومی در حق ایشان خوب گفته است آبیات

اہل دنیا چون سگ دیوانه اند ۔ دور شو زیشان که بس بیگانه اند ۔ اہل دنیا چه کہین چه مہین ۔ لعنة الله علیہم اجمعین ۔ چیست دنیا سر بسر شیر ر ۔ دربی آن گلخن چو ن خر شدار

دیہم خواجه تونسوی فرمودی اگر خدا تعالی مارا قوت علم بیشتر دادی در حق اہل دنیا زیاده تر ازین گفتمی ہمدرین محل دعاگو عرضداشت که اہل دنیا کدام کسان اند فرمود آن کسانند که محبت دنیا در دل آنها غالب باشد و ہمه اوقات خود را در پی جمع کردن آن صرف کنند چنانچه مولانا روم میفرماید بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن

فی قماش و نقره و فرزند و زن همچنین خدا تعالی میفرمود قوله تعالی یا ایها الذین امنو
لا تلهکم اموالکم و اولادکم عن ذکر الله بعد ازان فرمود وقتی
حضرت گنج شکر خواجه نظام الدین را فرمود شب برای تو در باب ترقی دنیا بجناب رب
الارباب مناجات کرده ام خواجه نظام الدین ازین امر متفکر شده عرض داشت که ازین دنیا
مردان خداپناه خواسته اند و من از شر او بچه طور رهائی یابم فرمود دنیا با تو
هیچ نخواهد کرد ازار بند خود را محکم داری گفت خبر فرمان ایشان بر جوران هشتی هم
نخواهم کشاد بعد ازان فرمود دنیا فی نفسه لا مر بون نیست بلکه بحکم حدیث مزرعه
آخرت است اما تصرفات او مختلف اند اگر آنرا موافق خواهش نفسانی صرف کند مار
گردد و اگر موافق فرمان خدا و رسول او خرچ کند سعادت دارین یابد بعد ازان فرمود
بعد از دعای گنج شکر ترقی اموال چنان شد که از حساب بیرون رفت و آن مال و فتوحات
در خرچ صلحا و فضلا صرف شدی و متعلقان حضور آنحضرت تخمیناً چهار هزار علما و ملا
و پانصد قوال و دیگر سقایان آستان نیز افزون تر بودند بعد ازان فرمود حضرت امیر خسرو
و علاء الدین را بعد از هر هفته جانب درویشان آستان ارسال نمودی و گفتی درویشی که
لائق اجازت باشد نزد من بیارید و حسب الفرمان جستجو میکردند و هر درویشی که در قیاس خود
لائق دانستندی نام او نوشته بحضور آنحضرت حاضر کردندی و حضرت بعض را مسلم داشتی
و بعض را گذاشته درویشی دیگر بجای وی قبول فرمودی تا انجام عمر برین منوال بگذشت
بعد ازان سخن در ذکر فریدالدین عطار افتاد خواجه شمس العارفین فرمود شیخ فریدالدین
عطار در ابتدای عمر دکان عطاری میکردند روزی مردی خرقه پوش آمد و گفت برای
خرقه عطر درکار است شیخ فریدالدین بخندید و گفت عطر برای لباس با رنگ و صاف باشد
نه برای خرقه کهنه خرقه پوش گفت با وجود چندین علائق و حرص دنیا مردن تو چگونه باشد
شیخ عطار گفت مردن تو محال بنماید آن بزرگ گفت که مردن من تو بیسان نیست

ذکر شیخ فریدالدین عطار

و بسیار گفتگو فیما بین جسارت آمیز کردند آخر آن بزرگ خرقه بر خود کشیده پیش دکان
آنحضرت غلطید چون شیخ عطار خرقه بر داشته دید که جان بحق تسلیم کرد فی الحال در
دل شیخ حسرت آمد و شیشه های عطر در آب جو انداخته بحق متوجه شدند بعد ازان این
بیت بر زبان مبارک راندند بیت عقل هر عطار کاگه شد ازو طبله ها را ریخت اندر آب جو
بعد ازان سخن در ذکر سلطان ابراهیم افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند روزی حضرت
ابراهیم رحمه الله بر تخت نشسته بودند از بالای سقف آواز آمد سلطان ابراهیم بالای سقف
رفت شخصی را دید گفت تو کیستی و اینجا چه کار داری گفت شتری گم شده را جستجو
میکنم گفت تعجب که بر بام شاهی شتر می طلبی گفت این هم محال ست که با وجود تعلق
سلطنت مرتبه فقر حاصل کنی بعد ازان روزی شخصی از رجال الغیب بحضور شاه
ابراهیم آمد محفل سلطانی آراسته بود بی تحاشا از وجه دیدبانان و نقیبان آستان گذر
نموده پیش تخت سلطانی باستاد و گفت ای سلطان مرا بر تخت خود جای بده تا بخسپم شاه
گفت در سرای سلطانی برو آنجا همه اسباب مهیا اند گفت تخت کدام کس ست شاه گفت
ملکی و موروثی من ست باز گفت قبل ازین در ملکیت کدام کس بود شاه گفت در ملکیت آباء
من همین طور تا چند کس پرشمرده گفت این هم مثل سرای ست چنانکه مهمانان در
سرای شب گذاشته کوچ کنند و باز دیگران بیایند و این هم هر کس نوبت خود گذاشته
بدیگری سپرد کنند چنانچه شیخ سعدی فرموده بیت هر که آمد عمارت نو ساخت رفت
و منزل بدیگری پرداخت پس آن مرد غایب شد و سخنان او در دل ابراهیم
تاثیر کرد فی الحال تخت شاهی گذاشته بر کناره دریا گوشه در گزیدند بعد ازان خواجه
شمس العارفین فرمودند وقتی که بسوی بیت الله شریف روانه شدند و در هر قدم دوگانه
نفل میکردند تا آنکه بمدت چهارده سال به بیت الله رسیدند و چون از مناسک حج
فارغ شدند در کوفه بخدمت امام اعظم رحمة الله آمدند امام صاحب پرسید که از علوم ظاهری

چیزی میدانی گفت هیچ ندانم مگر یک حدیث که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

فرمود حب الدنیا راس کل خطیئة وترک الدنیا راس کل عبادة

امام صاحب فرمود همین حدیث کافیست وچند مدت بخدمت امام صاحب سکونت کرده

علم ضروریات خواندند. بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود که شاگردان امام صاحب

بسیار بودند. مگر دو شاگرد در علم باطنی حضرت ابراهیم ادهم و داؤد طائی کامل بودند و

دو در علم ظاهر امام محمد وامام ابو یوسف بعد ازان فرمود وقتی خلیفه منصور

حضرت امام صاحب را طلبیده گفت منصب قضا را اختیار کن امام صاحب گفت

ای میر من مرد عجمی ام نه عربی وسادات عرب بقضا من راضی نخواهند شد

خلیفه گفت قضا به نسب تعلق ندارد این را علم باید باز امام صاحب گفت من آن کار را

نشایم ودرین که گفتم که نشایم اگر راست گویم خود نشایم واگر دروغ میگویم دروغ گو قاضی

مسلمانان را نشاید وتو خلیفه خدای روا مدار که دروغ گو را خلیفه خود کنی این بگفت و

نجات یافت پس بعد وفات امام صاحب یوسف علیه الرحمة قضا را اختیار کرد وقتی

که فیما بین صاحبین در کدام مسئله اختلاف واقع شد وبخدمت حضرت داؤد طائی

رفتند واختلاف خود را بیان کردندی اگر قول ابو یوسف راست بودی فرمودی که

این مسئله صحیح ست واگر قول امام محمد صحیح شد فرمودندی که قول محمد صحیح ست یعنی

بسبب کراهیت قضا نام ابو یوسف بر زبان نیاوردندی بعد ازان فرمود طریقه

حضرت ابراهیم آن بود که در بادیه رفته هیزم کشی میکردی ودر بازار مکه معظمه فروختندی

ونصف قیمت آن در تصرف خود آوردی ونصف دیگر درویشان را دادندی

روزی در تیاری طعام درنگ شد ودرویشان نهایت مضطرب شدند چون طعام

تیار شد آن همه ایشان را دادند وعذر نمودند بعد ازان فرمود خواجه حمید الدین ناگوری

رحمة الله علیه تارک دنیا بحد کمال بودند چنانچه در خانه آنحضرت بجز یک بوریا جای دیگر

ذکر امام اعظم رضی الله عنه

ذکر خواجه حمید الدین رحمة الله علیه

نبود چون وقت نماز شدی جانب مسجد میرفتندی و اهل خانهٔ ایشان در غله دان نشستندی
و ایشان آن چادر بر بدن پیچیده میرفتند و بعد از جماعت انتظار دعا هم نکردند چون
آنحضرت از نماز فارغ شده بخانه آمدی باز اهل خانهٔ ایشان بهمان چادر نماز ادا نمودی و
حضرت صاحب دران غله دان نشستندی روزی سلطان شمس الدین غوری حال آن
حضرت از مردمان پرسید که این بزرگی متاع دنیا و جامه پوشیدنی و طعام خوردنی نمی
دارند چگونه کنند مردمان کیفیت حال بیان کردند سلطان عرضداشت اگر مرضی مبارک
ایشان باشد چیزی روزینه از بیت المال مقرر نمایم و اگر از بیت المال قبول نکنند
از دکان بقال موافق حاجت خود گرفته باشند خواجه صاحب بخانه آمده از اهلیه خود مصلحت
پرسیدند زوجه ایشان گفت در خانه به بینم اگر چیزی موجود نباشد آنچه مرضی
مبارک ایشان باشد بکنند چون جستجو کرد قدری ریسمان یافت و گفت این را فروخته
میخوریم بعد ازان هرچه باشد باشد باز زوجه ایشان گفت اگر روزینه سلطان
اختیار خواهید کرد نام ایشان از دفتر متوکلین محو کنند پس این سخن در دل آنحضرت پسند
آمد و انعام سلطان قبول نفرمود بدانکه العزیز کاملان حق چنین بوده که با وجود امکان ترک کردند
بعد ازان سخن در ذکر دیانت سلطان شمس الدین افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند
خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی رحمة الله علیه بوقت نزاع وصیت کرده بودند که غسل آن
کس دهد که سنت عصر فوت نکرده باشد چون این خبر بسلطان رسید گفت الحمد لله که خدای
تعالی این مسکین را باین سعادت مشرف ساخت که گاهی سنت عصر فوت نکردم بعد
ازان سخن در ذکر شیخ شهاب الدین افتاد خواجه شمس العارفین فرمودند چون شیخ شهاب الدین
متولد شدند والد بزرگوار ایشان بخدمت حضرت محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی
آورد حضرت غوث الاعظم بر ران خود بنشاندند و بروی نظر شفقت کرده فرمودند انت
آخر المشهورین فی العراق حسب الفرمان آن حضرت بدرجه کمال رسیدند و در زمانه

ذکر شیخ شهاب الدین

فتوحات بر شیخ شهاب الدین چنان مفتوح شد که هشتاد هزار مصر زر از صبح تا شام
جمع شدی و همین قدر تصرف کردی تا وقت مغرب هیچ درم باقی نماندی بعد
ازان فرمود اکثر اهل دنیا تا نصف عمر خود در حصول دنیا بسیار کوشش کنند و چون
آخر عمر ازان مایوس بمانند باز اولاد خود را بآن شغل امر کنند یعنی بهر صورت مقصود
انها ماسوی الله باشد و مردان خدا از هر دو جهان وگردانیده بیاد حق تعالی مشغول
باشند و محبت زن و فرزند از دل خود دور کنند بودن و نابودن اولاد یکسان و اگر
اگر باشد آنرا نیز براه مستقیم امر کنند بعد ازان فرمود طالب صادق را باید که در ترک
دنیا بسیار کوشش کنند زیراکه اصل همه بدیهاست رباعی ای طالب دنیا تو بسی
مغروری باوی مایل عقبی تو یکی مزدوری باوی آنکه ز میل هر دو عالم دوری باد تو
طالب نور بلکه عین النوری بعد ازان سخن در ذکر شیخ بهاء الدین ملتانی افتاد خواجه

ذکر بهاء الدین ملتانی

شمس العارفین بر زبان مبارک راند که روزی خواجه حمید الدین ناگوری بخدمت خواجه
بهاء الدین عریضه نوشت که سبب چیست که بعض اهل سلوک باوجود مال دنیا صاحب
تصرف میشوند خواجه بهاء الدین جواب آن ننوشت بعد از چند مدت خواجه حمید الدین گفت
جواب سوال من بوسیله الهام اظهار گردید که ای حمید الدین زهد و تقوی چیزی دیگر ست و
عشق چیزی دیگر یعنی نظر عاشق بجز دیدار دوست نمی افتد همه جا نور ظهور او ببینند
اگرچه مال دنیا نزد آنحضرت بیشتر بود اما محبتش در دل ایشان هیچ نبود بعد ازان
فرمود خواجه بهاء الدین را هفت پسر و یک دختر بود چون وقت نزع آنحضرت نزدیک
رسید پسران خود را وصیت فرمود که تقسیم ترکه موجب شریعت دو حصه برای لذکر یک
حصه برای بنت مقرر است مگر شما را وصیت کنم که حصه همشیره خود برابر حصه خود خواهید
داد پس بعد از وفات آنحضرت مال نقود وغیره هشت حصه برابر تقسیم کردند هشتاد و هشت
هزار مهر بر یک آنجا حاصل شد خواجه صدر الدین که پسر کلان بود همه مال در راه خدا

ایشار کردند و دیگر صاحب زادگان در قبضه خود نگاه داشت و چون این خبر بادشاه
وقت رسید جمیع آن مال از ان صاحبان غصب کرده زیر تصرف خود آورد
بعد ازان فرمود چون خواجه توسوی این قصه را شنید بر زبان مبارک راند که این
غصبیدن مال برضی آن حضرت گردید که ایشان را بنور باطن معلوم بود که این مال دنیا
چون بیت و ملتز آن نزد آنها نیست پس نزد آنها نباید بعد ازان هم
درین محل سید الله بخش غزل شیخ بهاء الدین برخواند غزل

عقبای شکارگاه سگان ما — دنیا چراگاه کمینه خران ما
جمله بشر کواکب افلاک انجمن — جبرئیل با ملائک از چاکران ما
عرش کرسی زیر زمین قدم نهان — اسلام و کفر سوزم این امتحان ما
ما خود ی شدیم خود ی در جهان ما — بیزار بد خدا که بی ما خدای ما
بشنو تو از بهای سخنهای ای عزیز — والله مکان وحدت در شان شان ما

بعد ازان فرمودند شاه رکن عالم پسر مخدوم صدرالدین در مراتب فقر نهایت
کمال بودند چون از دار دنیا رحلت فرمود بسوی پای مبارک خواجه بهاء الدین
دفن کردند روزی خواجه بهاء الدین مریدی را بخواب فرمود که شاه رکن عالم را از طرف
پای من بیرون کنید یا مرا مکان دیگر دفن کنید زیرا که ترک ادب است روز دیگر شاه
رکن عالم شخصی را در خواب فرمود که قصد بیرون کردن من هرگز نکنند خود بخود از اینجا
نقل خواهم کرد شاه رکن عالم ازان جا نقل کرده در روضه شاه تغلق که برای خود تیار کرده
بود قرار نمودند جهت تصدیق این امر دست خود را میان [illegible] از زیر زمین بیرون کرده
که بعض مردمان آن را معاینه کردند تا هنوز زیارتگاه آدمیان است بعد ازان
سخن در بابت کیمیا افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی از زبان مبارک
خواجه توسوی شنیدم که کیمیا ساختن نزد اهل تصوف جائز نیست بهر انکه [illegible]

زبان مبارک اند بیت دل ماکتا باک ملے بن باکی باک نہ بلہ تری من ہتیاں کجھ نہ ہووے
کر باکیہ ذرہ پاس دلدا ہرگز جھہ نہ اسے باسولی برخ چٹیاں سکھنی سلدا ہا بتیاں
تاں گھر ہر پر فاضل ریکیا کھنگاید بعد ازان فرمود سالک را باید کہ در تزکیہ نفس
سعی بلیغ نماید و خود را از ہر کس کمتر داند و حب ما سوی اللہ از دل بیرون ساختہ در اذکار
و عبادت حق سبحانہ و تعالی مشغول باشد تا از لوث ہستی موہوم مصفا گردد و جمال
حقیقی و انوار سبحانی در وی جلوہ نماید بعدہ در مجلس حافظ امیر عرض داشت کہ سید
جلال قریشی التماس میدارد کہ این بندہ را یکی از سگان خود دانستہ گاہی گاہی یاد فرمودہ
باشند چونکہ افعال و اقوال او نزد حضرت صاحب موافق نبودند در جواب ایشان فرمود سالک را
باید کہ خود را بسگ تشبیہ نہ دہد بلکہ در ان سعی کند کہ انسانیت حاصل شود بعد ازان
سخن در ذکر خیالات فاسدہ افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود خواہش نفس بر سہ قسم است
اگر آرزوی لذیذ خوردن و نرم پوشیدن و تحسین بدن و جماع کردن بما آید این ہمہ
آرزوہای نفس است و چون آرزوی کبر و خود پرستی و حسد و بغض و مثل آن پیدا شود
این ہمہ آرزوی شیطانیست و چون رغبت عبادت و ریاضت و ترقی اعمال حسنہ و
مانند این آرزوہا شود این خطرہ ملکیست پس سالک را باید کہ از خواہش نفسانی و
شیطانی پرہیز نمودہ باوصاف حمیدہ موصوف شود بعد ازان حاضرین مجلس عرض
داشت کہ الحمد للہ زہی طالع ماست کہ بخدمت ایشان مشرف شدہ باوصاف حمیدہ
و اذکار طیبہ مشغول شدیم خواجہ شمس العارفین فرمود این ہمہ اوصاف کہ بوجود بندہ محض
عطای بخشش خواجہ تونسویست ورنہ در من ہیچ نیست سبحان اللہ کہ با وجود چنین کمالات
کسر نفسی میکردند و فرمودند ہر کہ راہ یافت از کسر نفسی یافت چنانچہ شیخ عطار میفرماید
بعد ازان مولوی فخر الدین لاہوری عرض داشت کہ بباعث خیالات فاسدہ در نماز
و اذکار حضور و لذت نمی آید خواجہ شمس العارفین فرمود سالک را باید کہ درود و قبول دارد

نیندیشد اگرچه کار سلوک بجذبه موقوفست اما باید بهر وجهی که باشد ترک وظیفه نکند
زیرا که عاشق را در راه معشوق جان نثار کردنست بعد ازان این ابیات بر زبان
مبارک راندند **ابیات** اصل خود جذبست لیک ای خواجه تاش ٭ کار کن موقوف
آن جذبه مباش ٭ زانکه ترک کار چون نازی بود ٭ نازکی درخورد جان بازی بود
با قبول رد میندیش ای غلام ٭ امر را و نهی را مین والسلام بعد ازان حاجی
غلام سرور ملتانی عرضداشت که اکثر اوقات خیالات فاسده بوقت وظیفه خواندن
می آیند چگونه کنم خواجه شمس العارفین فرمود اگر خیالات فاسده نیایندی هر یکی صاحب
ولایت بودی چنانچه شیخ سعدی فرموده **بیت** اگر ژاله هر قطره در شدی
چو خرمهره بازار ها پر شدی، بعد ازان فرمود سالک را باید که بعد از خواندن
وظائف خصوصاً مسبعات عشر بجناب مجیب الدعوات دست بر داشته بگوید که ای
خداوند کریم بکرم خویش از خیالات فاسده محفوظ گردان آمین ثم آمین بعد ازان
شاه خدا بخش سنجری عرض داشت چنانچه از علائق ظاهری خلاص کرده اید همچنان
باطن من نیز از خطرات نفسانی و وساوس شیطانی نگهدارید خواجه شمس العارفین بنفسه
فرمود مگر همت باید بعبث برای دفع خطرات اسم یا فعال بهفتاد و بار با ید خواند و استغفار
هم درین باب اثر عظیم دارد و هم تصور کند که خدا تعالی بینا و داناست هر فعل که ازین
صادر شود حق تعالی او را بیند و واندبین باین مطالع خود را از افعال ناشایسته و خطرات
فاسده شرمسار گرداند و دائم الحضور باشد علی هذا القیاس هر فعل خواه نیک باشد خواه
بد تصور ذات کند تا از خطرات محفوظ باشد بعد ازان مولوی معظم دین یار علی
پنج شنبه نان پیش حضرت صاحب نهاد خواجه شمس العارفین فرمود این چیست گفت چه
کنم هر چند محافظت ملازمان کشت کاری بکنم اما از دزد دیدن باز نمی آیند این بار ها
نان شخصی فلان دزدیده اند فرمود این بار ها آنرا بدعا بید و چند گنید تا ازین امر باز مانند

انگاہ فرمود عجب حیرانی ست کہ باوجود این قدر فراخی طعام و پوشاک از دزدی باز نمانند بعد ازان بہ بعضی فرمود اکثر مردمان بشامت نفس در ضلالت و گمراہی می فتادند چنانچہ ملی بلعم باعور و شیخ صنعان بر صیصا ہمدرین محل غلام محمد سیال عرضداشت کہ خاتمہ شیخ صنعان چگونہ شدہ ہست فرمود بدعا مریک خاتمہ آنحضرت بایمان گردید بعد ازان فرمود در مجلس وعظ بلعم باعور ہفتاد ہزار موجود دیگر و دوازدہ کاتب بر ہر یک دوات از زبان وی حقایق و معارف لکھے می نوشتند با وجود این عرفان بشامت نفس گمراہ شد انگاہ فرمود این ہمہ مردمان بباحث اطاحت زنان بزمرہ گمرہان منسوب شدند حق سبحانہ و تعالے از شر ایشان محفوظ گرداند بعد ازان سخن در ذکر خواطر اربعہ افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود بر زانوی چپ مکان خطرہ شیطانی ست و بر زانوی راست مقر خطرہ نفسانی است و بر کتف راست جای خطرہ ملکیت و بر فضای دل خطرہ رحمانی ست سالک را باید کہ ہر سہ اول را نفی کند و بر خطرہ رحمانی اثبات ذات کند و داند کہ چون خیال غضب و فریب در دل آید این خطرہ شیطانی ست این را با نفی کند و چون خواہش و حرص و شہوت خوردن و پوشیدن و مانند آن آید داند کہ این خطرہ نفسانی ست این را ہم نفی کند و چون طالب حسنات و خیرات باشد داند کہ این خطرہ ملکیست این را ہم نفی کند و خطرہ رحمانی کہ زیر پستان چپ محل وست این را اثبات کند تا خدا تعالی از این شرہا محفوظ گرداند بعد ازان فرمود رسیدن بحضور محبوب حقیقی بسیار مشکلست تا آنکہ از حرص و بخل خلاصی نیابی بمحبوب نرسی چنانچہ بزرگی فرمودہ بیت

بکل توحید نروید بہ بینی کہ در و خار شرک و حسد و کبر و ریا و کین ست ہمدرین محل بندہ عرضداشت کہ میان روح و نفس فرق چیست فرمود حقیقت نفس و روح یکیست اما باعتبار اوصاف حمیدہ آنرا روح گویند و باعتبار امور ناشایستہ آنرا نفس گویند و

حرص و بخل تا ہمہ خواطر
ذوق و انابت

فی الحقیقت این همه یکیست چنانچه بزرگی فرموده مصراع ع نفس و روح و عقل و دل
جمله یکیست ** بر همه بزرگی فرموده بیت روح و دل اور جسم تینو ایکسا چیز ہیں
فعل کی نسبت سے ہوا ہین تمیز بعد ازان فرمود عقل ظاهری حجابست پیش ذات
حق تعالی چون عقل ظاهری زائل شود عقل باطنی مکشوف گردد چنانچه مجذوبان را
عقل ظاهری نباشد مگر باطن آنها روشن باشد بعد ازان فرمود نفس و روح فی
الحقیقت یک ذات اند اما گاهی آنرا نفس اماره و نفس لوامه و نفس مطمئنه میگویند و گاهی
روح و دل مینامند و این اختلاف اسما باعتبار اختلاف اوصافست هر صفتی که برآن
غالب باشد بآن موصوف گردد آنگاه فرمود دل این شکل صنوبری را گویند بلکه
آن چیزی دیگرست که مردان خدا آنرا بخوبی میدانند چنانچه بزرگی فرموده بیت آدمی
آنست که بینی درو دوست ** محو گان کرده یقین درو دوست ** گر بود این شکل
شکل آدمی ** ز در و دیوار نه دارد کمی بعد ازان طبیب نام علی قریشی عرض داشت
که کیفیت مرگ انسان چگونه است خواجه شمس العارفین فرمود روح انسانی را مرگ نیست
بلکه آن از عالم امرست چنانچه خدا تعالی فرموده قل الروح من امر ربی و چون از
فانی بحکم کل نفس ذائقة الموت نقل کند آنرا مرده میگویند و حالانکه از داری بدار
دیگر نقل میکند چنانچه در حدیث آمده ان اولیاء الله لا یموتون بل ینتقلون
من دار الی دار بعد ازان فرمود بعض اهل الله بجناب حق سبحانه دعا خواسته
که خداوندا بوقت نقل روح من بے هوشی بخشی تا از شر شیطان ایمن باشم زیرا که خود
افعال و اقوال مشروط بعقل است و هر چه در حالت بے هوشی صادر شود بران
نیست بعد ازان سخن در ذکر عقائد هنود افتاد خواجه شمس العارفین بزبان
مبارک راند عقائد هنود آنست که چون کسی بمیرد باز بقالب دیگر ظهور کند و این
را دلیل خود میدانند بیت شد صد و هفتاد قالب دیده ام ** همچو سبزه بارها روئیده ام

ذکر مرگ مردان از عالم و حاصل

بعد ازان فرمود از ابیات مولانا روم معلوم میشود که مرگ مردان ظاهری یکبار است و صوفیان چند هزار بار بعد ازان باین ابیات اشارت فرمود ابیات.

آن گروهی کز فقیری بی سر اند | صد جهت زان مردگان فانی تر اند
صوفیان از صحبت فانی شدند | مرده از یک جهت و فانی در گزند
مرگ یکی قتل است و این سیصد هزار | هر یکی را خون بهائی بی شمار
گرچه کشت این قوم را حق بارها | ریخت بهر خون بها آن بارها
هم چو جرجیس اند هر یک در سرا | کشته گشته زنده گشته شصت بار
کشته از ذوق سنان دادگر | می بسوزد که بزن زخم دگر
دائما از شوق وجود جان بهست | کشته بر قتل دوم عاشق تر است

بعد ازان فرمود مولوی جامی نیز در بیتی به پیغمبر اید بیت از خار خار عشق تو در سینه دارم خارها، یکبار میمیرد هرکسی بیچاره جامی بارها بعد ازان فرمود اکثر مردان بر موت جامی رحمة الله علیه اعتراض میکردند و طعن میزدند و شیخ عبد الغفور که شاگرد ایشان بود در مسجد بطریق درویشی سکونت میداشت روزی بوقت سحر بروی حالتی پدید آمد که اعضای ایشان جدا جدا در صحن مسجد افتاده بودند چون علی الصباح نمازیان بمسجد درآمدند احوال شیخ عبد الغفور دیده متعجب شدند پس ازان زمان اعضای آن جمع شده بصورت اصلی عود نمودند پس اعتراض مردمان از موت جامی دفع شد بعد ازان سخن در حیات و ممات اهل الله افتاد خواجه شمس العارفین فرمود نقل اولیاء الله همچون نقل شخصی باشد که از داری بدار دیگر نقل کند لهذا هرکس که با ایشان عداوت کند حسب نیت خود در رنج و بلا گرفتار شود و هرکس که معتقد آنها باشد سعادت دارین بیابد پس همچون زندگان فیض ایشان باقی است همدرین محل طیب غلام علی قریشی عرضداشت که چون روح اولیاء الله نقل کند وجود در طاقت و قدرت باقی ماند فرمود

ذکر حیات و ممات اهل الله

چون کہ نقل ایشان مثل نقل عام نیست پس لهذا همه کار ایشان باشد زندگان باشند

مرآت سی وسوم در ذکر زیارت قبور و امداد خواستن از اهل آن

شب دوشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی سلطان محمود ناظر و میر تولی
غلام محمد گجراتی توسوی و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر فیوض اهل قبور افتاد خواجه
شمس العارفین بر زبان مبارک راندند که اگر برای حصول حاجات دینی و دنیوی بر قبور
اهل الله برود جائز است که بسیار مردمان از قبور اولیاء الله فیض می یابند چنانچه اکثر
مردمان خاص و عام بجوار قبر فیض اثر خواجه معین الدین و حضرت غوث الاعظم بشارت و فیض
یاب شوند بعد ازان فرمود رفتن بر قبور بروز خمیس و جمعه و دوشنبه سنت است و
چون فاتحه خواند پشت جانب قبله کرده بنشیند و بگوید السلام علیکم یا اهل القبور تا آخره
بعد آن فاتحه بطریق مسنون بخواند و اگر حاجت دنیاوی بخواهد جانب پای آن بنشیند
و بگوید ای خداوند کریم بطفیل این بزرگ کار من آسان بگردان بعد ازان فرمود
شهیدان بمیان دیگر بزرگان اهل قبور فاضل تر اند اگر شخصی بحضور ایشان مدد طلبد
بزودی قبول شد بعد ازان فرمود چون صاحبزاده گل محمد نبیره حضرت خواجه توسوی
فوت شدند بهاول خان برای تیاری روضه صاحبزاده صاحب پانصد نفر مزدور و چهل
نفر معمار بخدمت خواجه توسوی فرستاد پس آن مردمان بخدمت حضرت عرض داشتند
که ما یان را بهاول خان جهت تعمیر روضه صاحبزاده فرستاده است فرمودند حاجت روضه
نیست زیرا که بعد از چند مدت این روضه ها مسمار شوند و هیچ نام و نشان آن بهاقی نماند
بجز اعمال او پس آن معماران جانب بهاولخان عریضه نوشتند که ساختن روضه حضرت
صاحب قبول نمی فرمایند هر چه حکم باشد بکنیم بهاولخان نوشت اگر ساختن روضه منظور
نیست بنای مسجد شروع کنید پس حسب الحکم در چند مدت بنای مسجد تمام کردند بعد ازان
فرمود سالک را باید که در اعمال صالح سعی کند بهر وجهی که باشد باشد آنگاه این مصرع

بر زبان مبارک راند مصرعه ستیان تال گهر مهر بر فاضل زیب کیا گهگل دا بعد
ازان مولوی معظم دین صاحب عرض داشت باعث چیست که بعد از انتقال مردان
خدا فیوض آنها بدرجه کمال میباشد خواجه شمس العارفین فرمود چون اولیاء الله از دار دنیا
نقل کنند از اوصاف بشری مجرد و منزه باشند و بحق سبحانه واصل شوند لهذا حرکات
و سکنات ایشان بدرجه کمال بظهور می آیند آنگاه فرمود اثر فیض اولیا تا مدت دراز
باقی ماند و من بعض مجاهدان و عاملان را چنین حالت ایشان باشد که تسخیر مردمان و حصول
مرادات آنها تا وقت حیات ایشان تمام گردد بعد ازان فرمود رندی گل نام در
موضع اوچه سکونت می داشت و بسیار مردمان از لاهور و پشاور و ملتان به تسخیر
حاضر کرده بود و چون فوت شد هیچ اثر تسخیر او باقی نماند آنگاه فرمود تاریخ وفات
او بلفظ فضل کوچ نمود مشهور است بعد ازان سخن در فیض رسانی
اهل قبور افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین خواجه احمد
تونسوی برای زیارت روضه مبارک خواجه معین الدین تشریف ارزانی فرمود شخصی
را دید که رسن در گلو انداخته میگوید ای خواجه خواجگان یکصد و بیسه و [illegible] بکر
دوازده ساله میخواهم ورنه بمیرم بعد از چند روز شخصی درویش صورت آمده مبلغ
یکصد و بیسه او را داد و رفت باز زنی هنود بیامد و گفت ای مرد با من نکاح کن گفت
عمر تو چند سال است گفت هژده سال گفت ترا نمی خواهم که سوال من دوازده سال
است باز بعد از چند روز زنی دیگر حاضر آمد و گفت با من نکاح کن گفت عمر تو چند
گفت سیزده سال گفت ترا با تو چکار سوال من دوازده سال است الغرض حضرت
سجاده نشین صاحب مراجعت نمود و همراه ایشان روانه شد آنحضرت فرمود عجب
عشق میداری که با ما روانه شدی گفت نه دوم اما کاری در پیش است اگر تمام
کرده باز خواهم آمد بهمان رسن خواهم آویخت آنگاه فرمود سبحان الله مردان خدا اند

شخصی

فیض رسانی کمال میباشند هر کس که بحضور ایشان برود خالی نماند بعد ازان
فرمود مرگ بر دو قسم است اختیاری و اضطراری اختیاری آنست که باختیار خود از
بشریت بگذرد و این بجز صحبت شیخ کامل نمیشود و مرگ اضطراری مشهور است
بعد ازان جمع آدمیان خورد و کلان باشندگان موضع سیال شریف بحضور خواجه
شمس العارفین حاضر شده عرض کردند که بسبب تنگی معاش نهایت لاچار شدیم دعا
خیر فرمایند تا ازین مفلسی رهائی یابیم خواجه شمس العارفین بر زبان مبارک راندند فرمودند
است که مردمان اطراف درینجا آمده فائده حاصل کنند و به نماز و روزه و خواندن
اوراد مشغول شوند اما بمیان شمایان تا هنوز هیچ اثر ظاهر نشد که گاهی جانب مشغولی
متوجه باشید و در ادای صلوة پنجگانه و روزه و غیر عبادات ثابت قدم باشید اگرچه
خدا تعالی بسبب گناهان روزی کسی بند نمی کند اما بسبب شامت اعمال ذلت و قلت
بران نازل کند شما را باید که خدا را حاضر و ناظر دانسته بر صلوة پنجگانه قائم باشید و از
حق غیر اگرچه اندک باشد حذر کنید و در ادای حقوق خالق و مخلوق جیت و چالاک
باشید یقین است که به برکت حسنات از جمیع بلیات رهائی یابید بعد ازان
بسوی محمد نعیم کهڈوی متوجه شده احوال باشندگان کهڈ شریف یک بیک پرسیده
گفت از صحبت شمایان هیچ کس زنده نماند دم سرد بر آورده این مصرع بر زبان
مبارک راندند مصراع پهر پهر پور لنگائے لوکان ملک الموت مهانی بعد ازان
فرمود سه عالم همیشه در سفر باشند اول عالم ارواح که در کرنا حضرت اسرافیل علیه
السلام سکونت کرده اند و ازان هزار در هزار بسوی رحم هاے زنان سفر
کنند و دوم اهل رحم که ازینجا بعالم شهادت نقل کنند و سوم اهل این جهان بسوی عالم برزخ میروند

مرآت سی و چهارم در ذکر صحبت و فضیلت آن و خواستن فیض از بزرگی

سلسله دیگر بار روز جمعه صحبت آنحضرت حاصل شد سید فضل شاه و مولوی احمد یار و

مرگ بر دو قسم است

[illegible]

یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر بیعت افتاد مولوی احمد یار عرضداشت که
بیعت بر چند قسم ست خواجه شمس العارفین فرمود بیعت بر دو نوع ست بیعت
جهاد و بیعت توبه بیعت جهاد آنست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم عزم جهاد مکه کرد مسلمانان زیر درخت مغیلان بیعت کردند و آنها عهد بستند که با
قوم قریش حرب کنیم و تا وقت مرگ باشیم و هم این بیعت کنندگان را خدا تعالی
تعریف ارشاد فرمود قوله تعالی لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ و این را بیعت رضوان نیز گویند و بیعت توبه آنست که
جمیع اصحاب با بیعت کردند و بر استقامت امر و نهی آنها عهد گرفتند چنانچه در حدیث
آمده که روزی رسول علیه السلام جلوس فرموده بودند چند از صحابان کبار گرد آن
سید مختار نشسته بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنها را فرمود بایعونی علی
أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا تا آخر و همچنین در قرآن مجید می آید قوله تعالی يَا أَيُّهَا
النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا الی آخره
همدرین محل بنده عرضداشت که مفسد بیعت چیست خواجه شمس العارفین رضی
فرمود حکم بیعت مثل نکاح ست یعنی چنانچه نکاح از ارتکاب کبائر فاسد نشود مگر بکفر و طلاق
بیعت هم بارتکاب کبائر فاسد نگردد الا بکفر و فسخ اعتقاد مرید بعد ازان سخن در
فضیلت بیعت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که بیعت کردن با پیران طریقت
و مشایخان حقیقت باعث حصول حسنات و وسیله نجاتست چنانچه خدا تعالی
در حق آنها فرموده قوله تعالی وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا همدرین محل حکایت خواجه معین الدین بر زبان مبارک راند که
در فوائد الفواد می نویسد که حضرت معین الدین را عادت بود که بر هر جنازه همسایه
رسیدی و اکثر اوقات تا قبرستان نیز رفتی و بعد از رفتن مردمان ساعتی بران قبر

بمراقبه بنشستی روزی شخصے از مریدان حضرت خواجه عثمان هرونی فوت شد خواجه
معین الدین بعد ادای جنازه تا قبر او رفتند بعادت معهود دران مراقبه بنشستند
و حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی نیز همراه ایشان بودند ناگاه خواجه معین الدین
از جای خود دهشت خورده برخاست و گونه مبارک ایشان متغیر شد و بعد از ساعتے
چهره مبارکش بحال خود آمد و گفت که بیعت عجب چیزیست حضرت قطب الدین عرض
داشت که عجب حال مشاهده کردم که اول بار رنگ مبارک ایشان تغیر گرفته بعد از
زمانی بحال خود آمد موجب این معلوم نگردید آنحضرت فرمود ای قطب الدین چون
مردمان این میت را دفن کرده باز گردیدند دو فرشته برای عذاب این میت آمدند
خواستند که او را عذاب کنند ناگاه صورت حضرت خواجه عثمان هرونی عصا در دست
گرفته آمدند و گفتند ای فرشتگان این یکی از مریدان ماست عذاب مکنید گفتند
این مرید خلاف راه ایشان بوده فرمود اگرچه خلاف راه ما بود لیکن دست خود در دامن
این فقیر زده است حکم آمد ای فرشتگان این را بگذارید بطفیل پیر او گناهان آن بخشیدیم
پس ای عزیز بیعت طریقت چنین بکار آید اغلب کار شناخت ربوبیت ازو حاصل
شود بعد ازان صاحبزاده محمد دین صاحب عرضداشت شخصی که از پیر خود ماذون
نباشد بآن بیعت کردن جائزست یانی فرمود جائز نیست اما اگر مردی زاهد و عاشق
باشد اگر فیض او جاری گردد تعجب نیست چنانچه حضرت احمد جام در ابتدای عمر باده
فروشی میکردی و آخر الامر ازان پیشه توبه کرده بحق مشغول شدند تا آنکه شش هزار
اولیا مدار بتوجه ایشان شدند و همین جا گفته اند بیت احمد تو عاشقی بمشیخت ترا
چکار ٭٭ دیوانه باش سلسله شد شد نشد نشد هم درین محل شخصی ضعیف العمر عرض
داشت که بسبب مفلسی نهایت لاچار شده ام مرا در بیعت خود داخل کنید تا از نجالت رهائی
یابم خواجه شمس العارفین فرمود بیعت عهد بستن است بخدا تعالی در امر و نهی نه برای حصول

دنیا بعد ازان سخن در ذکر بیعت منصور رحمة الله علیه افتاد خواجه شمس العارفین
فرمود که حضرت منصور اول بحضرت جنید بغدادی رحمة الله بیعت کرده بود بعد ازان
به بزرگی دیگر بیعت کردند و شیخ علی هجویری گنج بخش رحمة الله علیه در کتاب کشف المحجوب
مینویسند که شیخ منصور عاق پیر خود است دعاگو عرض داشت که شیخ منصور مردی عارف
بودند اما گناه عاق شدن پیر آنحضرت را لاحق شد فرمودند مردان اهل الله مانند دریا
بی کرانه انتها ندارند پس این قدر پلیدی گناه در دریای عمیق هیچ قدر ندارد چنانچه شیخ
سعدی می فرمود مصرعه دریای فراوان نشود تیره بسنگی بعد ازان فرمود که مردی
بی اعتقاد را باید که بکدام بزرگی بیعت نکند و اگر یکبار باغوای نفس و شیطان منکر او گردد
پس چنین شخصی را ترک بهتر است اگرچه ازین طریق بی بهره ماند اما از شامت انکار بزرگان
محفوظ باشد چنانچه بزرگی فرموده بیت گر نداری صدق خالص و یقین * در ره مردان
مرو جای نشین بعد ازان سخن در ذکر بیعت شدن خواجه تونسوی افتاد و سید بدر بخش
عرض داشت که اکثر عادت طریقه خواجه مهاروی رحمة الله علیه آن بود که گاه گاهی بسوی
قریه حاجی پور آمد رفت میداشتی خواجه شمس العارفین فرمود درین امر حکمتی بود که وقتی
حضرت خواجه نور محمد مهاروی بخواب آرام کرده بودند چه بینند که از جانب کوهستان
شاهبازی پروازکنان در دام من گرفتار آمد الهام شد که بباعث آن عزت و حرمت تو
زیاده گردد پس آنحضرت باامید حصول آن شاهباز بسوی کوت مهتن آمد رفت میداشتی
و در جستجوی آن شهباز سعی نمودی تا آنکه روزی در قریه اوچه سید جلال حضرت خواجه مهاروی
آمده بودند و حضرت خواجه تونسوی بخدمت قاضی محمد عاقل طالب علمی میکردند همراه استاد
صاحب بحضور حضرت خواجه مهاروی مشرف شدند چون آنحضرت بسوی خواجه تونسوی
نظر کردند دانست که آن شهباز که در خواب دیدم همین است پس آنرا دست گرفته در روضه
حضرت جلال بخاری نشسته بیعت کردند باز بسوی حاجی پور رفتند بعد ازان

بیعت شدن خواجه تونسوی

بریں سخن حکایت فرمود که روزی مالک در خواب دید که آفتاب از چاه کنعان طلوع نمود
بعضه در آستین او داخل شد و ابر مروارید از جانب مغرب بیرون آمده باریدن گرفت چون بیدار
شد از معبر تعبیر پرسید گفت تعبیر خواب تو بیا خواست اما بدون اجرت نگویم مالک شش
دینار پیش آن نهاده عرض مطلب نمود خواست و گفت غلامی بیمثل و بیش قیمت بدست تو
آید و بطفیل او بسیار مال یابی و تعبیر ابر مروارید آنست که زنی از جانب مغرب آمده غلام
را از تو بعوض مروارید هم وزن آن غلام بخرد پس مالک برای حصول آن پیشه سوداگری
اختیار کرده بسیار سفر کشید روزی بر چاه کنعان کاروانان می آمدند و حضرت یوسف
علیه السلام را بدست مالک سوداگر فروختند پس بعد ازان پیشه سوداگری بگذاشت و مال
بسیار بعوض آن یافت بعد ازان فرمود روزی مردی فتان بخدمت مولانا
فخر الدین آمد و گفت بشما بیعت کنم باین شرائط که نماز نمی خوانم و روزه نمی دارم و شراب
می نوشم و زنان میکنم اگر قبول فرمایند بیعت کنم مولانا فرمود باین همه قبول کردم
مگر یککار را تو هم قبول کن که همیشه با وضو باشی گفت قبول کردم بعد ازان آن را بیعت
کرد چون چند روز بگذشت نزد شرابخانه میرفت اهل شرابخانه گفتند خوش آمدید شراب
سرخ و مصفا برای شما تیار است خان صاحب گفت اگر شراب بنوشم وضو فاسد شود بعد ازان
نزد لولیان رفت ایشان نیز تعظیم کردند و گفتند بیائید برین چارپائی بنشینید خان صاحب
دانست اگر درینجا بنشینم آب مندی خواهد آمد و وضو فاسد شود پس از انجا در مسجد آمد و جماعت
می شد در دلش آمد اگر بجماعت نماز بگذارم سعادت نماز بے تکلف حاصل شود پس همان وقت
نماز با جماعت بگذاشت و از افعال مذمومه باز ماند و سعادت دارین بباعث بیعت آن
حضرت حاصل کرد بعد ازان فرمود خواجه قطب الدین اوشی میفرمایند که مرا بارها هاتف
خبر داده است که جمیع مریدان حضرت گنج شکر تا قیامت داخل بهشت شوند و در اشتهار
دعا گو عرض داشت که در سیر الاولیا نوشته دیدم که روزی شخصی بخدمت خواجه گنج شکر

(۲) ذکر مرید مولانا فخر الدین

آمد گفت که روزی شیخ بهاء الدین منادی کرد هر آنکس که روی من بہ بیند بہشتی
خواہد شد چون این سخن خواجه فرید الدین بشنید فورًا در حالت شدند و گفتند هر آنکس که
بآئین روش بیعت کرد با اولاد و مریدان من دست ارادت داد او بهشتی باشد

ف ذکر بیعت با اہل قبور

بعد ازان بنده عرض داشت که با اہل قبور بیعت جائز ست یا نی خواجه شمس العارفین
فرمود با اہل قبور بیعت جائز نیست اگر با اہل قبور بیعت جائز بودی با قبر فیض از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بهتر ست که سردار همه مخلوق اند بعد ازان فرمود اگر
برای حصول مرادات دینی و دنیوی بر قبور اہل الله برود جائز ست زیرا که بسیار حاجات
از طفیل آن حاصل شوند

ف ذکر بیعت کردن با چند بزرگان و رفتن بسلسلهٔ دیگر

بعد ازان فلام احمد جوہر کانی عرض داشت که بیعت کردن
با چند بزرگان جائز ست یا نی خواجه شمس العارفین فرمود جا بجا بیعت کردن نزد اہل فقر
نحس و ناجائز ست مگر خلیفه گرفتن و فیض حاصل کردن مستحسن و بهتر ست بعد ازان دعا
گو عرض داشت که رفتن بخدمت بزرگی سلسله دیگر چگونه ست فرمود طالب صادق را باید که
تصور شیخ خود کرده برود و نسبت او را نسبت پیر خود داند و آنچه از و حاصل شود ذات
کر به برکت و عظمت پیر من ست و اگر هیچ حاصل نشود در حق او هم بدگمان نشود
بهر آنکه اکثر مردمان بحضور بزرگان می آیند و فیض حاصل کنند و بعض محروم می مانند
چنانچه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بحضور حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم مشرف شده صدق آورد و بمرتبه اعلی رسید و ابوجهل با وجود مشاهده معجزات
کذب آورد و از سعادت ایمان محروم مانده بجهنم رسید

ف ذکر ترتیب بیعت کردن

بعد ازان سید گلاب شاه
اورنگ آبادی عرض داشت که ترتیب بیعت با مرید چگونه ست خواجه شمس العارفین فرمود مرید
را پیش خود بنشانده حال او دریافت کند و دست خود بر دست راست او نهاده سوره
فاتحه و پنج آیت اول از سوره بقره و آیت شهد الله تا حکیم و آیت مبایعت تا عظیما و درود
شریف سه بار خواند بر دست او دم کند تا بروی و سینه خود بمالد بعد ازان وظیفه موافق حال

او ارشاد کنند و در بیعت خاصه بعد از دست گرفتن بگوید که بیعت کردی تو باین عاجز و به شیخ
این عاجز و بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم که وجود خود را بر شریعت مصطفوی و
روح خود را بمحبت الهی مستقیم داری

مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و طاعت و آداب و تصور آن

روز دوشنبه سعادت قدم
بوسی حاصل شد سید احمد پوتهوهاری و امام بخش نذربردار و یاران دیگر نیز حاضر بودند
سخن در تعریف پیر افتاد بنده عرض داشت که اکثر مردمان میگویند پیر کامل آن است که
مرید خود را بمال دنیا مستغنی کند و هیچ حاجت او باقی نماند خواجه شمس العارفین فرمودند
آنست که مرید خود را غنای قلبی بخشد و از حب دنیا باز داشته بمحبت الهی مشغول گرداند
نه آنکه بمال دنیا مستغنی کند زیرا که تعجب میآید که دنیا را آنحضرت صلی الله علیه وسلم جیفه
فرموده و دوستان خدا نیز از وی احتراز نموده پس برای اهل دنیا مخالف رای اهل الله است
بعد از آن فرمود پیر در لغت آن را گویند که موی او سفید باشد و در اصطلاح صوفیه پیر آن
است که قلب او از اوصاف مذمومه پاک شده باوصاف حمیده معمور باشد بعد از آن
سخن در ذکر طاعت پیر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سالک را باید که در متابعت پیر خود
بهر حال ثابت قدم باشد چه در رفتن و نشستن چه در خوردن و آشامیدن بعد از آن
شش نفر از مجاوران روضه خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی رح آمدند. و دستر گرد
ایشان پنج یا شش خرما به پیش آنحضرت نهادند و دستاری نیز بر سر حضرت صاحب
پیچیده بر کرسی نشست غلام محمد درویش گفت عالمان و سیدان بجهت رعایت آداب
حضرت صاحب بر زمین می نشستند و ایشان بالا نشسته اند ازین سخن خشمناک شده
میگفت که این همه خواجگان از خانه بابان فیض یافته اند ما را چه ترک ادب بعد از آن
فرمود سیدان هر چند متواضع شوند ما را بر ایشان لازم نمی شود و همین طور عالمان
تا علم خود را ظاهر نکنند قرار نگیرند بعد از آن فرمود مرید را باید که متابعت شیخ خود لازم

مرآت سی و پنجم در ذکر تعریف و فضیلت پیر و محبت و طاعت و آداب و تصور آن

متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدانند چنانچه در حدیث آمده الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته. بعدازان سخن در تاکید گرفتن پیر افتاد فرمود بجز پیر بمنزل مقصود نمی رسد
که در مثنوی معنوی آورده شخصی که بی پیر راه سلوک رود مانند آن شخصی ست که آهن سرد را
بکوبد و هیچ حاصل نشود تا آنکه از داؤد علیه السلام نیاموزد چنانچه در مثنوی آورده بیت
پیر را بگزین که بی پیر این سفر ٭ هست بس پر آفت و خوف و خطر ٭ و دیگر جا آمده که
بی پیر باشند نردبان آسمان ٭ تیر پران از که گردد وز کمان بعدازان ذکر ترقی حسنات
مشایخ درمیان افتاد فرمود ثواب اوراد و اشغال که مریدان می یابند همان قدر در نامه
اعمال شیخ او می نویسند و همان قدر که هر دو را حاصل ست بنام شیخ بالا رقام
نمایند و همین طور تا رسول علیه السلام و نتیجه بدرجه زیاده میگردد و مثلاً مرید را اگر یک نیکی
نویسند بنام شیخ او دو نیکی نوشته شود و پیر سوم را چهار نیکی و شیخ چهارم را هشت و
پیر پنجم را شانزده و پیر ششم را سی و دو نیکی نوشته شود و علی هذا القیاس حسنات مشایخ
بیشتر شوند. بعدازان سخن در ذکر صلاح صفات باطن و پوشیدن کلاه افتاد درین
محل میان احمد خوشنابی کلاه چهار ترکی بر سر نهاده بخدمت آنحضرت حاضر شد خواجه شمس
العارفین فرمود سالکان را باید که در اوصاف باطن سعی نماید ظاهر هیچ باشد باشد زیرا که
درویشی بر لباس ظاهر موقوف نیست آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
حاجت بکلاه چهار برگی داشتن نیست ٭ درویش صفت باش کلاه تتری دار
بعدازان ذکر کلاه چهار برگی افتاد فرمود بعض مردمان می گویند که حضرت غوث الاعظم
رضی الله تعالی عنه وقت وصال کلاه خود بمریدان خویش داده وصیت فرمود که چون شخصی
باین علامات درین جا بیاید این کلاه من او شما را باید داد پس بعد از چند مدت خواجه
فرید الدین گنج شکر قدس سره در بغداد رسیدند و درویشان آن علامات در ایشان
معاینه کردند مگر کلاه حواله شان کردند چون آنحضرت از شهر بیرون گشتند کلاه موصوف

شمس العارفین فرمود بهتر است [illegible] ۱۲

بیان حسنات مشایخ

بیان پوشیدن کلاه

خود بخود بهوا پریده بر سر ایشان آمد بعد ازان فرمود که این ذکر موجب کتاب فوائد الفواد
درست نیست زیرا که دران می نویسد که روزی خواجه معین الدین رضی الله تعالی عنه
در مطالعه کتابی مشغول بودند و دران وقت کلاه چهار ترکی بر سر آنحضرت داشته بود
پس ازین واقعه معلوم میشود که شاید حضرت غوث الاعظم بوقت ملاقات خواجه معین الدین
را عطا کرده باشد بعد ازان فرمود وقتی که خواجه نظام الدین بداونی رضی الله تعالی
بر کناره حوض نماز میخواند شخصی آمد و گفت که شاید این یکی از مریدان بهاء الدین باشد بعد آن
نماز فرمودند من از فریدینی ام تو بکدام علامت مرا از بهاء الدینی می شناسی گفت مریدان
بهاء الدین همین طور دستار می بندند پس همان ساعت خواجه محبوب الهی دستار خود را
فرود کرده بطریق خواجه فرید الدین گنج شکر بر گرداگرد سر گردانیده بستند که آنرا فیل گوش
میگویند درین اثنا مولوی معظم دین عرض داشت که در ملفوظ خواجه حسن محمد نوشته
دیدم که بروز جمعه حضرت نظام الدین از غسل فارغ شده لباس پوشید خادمی کلاه
بلا سنجاف بخدمت آنحضرت حاضر کرد خواجه صاحب آنرا دیده واپس کرد و گفت که این
کلاه مخالف کلاه پیر من ست زیرا که کلاه پیر من ست زیرا که کلاه پیر من سنجافی دار بود
آنگاه فرمودند عجب تابعت ست که بقدر موی از اتباع شیخ تجاوز نمی کردند بعد
ازان سید خدا بخش و نیاز درویش بوسیله مولوی معظم دین صاحب عرض داشت
که حال مایان بسیار خراب ست تا اگر رضامندی ایشان نشود ما را هیچ حال نسبت خواجه
شمس العارفین فرمود راضی خواهم شد مولوی صاحب باز عرض داشت که چون بصیغه
مستقبل رضامندی را اقرار دادند ازین معلوم شد که در رضامندی ایشان دیر ست
فرمودند اگر ایشان بر گفته من عمل کنند ما هم راضی باشیم بعد ازان صاحبزاده
محمد دین صاحب عرض داشت که حضرت جد بزرگوار من بوقت وصال درود شریف باین
طریق میخواندند اللهم صل علی محمد و علی شیخنا محمد سلیمان خواجه شمس العارفین فرمودند

مولانا و استاذنا مولوی محمد علی مکهدوی رحمة الله علیه نیز بجا لفظ و علی آله و علی شیخنا
میخواندند روزی عرض داشتم که علی شیخنا گفتن چه حاجتست زیرا که در حدیث کل
تقی و نقی فهو آلی همه متقیان داخل اند حضرت استاذنا فرمود اگرچه حاجت نیست مگر تخصیص بعد
از تعمیم بهترست **بعد ازان** درین اثنا بنده عرض داشت که فنا فی الشیخ چیست خواجه
شمس العارفین فرمود در صورت پیر خود چنان محو شود که هیچ حرکات و سکنات
خود را نداند بلکه صورت پیر و مرید یکی گردد **بعد ازان** مناسب این حکایت فرمود که
چون شیخ بهاء الدین بخدمت شیخ شهاب الدین مشرف شدند در ریاضت و عبادت
از همه مریدان آن شیخ سبقت بردند که روزی شیخ شهاب الدین و بهاء الدین در یکجا
نشسته بودند شخصی آمد و گفت معلوم نمی شود که شهاب الدین کدام ست و بهاء الدین
کدام ست سبحان الله که درجه اتحاد پیر و مرید چنان بکمال رسید که صورت هر دو یکی گردید
بعد ازان فرمود روزی شیخ شهاب الدین چند مریدان را جهت بریدن کاه و دانه ساخت و
هر یک کاه سبز بریدا ما شیخ بهاء الدین گیاه خشک بریده پیش شیخ حاضر کرد شیخ فرمود باعث
چیست که تو خشک بریدی و دیگران سبز گفت که از کاه سبز آواز ذکر حق می شنیدم و نه بریدم آ
دیگران پرسیدند که شما هم شنیدید گفتند نی **بعد ازان** همدرین محل بنده عرض داشت که
داشت که چون مرید را حاجت در پیش آید بخدمت پیر خود ظاهر کند یا نی فرمود مرید را ظ
اظهار کردن حاجت نیست خود بخود بدو رسد پیر بهر حال مرید را شامل باشد چنانچه در مثنوی
معنوی مینویسد **بیت** دست پیر از غائبان کوتاه نیست دست او جز قبضهٔ الله نیست
بعد ازان سخن در ذکر محبت پیر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود مرید را باید که محبت
پیر خود بر غیر مقدم دارد آنگاه برین معنی حکایت فرمود بحضور حضرت خواجه تونسوی محمد سعید
و جمیل تن از درویشان صاحب شغل سکونت میداشتند و یکی از مریدان خاص مولوی
قادر بخش ازان حضرت رخصت یافته برای حصول علم جانب هندوستان برفت در

شخصی آمد مردی توانگر حال و پرسیده بخانه خود برد و دختری خوب شکل زیور زر پوشیده
برتخت مرصع قرآن مجید میخواند گفت این دختر را قبول فرمایند و مبلغ بیست و پنج هزار
روپیه جاگیر میدارم آن هم ملک ایشان ست مولوی قادر بخش گفت الحال در طلب علم میرم
بعد از تحصیل علوم هرچه مرضی ایشان باشد بجا آرم و چون بعد از تحصیل علوم مراجعت
نمود و بخدمت حضرت تونسوی آمد مجذوب صحبت آنحضرت محبت آن زن در دلش نماند
و باقی عمر بعشق پیر بگذرانید بعد ازان روی سخن بحاجی غلام سرور ملتانی آورده فرمود
تهی سعادت که بشرف زیارت حرمین شریفین مشرف شدی ما باید که در اذکار و اشغال
سعی بلیغ نمائی تا حب حرمین شریفین و اهل آنها فوت گیرد که ثمره همه عبادت ها حب الله
و حب رسول الله ست انگاه فرمود محبت والماحت پیر عین محبت رسول الله
صلی الله علیه وسلم ست و هم مرید را باید که در ذات پیر هستی خود را محو کرده ظهور ذات
حق و رسول علیه السلام را بیند چنانچه بزرگی فرموده **رباعی** چونکه ذات پیر را کردی قبول
هم خدا در ذاتش آمد هم رسول * گر جدا بینی ز حق تو خواجه را * گم کنی هم متن و هم دیباچه را
بعد ازان خواجه شمس العارفین فرمود پیر پرستی نزد ارباب ظواهر بت پرستی ست و
نزد مردان حقیقت عین حق پرستی ست غلام حسین قریشی عرض داشت که پیر پرستی
چیست فرمود آن مرتبه فنا فی الشیخ ست و فنا آنست که جمیع اخلاق و اوصاف مرید
باوصاف شیخ خود مبدل شوند بلکه کمال فنا آن ست که صورت و سیرت او عین صورت و سیرت
پیر گردد بعد ازان سخن در ذکر تصور شیخ افتاد خواجه شمس العارفین فرمود طالب صادق
را باید که تصور صورت شیخ کند تا صورت حقیقی ازان جلوه نماید چنانچه بی بی زلیخا در عشق
یوسف علیه السلام بیقرار شد و در خواب سوم الهام شد مصراع عزیز مصرم و مصرم مقام ست
پس بی بی صاحبه را تسکین خاطر حاصل شد لهذا عزیز مصر را عزیز حقیقی دانسته اختیار
کرد آخر الامر حسب گمان آن صاحبه محبوب حقیقی که یوسف علیه السلام بود واصل گردید

(رباعی در احوال...)

(ذکر تصور شیخ)

همین مثال برای سالکان راه خدا کافیست بعد ازان صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت که شخصی جانب تونسه شریف قصد سفر میکرد اگر خط خیریت حال خود نوشتن باشد بنویسند خواجه شمس العارفین فرمود محض برای رضامندی صاحبزاده الله بخش سجاده نشین نوشتن امر ضروریست ورنه حاجت نیست و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت

ما بوی پیرهن را در جان نو خیره داریم ✽ شاید ز مصر نایه امروز کاروانی ✽ یعنی تصور صورت خواجه تونسوی در دل من قرار گرفته ست بجز محبت او چیزی در دلم نمی گنجد چنانچه بزرگی فرموده بیت دلم خانهٔ مهر یارست بس ✽ ازان می نگنجد درو کین کس

پس ای درویش اگر طالب خدا باشی عاشق صورت پیر خود باش تا ذات حق ترا جلوه نماید چنانچه بزرگی فرموده بیت گر بجوئی ذات حق را صورت مرشد ببین ✽ عاشق شو ذات حق را اندران روشن ببین ✽ بعد ازان مولوی محمد احسن صاحب ساکن سیکی ڈهوک و مولوی عالم دین از تونسه مقدسه مراجعت نموده سعادت صحبت خواجه شمس العارفین حاصل کردند حضرت صاحب کیفیت منازل سفر ازانها پرسید گفتند این قدر مسافت محض بتوجه ایشان بمدت شش روز رسیدیم خواجه شمس العارفین فرمود آفرین باد که باوجود ضعف پیری چنین منازل سخت قطع نمودید همدرین محل مولوی غلام محمد ساکن کهتی این بیت خواند بیت دست پیر از غایبان کوتاه نیست ✽ دست او جز قبضهٔ الله نیست ✽ بعد ازان حضرت صاحب این بیت بر زبان مبارک راندند بیت

چون ما و پیر مر اگشت یار ✽ نیست مرا حاجت آمرزگار ✽ انگاه فرمود شخصی بخدمت حضرت خواجه تونسوی عرض داشت و برین بیت اعتراض نمود که بجای لفظ آمرزگار آموزگار باید خواند تا در توحید خلل واقع نشود خواجه موصوف در جوابش فرمود ای بیخبر چون نشان کامل ذات خود را در ذات حق فنا کند عین مطلق گردد پس میان آمرزگار و آموزگار هیچ فرقی نماند در همه جا ظهور خدا تعالی بیند چنانچه خواجه معین الدین فرموده بیت

صفات و ذات چو از هم جدا نمی بینیم ❊ بهر چه می نگرم بجز خدا نمی بینم **بعد ازان**
دعاگو عرض داشت که تصور شیخ چگونه کرده شود خواجه شمس العارفین فرمود باید که صورت شیخ
پیش خود دارد یا در دل تصور کند و یا برهنه مانند برقعه پوشد الغرض بهر طوریکه میسر شود صورت
شیخ را نگهدارد و در حالت خوردن و خفتن و رفتن و نشستن هیچ وقتی از تصور پیر خالی نباشد
بعد ازان دعاگو عرض داشت که چون تصور نفی ماسوای الله کرد پس اثبات ذات
حق تعالی کند یا ذات شیخ خواجه شمس العارفین فرمود همه مخلوق را نفی کند و شیخ را مظهر ذات
دانسته اثبات کند همدرین **محل** فرمود جهت رفع خطرات تصور شیخ نیز نهایت نافع است
بعد ازان مولوی محمد عظیم سکنه گنگال عرضداشت که تصور شیخ اگر در نماز پیش آید
حکم چیست فرمود جائز است که پیش امام تصور نموده سجده کند **بعد ازان** بنده عرض
داشت که تصور شیخ بوقت وظیفه ضرور است یا در همه اوقات خواجه شمس العارفین
فرمود تصور در همه حال باید کرد تا از خطرات نفسانی و وساوس شیطانی رهائی یابد **بعد**
ازان فرمود تصور نعمتی ست عظمی و سپر است از گناه یعنی چون صوفی را تصور پیر کامل
حاصل شود بر هیچ گناهی قادر نشود **بعد ازان** فرمودند مردی بر زنی عاشق بود زن
نیز بسوی او التفات کرد تا آنکه آهسته آهسته با وی گفتگو شد و بعد از چند مدت با وی ملاقی شد چه
بیند که شیخ او میان ایشان استاده است چون صورت پیر را دید فوراً او را بگذاشت بگریخت
درین اثنا بنده عرض داشت که دو چیز در فکر من فاصل تر اند یکی ذکر حق دوم تصور پیر خواجه
شمس العارفین فرمود آنچه فهمیدی حق است چون برین دو امر کسی استقامت کند زود
بمقصود برسد **بعد ازان** صاحبزاده محمد دین صاحب عرض داشت در ان سالی که من همراه
شما در تونسه شریف رفتم چون ایشان به آستان خواجه تونسوی رسیدند شخصی نیز رفتار
بقدر بیشما نظر بسته میآمد چون ایشان از آستان گذر کرد از کسی پرسید که ایشان کدام
کس اند گفتند حضرت صاحب سیال شریف اند گفت من صورت حضرت خواجه تونسوی

دانسته پی ایشان دیده ام وجمیع عظما ایشان بمشابہ آنحضرت دیدم ہمہ درین محل
فرمود آن ذات بی مثل بود مورچہ باسلیمان چہ نسبت دارد بیت ہر گدای مرد سلیمان
کے شود ٭ پشہ آخر سلیمان کے شود ہمہ درین محل مردی امیر کبیر مرید خواجہ توسوی
بخدمت خواجہ شمس العارفین آمد چون نظر بر وجود مبارک آنحضرت کرد زار زار بگریست خواجہ
شمس العارفین فرمود ای برادر گریہ مکن گفت ای غریب نواز صورت شما بمشابہ صورت خواجہ
توسوی می بینم لہذا بی اختیار گریہ میکنم پس ای عزیز از بسیار مردان تصدیق نمود
کہ میان صورت خواجہ سیالوی وخواجہ توسوی فرق نماندہ بود بعد ازان فرمود زنی
از قریہ سیال بخدمت خواجہ توسوی رفت وآنحضرت بر مصلی غلطیدہ بودند چون نظر کرد
وچہ می بیند کہ گویا تودہ زر بر مصلی افتادہ است صاحبزادہ موصوف عرض داشت کہ
بزرگان بعض اوقات بصورت دیگر ظاہر می شوند خواجہ شمس العارفین فرمود بلی وقتی
خواجہ توسوی در قریہ اجودہن بر عرس حضرت گنج شکر رفتہ بودند بمحل وسیع مجلس سماع
آراستہ کردند وحضرت خواجہ توسوی بسوی وضہ متبرکہ متوجہ شدہ نشستند ومولوی
علی محمد پیش امام ومن جانب جنوب نشستہ بودیم وباعث کثرت آدمیان صورت آنحضرت
نظر نمے آمد چون محفل سماع روشن گشت صاحبزادہ نور احمد مہاروی راجذبہ شدہ وخدا الا
لانگری مبلغات بر داشتہ بخدمت آنحضرت حاضر بود وحضرت صاحبزادہ چند مبلغ
گرفتہ دست بالا کردہ بقوالان میدادند چون بسوی دست مبارک آنحضرت نظر کردم گونہ
مبارک آن بشکل نورانی دیدم چنانچہ انوار تجلیات از وشعلہ می زدند چون این معنی بمولوی علی
امام اظہار کردم گفت این چہ می بینی بیشتر ازین تجلیات نورانی از ایشان روشن بودند
بعد ازان فرمود مردی بت پرست در ولایت خراسان رفت وشخصی از قوم نصاری
با وبمقابلہ کرد وتیغ کشیدہ بر سینہ او بزد وچنان آواز بر آمد کہ گویا بر سنگ سخت زدہ است
چون سینہ او بشگافتند بتی سنگین بیرون آمد آنگاہ فرمود تصور بت در دل خود چنان

بست که صورت معبود در سینهٔ او پیدا گشت آنگاه فرمود خیال را چنان تاثیرست
که معبود خود در سینهٔ او پدید آید بعد ازان فرمود اگر مرید صادق تصور شیخ چنان میکند
که ظاهر و باطن صورت شیخ جلوه نماید و مطالع ذات در صورت پیر کند بمقصود حقیقی
خواهد رسید آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت زلیخا از زلیخائے رمیده
ازان صورت بمعنی آرمیده ٭ بعد ازان سخن در آداب پیر افتاده عاجز عرضداشت
که آداب شیخ بیان فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود در کتب سلوک آداب شیخ بسیار
نوشته اند اما معلم آداب عشق ست هرچند که عشق بیشتر باشد آداب محبوب خود بخود معلوم
شوند همدرین محل عرضداشتم که جانب شیخ پشت کردن حکم چیست فرمود این هم
ترک ادب است آنگاه فرمود مردی مرید خواجه تونسوی بفاصله شش کروه از تونسه شریف
سکونت میداشت و همیشه صلوٰة جمعه در تونسه مقدسه میگذارد و شب شنبه همانجا گذاشته
باز تا موضع خود پس پا پی میرفت باز عرضداشتم که آداب پیر در حاضر و غایب چگونه اند
فرمود آداب شیخ در حالت حضور و غیبت حیاتی و مماتی یکسان اند چنانچه مولوی جامی فرموده
غزل یار رفت از چشم لیکن روز و شب در خاطرست ٭ گر بصورت غایبست اما بمعنی ظاهرست
عشق اندر ظاهر و باطن نبیند غیر دوست ٭ پیش اهل باطن این معنی که گفتم ظاهرست
در حضور دوست هر جانب نظر کردن خطاست ٭ یکزمان حاضر نشین با دل که جانان حاضرست
بعد ازان بنده عرض کرد که چون سعادت صحبت ایشان حاصل شود حالات بسیار
و شوق بسیار ترقی در نفس خود می یابم و چون از حضور فیض گنجور مهجور شوم آنحالت نسبت
حضور کمتر گردد باعث چیست فرمودند تعجب نیست که حضور و غیبت یکسان نباشد بلکه
مارا نیز همچنین بودی که چون از حضرت مولانا خواجه تونسوی رخصت شده بخانه خود آمدیم
نسبت حال سابق لذت و لطائف کم می شد آنگاه فرمود چون اینچنین تنزل واقع شود
در صحبت نیکان باید نشست و مطالع کتب سلوک و توحید بکند تا برکت ایشان شوق تازه گردد

بعد ازان سخن در قدم بوسی افتاد سید محمد شاه نام بخدمت خواجه شمس العارفین رض
آمده قدم بوسی کرد مولوی محمد جان بسوی آن دید فرمود چنین قدم بوسی در شرع شریعت
جائز نیست زیرا که مشابه سجده شود و سجده مر آن ذات حقیقی را شایان است بنده را خجل
بنده عرض داشت کرد درین مسئله چه حکم است خواجه شمس العارفین فرمود چون حق سبحانه و تعالی
جمیع ملائکان را حکم داد که آدم علیه السلام را سجده کنید آنکسان که سجده کردند مقبول شدند
و کسی که انکار کرد مردود شد زیرا که آن سجده مر آن حق بود نیز همین اولیاء کرام صوفیه
عظام قائم مقام انبیا علیه السلام اند چنانچه در حدیث آمده است الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته اگر شخصی پیر خود را مظهر ذات حق دانسته قدم بوسی کند جائز است بزرگی فرموده

چونکه ذات پیر را کردی قبول * هم خدا در ذاتش آمد هم رسول * گر جدا بینی ز حق تو خواجه را
گم کنی هم متن و هم دیباچه را

بعد ازان فرمود مردی بخدمت خواجه نظام الدین آمده
سر بزمین نهاده قدم بوسی کرد عالمی گفت این امر مخالف شریعت است آن شخص خاموش
ماند باز آن عالم تکرار کرد خواجه نظام الدین فرمود که پیش از ین امم سابقه این اجازت داشته
اند بلکه ثواب است چنانچه در تفسیر زاهدی آورده که بزمان سعادت نشان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از مردمان بتقبیل دست و پای مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم بوقوع آمده
در حضرت رسول علیه السلام ایشان از ین امر ممانعت نفرمود چنانچه در صحیح ترمذی مذکور است

حدثنا ابو کریب حدثنا عبد الله بن ادریس و ابو اسامة عن شعبة عن عمرو بن
مرة عن عبد الله بن سلمة عن صفوان بن عسال قال قال یهودی لصاحبه
اذهب بنا الی هذا النبی فقال له صاحبه تقل نبی انه لو سمعک لکان له
اربع اعین فاتیا رسول الله صلی الله علیه وسلم فسالاه عن تسع آیات بینات فقال
لهم لا تشرکوا بالله شیئا الحدیث پس بعد بیان تسع آیات آن هر دو شخص دست و
پای مبارک آن حضرت صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را بوسید که راوی گفت قال

فقبلا یدیه ورجلیه وقالا نشهد انك نبی الله و در تنبیه الغافلین مسطورست که قال اعرابی

ائذن لی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اقبل راسك ورجلیك فاذن له فقبل

راسه ورجلیه الحدیث و در صحیح بخاری و شفا قاضی مذکورست و رای ابن عمر ابن

اسامة بن زید فقیل له هو محمد بن اسامة فطأطأ ابن عمر راسه ونقر بیدیه

الارض وقال لو راه رسول الله صلی الله علیه وسلم لاحبه الحدیث بدان ای

عزیز در ینباب احادیث دیگر نیز آمده اند بسبب طوالت کلام ننوشته بعد ازان فرمود

سالک را باید که در امور شریعت سعی بلیغ نماید زیرا که شریعت نردبان طریقت و حقیقت است

هر کس که بمقصود رسید ازین راه رسید بعد ازان مولوی سراج الدین ساکن کهرملیه عرض داشت

که هر چند مدت ملازمت شخصی فلان اختیار کردم چون تعظیم او برمن گران آمد پیشه ملازمی آن

بگذاشتم خواجه شمس العارفین فرمود میان تعظیم فقیر و امیر فرق است اهل دنیا محض برای

حصول دنیا میکنند این تعظیم ثلث ایمان را ضائع کند و صوفیان محض برای خشنودی

آنها کنند این عین ثواب است بعد ازان فرمود پیر را باید که موافق استعداد مرید ورد و

اشغال فرماید و مرید را باید که از صحبت غیر جنس حذر کند و با صلحا و علما صحبت دارد و در اتباع

شیخ ثابت قدم باشد تا بمنزل مقصود برسد بعد ازان سخن در ذکر عامل و صوفی افتاد

خواجه شمس العارفین فرمود میان عامل و صوفی فرق است اگر عامل را از کسی آزاری یا رنجی

برسد در عوض آن عمل خود را جهت هلاکت او میخوانند و صوفی بضد ایشان عمل کنند یعنی هر

رنجی و بلای که برسد از خدا تعالی بینند و عوض آن نمی طلبند بلکه در حق او احسان کنند چنانچه شیخ

سعدی فرموده مصرع اگر مردی احسن الی من اسا بعد ازان فرمود علمای

ظاهر سلاح علم را تیز کنند و بر نشانه مقصود که وصال دوست است نزنند و همه عمر خود را در آموختن علم

بگذارند و بمقتضای علم آن نمی کوشند و صوفیان در عمل میکوشند و تیر یاد حق گرفته بر هدف میزنند

و در اصل حق شوند بعد ازان غلام حسین قریشی عرض داشت که معنی الصوفی لا مذهب له

چیست فرمود صوفی با بحث کمال محبت در متابعت محبوب مستغرق میماند و از دعایت مذاهب فارغ باشد و دیگر آنکه صوفی مقید مذاهب نباشد و همه مذاهب را نظاهر داند و دیگر آنکه مذهب صوفی لاست یعنی لاموجود فی الکونین الا هو و دیگر آنکه چون صوفیه کرام بمرتبه فنا و فناء الفنا برسند از قید مذاهب بگذرند همدرین محل این بیت بر زبان مبارک راندند بیت مذہبا ندی دروازے اوچے عاشق دارہ موری ہو عشق ہوراں بدشوں مچا یا بھن وڑے جا ندورین بعد ازان فرمود چون شخصی علتی چیزے اختیار کند علت گردد اگرچه سنت باشد و همچنین مردی کامل هرچیزے که عمل کند خواه کفر باشد ملت گردد و این بیت بر زبان مبارک راندند بیت هرچه گیرد علتی علت شود ۰ کفر گیرد کاملی ملت شود همدرین محل قریشی مذکور عرض داشت که فعل کامل را کفر چرا نسبت کردند فرمود کفر اتفاقی نیست بلکه کفر نسبتی ست که نزد بعضی کفر باشد و نزد بعضی عین ایمان بعد ازان سخن در فضیلت فقر افتاد خواجه شمس العارفین حکایت سلطان محمود غزنوی بر زبان مبارک راندند که چون محمود غزنوی قصد سفر هندوستان کرد طفلے خورد سال همراه خود برد و پرورش و نیکوئی کرد چون بلوغت رسید بر تخت شاهی بنشاند روزی بر تخت نشسته گریه میکرد سلطان باعث گریه پرسید گفت در خورد سالی چون در وطن بودم پنج ششے گفتی که خدا تعالی ترا حواله سلطان محمود بکند والدا از روی شفقت مادر مارا گفتی که چنین بادعا در حق پسر نباید کرد و اکنون بحال خود می بینم آن سخن مادر مشفقه یاد آرم و بگویم اگر مادر من و بر زندہ بودے دانستی که خدا تعالی خلاف راحی مرا دولت شاهی عنایت فرمود بعد ازان فرمود که مراد از مادر طبیعت ست که هر وقت انسان را از فقر باز دارد و بگوید که در معامله فقر بسیار آفتها ست و عقل مثل پدر ست این هم ازان فقر باز داشته بامور دنیا فانی مشغول مے سازد و محمود مراد مرتبه فقر ست که چون مرید صادق در سلوک فقر قدم زند بتخت سلطانی که وصل حق ست برسد

مقدار فضیلت فقر

مرآت سی و ششم در ذکر سماع و جذبه و استغراق اهل الله

شب پنجشنبه دولت پای بوس حاصل شد مولوی نور الله هزاروی و سید فضل شاه همایدی
و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر سماع افتاد خواجه شمس العارفین به زبان مبارک راندند
وقتی در کابل بخدمت مولوی محمد غوث صاحب حاضر بودم از مشکوة شریف باب سماع
بکشادند مرا نزد خود طلبیده گفتند که ببین چون شرح شیخ عبد الحق را بر آوردند در آنجا نوشته
بود که امام غزالی رحمة الله علیه سماع را حلال گفته و تفصیلش در کتب سلوک موجود است
بعد ازان سه کس مطرب آمدند و خواستند که سرود با ساز کنیم خواجه شمس العارفین فرمودند
ساز بربط خود را بپوشانید اگر سخنی گفتید بی ساز بگوئید پس آنها همچنان کردند بعد ازان
فرمود در مدارج النبوت نوشته دیدم که هفت کس از اصحابه کرام مانند جعفر طیار و امیر معاویه
و مقداد و طاوس وغیره آواز بربط شنیده اند مولوی نور الله پینوی عرض داشت که بعضی
مردمان آیت لهو الحدیث در حق سماع دلیل آیة سماع نیست بلکه سبب نزولش آنست که
یهودی مدینه منوره بجانب ملک عجم آمدند و قصائص رستم و اسفندیار یاد کرده باز بمدینه
آمدند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وعظ قرآن مجید بیان فرمودی آن
یهودان علحده حلقه زده قصائص رستم و اسفندیار میکردند پس در حق آن یهودان خدا
تعالی آیت لهو الحدیث نزول فرمود بعد ازان مولوی نور الله صاحب التماس کرد
که حرمت سماع علی الاطلاق از حدیث شریف ثابت نیست چنانچه در مشکوة شریف
مسطور جاریتان فی بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم تا آخر و هم در سنن ابن ماجه
آمده بروایت مسعود بنت ربیع دخل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم و عندی
جاریتان تغنیان الحدیث خواجه شمس العارفین فرمود امام غزالی در احیاء العلوم نوشته
است که روزی حبشیان در مسجد سرود میکردند و حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها
ذقن خود بر دوش رسول الله صلی الله علیه وسلم نهاده می شنیدند بعد ازان دعا گفته

مرآت سی و ششم در ذکر سماع و جذبه و استغراق اهل الله

ذکر شنیدن آواز بربط بعض صحابه

نزول آیت لهو الحدیث

حدیث در اباحت سماع

شنیدن سماع بی بی عائشه رضی الله عنها

عرض داشت که حضرت خواجه تونسوی سماع با ساز می شنیدند یا بی ساز خواجه شمس العارفین
فرمود از سازها و آلات سماع نهایت احتراز میکردند و چون قوالان مجلس سماع آراسته
می کردند آنحضرت در حجره مبارک نشسته می شنیدی و در اجودهن بعرس حضرت گنج شکر در
روضه مبارک آنحضرت بمحراب مسجد نظامی جلوس فرمودی چون وقت ختم نزدیک شدی
قدر ساعتی بالکل بنشستی و باز فی الحال به برج نظامی آمدی اگر کسی قوال با ساز نزد ایشان
سماع میکرد و آنرا بیرون کردی و گفتی که درینجا عالمان بیایند و نزا بزنند بعد ازان
مولوی معظم دین عرض داشت که چون منازل و مقامات خواجه نصیر الدین می شنویم عجب حیران
میباشیم خواجه شمس العارفین فرمود آنحضرت بر شریعت چنان ثابت قدم بودند که گاهی
بسوی سماع متوجه نشدی و حالانکه حضرت سلطان المشایخ پیر ایشان می شنودند سید اللہ بخش
عرض داشت که چرا از سماع احتراز کردند فرمود برای اتباع سنت رسول علیه السلام باز
عرض کرد که اتباع شیخ خود چرا نکردند خواجه شمس العارفین فرمود احتراز از سماع منافی اتباع
نیست زیراکه اتباع امر شیخ ضرورست و ایشان بشنیدن سماع مامور نبودند و این کمال
حوصله آنحضرت است که با وجود امکان از شنیدن سماع باز ماندند بعد ازان فرمود
شخصی بخدمت خواجه نظام الدین عرض داشت که حضرت نصیر الدین بمجلس سماع شما حاضر
نمی شوند چونکه آنحضرت بحال ایشان واقف بودند هیچ نگفتند باز سید اللہ بخش عرض
داشت که محفل سماع حضرت نظام الدین با ساز بود یا بی فرمود ساز و مزامیر در مجلس ایشان
هرگز نبودند بلکه دستک زدن را نیز منع فرمودی بعد ازان سخن در فضیلت سماع
افتاد و خواجه شمس العارفین فرمود ای درویش راهی که زاهد بمدت کثیر طی کند صوفی بحالت
سماع بیکساعت آن قطع کند بعد ازان این بیت بر زبان مبارک راندند بیت جائی که
زاهدان بهزار اربعین رسند مست شراب عشق بیک آه میرسند و هم فرمودند برای
دفع خطرات نیز نافع ترست و کثرت سماع باعث قساوت دل ست و پریشانی خاطر

شنیدن سماع خواجه تونسوی

شنیدن سماع خواجه نصیر الدین

شنیدن سماع خواجه نظام الدین و فضیلت سماع

ذکر تعریف شنیدن سماع

پس سالک را باید که گاهی گاهی بشنود تا ذوق در دل تازه گردد بعد ازان فرمودند که شنونده سماع را فکر درست باید تا شنیدن او حلال باشد چنانچه سالکی و عالمی با یکدیگر گفتند که سازها بوقت زدن چه گویند. عالم گفت طبله گوید قدیم را پهڑوا و آواز دیگر دُر پهٹ پهٹ و کنیسان میگویند لعنت لعنت و ربط میگوید نی تون کینون آهنی این نی تون کینون آهنی ای و لولیان که بدست خود اشارت کنند گویند که اینون اینون اینون و سالک گفت بگمان من اینست طبله گوید توهین تون هین و آواز دیگر بر حق بر حق و کنیسان میگویند یا رب یا رب و ربط میگوید تو هین تون این تو هین تون این و لولیان بدست اشاره کنند

ذکر جذب و اقسام آن

اسو چه اسو چه بعد ازان سخن در جذبه افتاد خواجه شمس العارفین فرمود جذبه بر دو قسم است یکی آنکه با هوش می باشد و اختیار ماند که خود را باز دارد از جنبش و حرکت و دویم آنکه اختیار ماند و نه هوش از همه امور بی خبر باشد پس وضو بصورت اولی می شکند و در صورت ثانی بشکند بعد ازان بنده عرض داشت که در خاندان نوشاهی مردمان جاهل و هلاکجور منسلک شده حالت و جذبه میکنند. و بعد آن بحال سابق و عقیده فاسد باشند آنرا حکم چیست خواجه شمس العارفین فرمود اصل حالت و جذبه در مرتبه فنا باشد و آن مردمان که باین مرتبه نرسیده باشند حالت ایشان مجاز نیست بعد ازان فرمود در پاک پتن شریف بسیار هنودان در محفل صوفیان آمده حالت و جذبه میکردند پس بعد از حالت بمذهب کفر می ماندند چنین حالت نزد صوفیه کرام هیچ فائده ندارد بعد ازان فرمود سماع موصل الی الحق است مر اهل طریقت را و نقصان است اهل شریعت را بعد ازان سخن

ذکر استغراق خواجه نوشاهی

در ذکر استغراق افتاد مهر محمد بخش عرض کرد که مسمیان حسین قوم کنجال و غلام حسین قوم چاڈهڑ با ساکنان بلده لیه باراده زیارت حضرت خواجه تونسوی میرفتند در راه حسین کنجال از رفیق پرسید که شما را حضرت صاحب می شناسند و نام تو میدانند غلام حسین گفت مرا یقین نیست که حضرت صاحب از ولدیت و قومیت و اسمیت و سکونت من واقف باشند

حسین گفت ما را بخوبی می شناسند القصه چون بر دروازه حجره مبارک آنحضرت رسیدند
اوّل حسین گنجال اندرون رفته قدم بوس شد پرسیدند که تو کیستی گفت که من حسین ام فرمودند
کدام حسین گفت حسین گنجال ام فرمودند حسین کنجر باز عرض کرد که حسین گنجال ام فرمود
خیر بنشین بعد ازان غلام حسین قدم بوس شد فرمودند ای غلام حسین خوش آمدی بخاطر
شما خیریست بعد ازان فرمود که روزی بی بی عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها بخدمت
رسول علیه السلام رفت آنحضرت پرسید کدام ست گفت عائشه ام فرمودند کدام عائشه
گفت دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند کدام ابوبکر گفت یار شما پس رسول علیه السلام
خاموش شدند بعد ازان فرمود که این وقت استغراق بر همه اولیا می آید بعد ازان
سخن در ذکر استغراق شیخ عبدالحق ردولوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود روزی زیر
سایه درختی نشسته بودند مرغی باواز خوش بران درخت تسبیح میخواند و لذت آواز او در
دل ایشان غلبه کرد همه عمر در ذوق او مستغرق ماند بعد ازان فرمود وقتی در تونسه
شریف مجلس سماع آراسته بود صاحبزاده عبدالغفور پسر غلام نبی مهاروی را حالتی پیدا شد
و بچادر خود بر روضه مبارک خواجه تونسوی جاروب کشی میکرد بحالت استغراق مستغرق میبود
و بسبب غلبه جذبه جانب محفل نشینان هرگز التفات نفرمودی دران حال نزد آنحضرت
رفته این شعر هندی گفتم هندی عشق تیرے نے ہمن مہین سرایان کوئی مہنڈی چاہاتا ہی
سو ہی ہن بیده باز باستغراق مشغول شدند بعد ازان فرمود که از مولوی احمد دین خلیفه
خواجه تونسوی شنیدم که روزی حضرت محکم دین سیرانی رحمة الله علیه در راه میرفتند دیدند که
دو شخص چیزی بر دوش نهاده می آیند محکم الدین صاحب برفیق خود گفت که قاتلان نفس می آیند
چون نزدیک آمدند و آن دو کس قوالان بودند و بر دوش شان سازها بودند همانجا نشسته
سرود شروع کردند بمجرد شنیدن آواز تن مبارک آن حضرت همه خون شد چون قوالان این
حال معاینه کردند بگریختند و رفیق آن حضرت حیران نشست که اکنون چه کنم پس جا در آنحضرت

ذکر استغراق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

ذکر استغراق شیخ عبدالحق ردولوی

ذکر استغراق صاحبزاده عبدالغفور مهاروی

ذکر استغراق حضرت محکم الدین سیرانی

یران خرقان انداخته بنشست آهسته آهسته زیر آن چادر وجود مبارک آن حضرت بدستور
سابق درست شد و روان شدند آنگاه فرمود که استغراق آنحضرت چنان بود که اکثر
اوقات به نیت نماز ستادی تا سحر بی که وقت نماز فوت می شدی نیت نماز هنوز
تمام نشدی و بعض اوقات اگر بوقت نیت نماز کسی سرود کردی تا همان وقت نیت
ایشان کامل شدی آنگاه فرمود که در حق ایشان سرود نهایت مفید بود و در حق بعض
مبتدیان زهر قاتل ست بعد ازان مردی عرض کرد که شخصی در ملک چهچه درا
بشیخت مشهور ساخت و اکثر مردمان دهات نواحی آن بیعت کنند و در حق چشتیان
طعن کنند خواجه شمس العارفین فرمود چه طعن کند گفت گویند که خواجگان چشت سرود می شنوند
و این حرام ست خواجه صاحب فرمود این عجب مسلمانیت که عناد و تعصب در حق مسلمانان
حلال دانند و سرود حرام که اکثر مردمان بوسیله سماع بحق واصل شدند

مرآت سی و هفتم در ذکر محبت خدا و رسول و دوستی دوستان او و ذکر تبرکات سرورکائنات و اولیا نامدار

شب در پنجشنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد و عزیزان دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر
محبت خدا تعالی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود اصل بر همه عبادت محبت الهی ست
هر چند محبت زیاده تر باشد همان قدر در عبادت او تیز تر گردد هم درین محل بنده عرض
داشت که ترقی محبت الهی بچه طور حاصل شود فرمود باعث حصول محبت الهی بسیار اند
اما برای ترقی محبت وسیله ذکر بهتر ست چند انکه در ذکر مداومت کند محبت او بیشتر باشد
چنانچه در حدیث آمده من احب شیئا اکثر ذکره باز گفتم ذکر جهر باشد یا خفی
فرمود بهر طوریکه باشد کافی ست زیرا که مراد ذکر یاد دوست ست بهر وجهی که باشد بهتر ست
بعد ازان سخن در محبت خواجه قطب الدین افتاد خواجه شمس العارفین فرمود یک پسر
خورد سال میداشتند اتفاقا روزی ایشان را فاقه آمد پسر ایشان تنگ شده پیش کنیز رفته

فا: [illegible]

فا: اصل همه عبادات محبت الهی است

فا: حکایت حضرت قطب الدین بختیار

ظاهر کردیم دامان آنحضرت پیش آمده عذر خواستند که از ما بان غفلت شده که احوال ایشان
نه پرسیدیم چون خواجه صاحب باین امر واقف شدند از زبان مبارک گفتند که ای عزیزان
هر آنکس که سر فاقه من ظاهر کرد آنرا بمیران پس بمجرد این قول پسر آن حضرت همراه طفلان
بازی میکرد مصروعه گردید ولشکست و جان شیرین بحق تسلیم کرد سبحان الله دوستی حق
درون آنحضرت چنان غالب تر بود که محبت پسر خود چیزی باقی نماند بعد ازان این
سخن حکایت بزبان مبارک راندند که چون حضرت ابراهیم رحمة الله علیه از بلخ جانب مکه
برفت پسری خورد نزد مادر او بگذاشتند چون بزرگ شد گفت پدر من کجاست مادرش
گفت الحال در مکه نشان میدهند گفت من نیز بمکه روم و پدر خود را زیارت کنم و در
خدمتش باشم پس از مادر رخصت یافته و در بلخ منادی کرد هر کس که آرزوی حج میدارد بیاید زاد
و راحله او بذمه خود کنم بمجرد این خبر چهار هزار مرد بیامدند همه را زاد و راحله داده بمکه آورد
با امید آنکه بزیارت پدر خود مشرف شوم چون بمکه رسید در مسجد حرم جماعتی مرقعه پوشان
را دید پرسید که ابراهیم ادهم را شناسید گفتند شیخ ماست بطلب هیزم بصحرای رفته است
تا بیارد و بفروشد و نان خورد پسر بصحرای رفت پیری را دید پشته هیزم بر سر نهاده
می آید گریه بر پسر افتاد اما خود را نگهداشت و آهسته در پی او می رفت تا ببازار بفروخت
و نان پیش اصحاب خود آورد و بنماز مشغول شد و بعد از نماز باصحاب خود گفت که خود را از
دیدن طفلان امرد نگهدارید خاصه امروز که زنان و کودکان درینجا بسیار آمده اند همه
قبول کردند چون حاجیان بطواف مشغول شدند ابراهیم نیز درو نظر کرد یاران این از دیدند
او تعجب کردند چون از طواف فارغ شدند گفتند ما را فرمودید که بهیچ امرد و زن نظر
نکنید و شما مبتلا میشوید صاحبا ان نگریست چه حکمت بود گفت پسری شیرخواره در بلخ بگذاشتم
چنین دانم که شاید او آن پسر هست روزی دیگر از یاران ابراهیم در قافله بلخیان برفت
و آن پسر در خیمه بر کرسی قرآن میخواند و میگریست گفتش پدر را ندیده ام درویش گفت بیا تا

شمار ایشان دیدم چون نزدیک رسیدند ابراہیم نشسته بودند از دور نگاه کرده فریاد برآورد
گفت پدر من اینست جمله یاران بگریستند و پسر بیہوش بیفتاد و چون بہوش آمد بر پدر سلام
کرد ابراہیم جواب داد و در کنار گرفته احوالش پرسید پس ابراہیم خواست که برود پسرش
نمیگذاشت ابراہیم روی بآسمان کرد و گفت الٰہی از محبت پسر مرا محفوظ دار پس پسر در کنار
او جان بحق تسلیم کرد یاران گفتند یا ابراہیم این چه بود گفت چون او را در کنار گرفتم محبت
او در دلم بجنبید ندا آمد که ای ابراہیم تدّعی محبّتنا وتحبّ معنا غیرنا و دعوی
دوستی ما کنی و با دیگری دوست داری و بدیگری مشغول شوی چون این شنیدم دعا
کردم که ای خداوند مرا فریاد رس اگر محبت او مرا از محبت تو باز گرداند یا جان وی برگیر
و یا جان من دعا در حق او قبول افتاد اگر از این حال کسی را تعجب آید گویم از ابراہیم پیغمبر که
پسر خود را قربان کرد تعجب نیست بعد ازان فرمود عالمی بمقام حضرت خواجه توسوی
سکونت کرده بود روزی در خواب بزیارت جناب سرور کائنات صلی الله علیه وسلم مشرف
شد و بخدمت حضرت خواجه توسوی عرض کرد که امشب حضرت رسالت مآب صلی الله
علیه وسلم را بخواب دیدم خواجه صاحب فرمود خیر چه تعجب است آن عالم خاطر غمگین گردید چون
دیگر مردمان از حضور آنحضرت بیرون رفتند خواجه صاحب آن عالم را فرمود که این زیارت
خیال تو است باید که عینیت رسول علیه الصلاة والسلام حاصل کنی زیرا که ابو جهل بارها
بزیارت حضرت رسول علیه السلام مشرف شد و ایمان نیاورد بعد ازان فرمود
دوستی دوستان خدای و صحبت با آنها هم وسیله نجات است آنگاه فرمود در نفحات الانس
نوشته دیدم که شخصی را در قبر سوال کنند که خدای تو کیست و پیغمبر تو کدام و دین تو چه اگر مرد
نیکوکار باشد گوید خدای من الله است و رسول من حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم و دین من اسلام است و همچنین اگر شخصی فاجر باشد در جوابش گوید کسی انچه شناسم
پس آنرا احوال دوزخ بنمایند و باز گویند که دیگر کسی را هیچ داری گوید فلان بزرگی را دیدم

وبخدمت فلان بزرگ رفته بودم و فلان بزرگی را دوست میداردم خدا تعالی حکم فرماید
که ای فرشتگان من این را بگذارید بطفیل دوست خود همه گناهان او ببیامرزید بعد
ازان فرمود شخصی را پرسند که خدا و رسول و دین تو چیست بگوید فلان یعنی نام او کسی از
دوستان خدا باشد پس حق سبحانه تعالی فرماید بحرمت نام دوست خود همه گناهان
ببخشیم پس ازین امر معلوم شد که حب دوستان خدا تعالی خبر ایمان است سبب
بخشش بعد ازان فرمود درویش را باید که از فرمانبرداری خدا و رسول علیه السلام
غافل نباشد بحکم اطیعوا الله واطیعوا الرسول کمر همت به بندد تا سعادت دارین بیابد
بعد ازان فرمود اکثر مردمان درین زمان لی زهد و ریاضت خود را بپارسائی مشهور
کنند و همچنین مردمان دعوی محبت خدا و رسول علیه السلام میکنند و نمی دانند که دولت دارین
در اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم است چنانچه خدا تعالی امر فرمود قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بعد درین مجلس حضرت محمد بخش سکنه لیه کتاب
مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز بخدمت فیض درجت بگذرانید و گفت کتابی که برای
نویسانیدن در توسه شریف داده بودید با اجرت چهارده روپیه هشت آنه تیار شده
چونکه بموجب اوراق آن اجرت بیشتر بود گفتم اجرت این کتاب بحساب اوراق بسیار ست
خواجه شمس العارفین فرمود بزرگی کتاب بقیمت گران خرید شخصی گفت بسیار قیمت دادی
گفت هیچ قیمت نیست که قصه خریدن بی بی زلیخا یوسف علیه السلام را یاد نمی داری گفت
بیت جانا چند دادم جان خریدم ؛ بنام ایزد عجب ارزان خریدم بعد ازان
سید صالح شاه سلطانپوری عرض داشت که سه چیز در زمره صوفیه کرام مشهور اند
محبت و مذهب پیر خود و عبادت اما کدام چیز فضیلت میدارد فرمود نزد صوفیه دو
چیز فاضل تر اند یکی سلوک و دیگر جذبه محبت خدا تعالی و اوراد و اذکار و اشغال برای
ترقی محبت هستند اکثر سالکان ازین راه بقرب حق پیوستند بعد ازان جذبه و ا

هستی غلبوی عرضداشت و دعا فرمایند تا خدا تعالی محبت خود عنایت فرماید و از هستی
موهوم رهائی کند خواجه شمس العارفین فرمود این عطای الٰهیست هر کرا خواهد بدهد باز عرض
داشت که شما از ابهای محبوب سبحانی میدانم مرا جام وصال او بنوشانید این بیت در جواب
خواندند بیت کملے لوک متھون ٹاھی دمی پیھیدی چھوک ڈھیتان آپ ماھے نون
ڈھونڈھیان بعد ازان سید عرشاه عرضداشت که سلسله قادریه از سلاسل دیگر
فوقیت دارد بجهت آنکه حضرت غوث الاعظم بمقام محبوبیت رسیده اند خواجه شمس العارفین
فرمود اگرچه ورزش همه سلاسل علیحده است اما مقصود واحد است و آن عرفان حق است
آنگاه فرمود جمیع مشایخ حسب استعداد خود مقام محبوبیت یافته اند و این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت الو گو که اندر جهان یک بایزید بود ولی هر که واصل شد بجانان بایزید دیگر است
بعد ازان فرمود مدار مقام محبوبیت بر توحید است و مدار توحید بر فنا و مدار فنا
بتجرید و بیر حاصل نسبت پس این امر در همه سلاسل موجود است چه قادری چه چشتی
بعد ازان فرمود غوث الاعظم رضی الله عنه چهار روز در مقام محبوبیت مانده بود
حضرت خواجه نظام الدین بداؤنی هفده روز بعد ازان فرمود ای درویشان
شب بسیار رفته است اکنون در حجره‌ها خود آرام کنید بنده عرضداشت که چنین شب
وصل شما بار کے بدست آید غنیمت است که بصحبت ایشان بگذرد آنگاه این مصراع
بر زبان مبارک مصراع شب قدر آئی شب برات پہلی پر وصل دی رات الو کھڑی ہی [illegible]
ازان بنده عرضداشت که دیوان حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه چگونه
است فرمود عجب کتابیست عالی مضمون که بفهم هر کس نیاید باز فرمود [illegible]
خواجه قطب صاحب از حضرت گنج شکر ظاهر اند که چون کمال مرد این قدر باشد پس
حال پیر از و عالی تر خواهد بود بعد ازان پیر غلام محمد [illegible] عرضداشت که تمام
حضرت گنج شکر رحمة الله علیه قرص چوبینه داشته است بعضی مردمان گمان [illegible]

ذکر مدار مقام محبوبیت بر توحید است

ذکر وصل

آنحضرت بوقت گرسنگی از الله یکی آیا این است یا نه خواجه شمس العارفین فرمود این
کاسه چوبین برای تعلیم نفس خود داشته بود و چیزیکه خوردنی در آن انداخته خوردی
دهی و در لب آن کاسه به سنگ فرسوده تا آنکه اینقدر باقی ماند آنرا نان تصور کرده برای
زیارت مردان داشته اند بعد ازان فرمود حضرت گنج شکر اکثر مدت در بادیه گذرانیده
میکردند غذای خود از برگ های اراک وغیره ساختندی خواجه نظام الدین علیه
الرحمت میفرمودند وقتیکه موسم گل و برگ درختان نو بیرون آمدی وازو غذا ساختی
ما را عید بودی بعد ازان چند و باشاه عرضداشت که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرمود الفقر فخری والفقر منی مراد این فقر چیست فرمود معنی این نزد صوفیه
کرام فاقه است و این گرسنگی روشنی دل ست بعد ازان دعاگو عرضداشت که
چیزی برای تبرک عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمود تبرکات بر دو قسم اند
صوری و معنوی صوری مثل جامه و پیراهن و کلاه و نعلین وغیره و معنوی مانند
لطائف و ذکر و فکر که مریدان ارشاد کنند پس مرید را باید که بر تبرکات معنوی بداشت و
نماید زیرا که داشتن تبرکات ظاهری مرتبه مجاز است پس مجاز بمقابله حقیقت کی باشد
بعد ازان سخن در ذکر تبرکات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم افتاد خواجه شمس
العارفین فرمود جبه مبارک رسول الله صلی الله علیه وسلم و تحفه سلام و علامات منتقل ا
نجیبست حضرت خواجه معین الدین اجمیری پشت به پشت رسیده بودند که چه این
تحفه بزبان تو ظاهر شود تبرکات مذکور را دهی و دعا خیر در حق اهل سلسله بخواهی
الغرض تا آخر عمر خواجه معین الدین شخصی موصوف بظهور نیامده وقت وصال خواجه
قطب الدین را وصیت کردند که تبرکات سرور کائنات صلی الله علیه وسلم مردی که باین
اوصاف موصوف باشد بدهی و دعا خیر بطلبی تا آنکه بزمان خواجه قطب صاحب هم میسر نشد
وایشان نیز بطریق مذکور خواجه فرید الدین گنج شکر را وصیت کردند ایشان حضرت

خواجه نظام الدین را سپرد نمود چون خواجه نصیر الدین سعادت قدم بوسی ایشان حاصل
کرد و شرف بیعت یافت خواجه نظام الدین دانست که مستحق آن تبرکات این است
در پی آن شدند که حسب موصیه امانت حواله ایشان نموده دعا طلبی کنم روز عید مردم
خاص و عام برای شستن جامه و غسل بر کناره حوض شمسی رفته بودند اتفاقاً حضرت خواجه
نظام الدین بران حوض رفتند دیدند که خواجه نصیر الدین بر کناره حوض پای در آب کرده
بمراقبه نشسته بودند خواجه نظام الدین از کناره دیگر غوطه زده نزد خواجه نصیر الدین رسیده
بوسه بر پای او دادند چون خواجه نصیر الدین پای خود را بیرون کرد زار زار بگریست
و گفت تعجب است که ایشان بر پای من بوسه داده اند فرمود تعجب نیست بلکه حسب ارشاد پیران
کبار بر قدم تو بوسه دادم بعد ازان تحفه سلام و جبه رسول علیه السلام بایشان دادند
خواجه نصیر الدین وضو ساخته جبه مبارک پوشیده و دوگانه شکرانه بگذاشت و دست
دعا بجناب مجیب الدعوات برداشته مناجات کرد که ای بار خدایا جمیع اهل سلسله را
از جهل و فقر نگه‌دار محفوظ دار و خاتمه هر یک با ایمان گردان آمین یا رب العالمین
بعد ازان فرمود اجابت دعا اول و دوم ظاهر است که خلفای چشتیه نظامیه
بهره دو دعا بهره یافته اند و یقین است که خاتمه ایشان بر ایمان باشد انشاء الله تعالی

مرآت سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن

روز سه شنبه سعادت قدم بوسی حاصل شد مولوی نور احمد چنیوتی و مولوی نور
چنیوتی و سید الهی بخش لانگری و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در باب عشق افتاد خواجه
شمس العارفین فرمود اتفاقاً در پاک پٹن بخدمت حضرت محمد علی شاه صاحب خیرآبادی
مشرف شدم پرسیدند که وطن شما کدام است گفتم در علاقه بلک جهنگ نزد قصبه سیال
موضع سیال سکونت دارم فرمودند اگر چیزی از احوال مهر و ماهنجا معلوم باشد بیان
کنم [illegible] خواندن علم رفته بودم ازین جهت اتفاق

مرآت سی و هشتم در ذکر عشق و فضیلت آن

اقامت در وطن کم افتاد مگر از شخصی ضعیف العمر احوال پیر رنجها پرسیدم آن شخص گفت
که مردی ضعیف الجثه از پدر خود نقل میکرد که من با در من بباعث افلاس نزد چوچک
سیال پدر پیر سکونت کردیم و مدد گذاری چوچک گذران میکردیم روزی والده
پیر نان خشک و دوغ ترش مرا داد و گفت که رنجها نام خدمتگار مال مویشی با در چراگاه
فلان مکان باشد ویرا بدهی چون آنجا رسیدم دیدم که سرنگون کرده بر نی خود پیشانی نهاد
اشک خون میگرید و زیر چشمان او نقش پای گاومیش پرخون شده چون نان و دوغ پیش او
کردم گفت دوغ بنوش و نان زیر درخت فلان بنه چون واپس آمدم این حال پیش
والده پیر بیان نمودم خشمناک شده دوکی از چرخه پیر کشیده در پیشانی او برد و چیزی
بیرون نیامد پس گفت حال این بخت سوخته اینست که قطره خون در بدن او نمانده و
آن قطره پرخون که بر شیر تو شد ازین باعث خون میگرید بعد ازان فرمود حضرت
سید علی شاه بدهی سوی من آورده قصه حضرت شیخ عبد القدوس بیان فرمود که زیر
مسجد شیخ موصوف تالاب بود که اکثر هنود آنجا غسل میکردند اتفاقاً خادمی حضرت
شیخ عبد القدوس آنجا رفت و بر دختر ساهوکار عاشق شد ازین جهت آنجا آمد و رفت
می داشت روزی آن دختر ولیش بر تالاب رفت و کافری را معلوم بود که این شخص بر
دختر ساهوکار عاشق است گفت معشوقه تو درین تالاب غرق شد پس بمجرد شنیدن
احوال معشوقه در تالاب غوطه زده بمرد بعد ازان آن دختر ساهوکار را بیاده گان گفتند
که عاشق تو در تالاب غرق شده است گفت کدام جا گفت فلان جا فی الحال همان جا خود را
بینداخت و غرق شد چون این کیفیت ساهوکار شنید چند غواصان برای تلاش
برد و چون آن هر دو را بیرون کردند پشت هر دو چسپیده بودند هر چند در جدا ساختن آن
کوشش کردند هرگز جدا نشدند و اهل اسلام گفتند که ما این هر دو را دفن کنیم و هنود
گفتند که می سوزیم و یا بشمشیر جدا کرده علیحده علیحده سر انجام او بکنیم چون این خبر

شیخ عبد القدوس شنید نزد آن درویش رفته فرمود ای درویش در عشق مجاز کمال شدی
اگر مجاز جای تجاوز است بحجره فرمان شیخ صاحب پشت هر دو جدا شدند پس آن درویش را
در حجره دفن کردند بعد از چند مدت شیخ عبد القدوس جهت نماز تهجد بمسجد آمد خادم حاضر
نبود که ابریق پر نموده پیش شیخ بیارد و درین فکر استاده بودند که همان درویش از قبر
خود بیرون آمده کوزهٔ آب در دست گرفته حاضر شد شیخ فرمود ای درویش از کجا آمدی
گفت اگر تشریف ارزانی فرمایند مقام خود شما را بنمایم خواجه همراه آن در حجره رفته دیدند که
تخت مرصع در میان آن قبر نهاده است و آن دختر ساهو کار بر تخت نشسته بتلاوت قرآن
مشغول است شیخ صاحب فرمود این منصب عالی بچه یافتی گفت به برکت ایشان بعد ازان
سید امیر شاه جهاجهی دیوان معین پیش حضرت صاحب نهاده گفت که این دیوان از خاص
کتب خانه خواجه معین الدین صاحب حاصل کردم خواجه شمس العارفین مطالعه فرموده این
بیت بر زبان مبارک راندند بیت جائیکه زاهدان بهزار اربعین رسند مستی شراب
عشق بیک آه میرسند بعد ازان این غزل بر زبان مبارک راندند غزل مرا در
دل بغیر از دوست چیزی در نمی گنجد بخلوت خانهٔ سلطان کسی دیگر نمی گنجد تا آخر
و دیگر این غزل نیز خواندند غزل من بلبل عشقم کنون سوی گلستان میروم چون بوی
ازان گل یافتم اندر پی آن میروم تا آخر بعد ازان فرمود حضرت خواجه توسوی
سیفر سودی ای سالک طریقه عشق بیاموز و محبت حق تعالی حاصل کن که اصل همه سلوک
هاست بعد ازان فرمود خواجه توسوی بباعث کمال استغراق در عشق درویشان
خود را سبق عشق می آموختند گاهی بنشستن اربعین متوجه نشدی و بروزه نفلی نیز راغب
نبودی و این هر دو امر مریدان هم نفرمودندی بعد ازان فرمود غرض از روزه و شغل
خلاف نفس است پس خواجه صاحب گوناگون خلاف نفس خود اختیار کرده بودند در اربعین
وغیره ریا منافات ریا و عجب هم واقع شود بخلاف عشق بعد ازان بجا گو غرض شدت

کر معنی عیب ست ار عشق بود گرچه مجازیست ٭ کان بهر حقیقت کارسازیست
بعده خواجه شمس العارفین فرمودند مراد از عشق مجازی با احکام شرعیه و متابعت پیر طریقت
ست چون مرید صادق درین هر دو امر ثابت قدم باشد یقین ست که بمرتبه عشق حقیقی خواهد
رسید بعد ازان که چند زنان مکهڑوی بدون اجازت شوهران خود باشتیاق کمال جانب
تونسه مقدسه بسواری کشتی روانه شدند چنانچه زنان از کشش عشق پیش از کشتی مردان
در تونسه شریف رسیدند بخدمت خواجه تونسوی عرض داشتند که زیر دامن ایشان از زجر
و تنبیه شوهران خود پناه جوییم و در سایه عطوفت شما سکونت نماییم آنگاه فرمودند با وجود
چنین تکلیفات سعادت صحبت حاصل کردن آنحضرت بجز وسیله عشق حاصل نمیشود
همدرین محل چند مردان و زنان مع وابستگان ساکنان موضع بهیکماری باراده
زیارت حرمین شریفین درین فقیرخانه آمدند و کیفیت زیارت حرمین اظهار ساختند و جهت
خوردنی ایشان شانزده چه بینه آرد دادیم و دانستیم که برداشتن این تکلیفات از عشق ست
بهر طرف که خواهد ببرد همدرین محل مولوی معظم دین صاحب عرض داشت که امروز
جمیع خاکبوسان آستان بغلبه عشق و محبت حالت کرده اند چنانچه مولوی فتح محمد سکنه
سلیپانه بغلبه محبت ایستاده حالت میکردی و از مستی عشق ناله و زاری مینمودی خواجه
شمس العارفین فرمودند عشق بمنزله جنون ست و جنون بر چند اقسام ست لهذا حالت
صوفیان بچند وجوه بظهور می آید بعد ازان این قول بر زبان مبارک آوردند که
العشق جنون والجنون فنون ٭ بعد ازان این شعر بر زبان مبارک راندند شعر
کیسا درد دل پیارے تمهارا ناز کیا سمجھے ٭ جو گذرے ہے صدمے اوپر وہی شخص ناز کیا سمجھے
بعد ازان فرمودند روزی خواجه تونسوی برکناره دریا سندهه رسیدند و کشتی موجود
نبود فرمودند ای دوستان هشیار باشید و عشق خود را از عشق زنان کمتر مشمارید
قصه هیر رنجها یاد کنید و فرمودند که عشق ما از عشق رنجها کمتر نیست پس آنحضرت کمر بسته و

حکایت یوسف بن حسین

دریا قدم زدند اگرچه آب دریا غرقاب بود اما هر یک تا زانو ناف رسید و همه درویشان
پس آنحضرت نیز بخیریت آمدند بعد ازان حکایت یوسف بن حسین بر زبان مبارک
راندند که یوسف بن حسین جانب حرمین شریفین رفت منزل بمنزل راه دراز قطع نموده
به بیت الله شریف رسیدند روزی در بازار رفتند ناگه نظر دختر امیر بر ایشان افتاد
بمجرد دیدن روی ماه وش آنحضرت از دل و جان بیقرار شده عاشق گشت شبی بمراقبه
نشسته بودند ناگاه آن دختر مذکور از غلبه محبت خود را در کنار ایشان فگند چون آن
حضرت ازین واقع اطلاع یافت او را از کنار خود انداخته بسوی ویرانه رفتند و گریه
کنان بجناب حق تعالی مناجات کرد که ای خداوند کریم من برای چه آمدم و بچه بلا گرفتار
شدم بحالت گریه ایشان را خواب آمد چه بیند که خیمه زده است و بزرگی خوب روی بر
تخت نشسته است و بگرد آن لشکریان خیمه ها زده اند پرسید که صاحب این خیمه و
این لشکر کیست گفتند یوسف علیه السلام است که درین جای تشریف آورده اند اینهمه خیمه و
لشکر اوشان است گفت اگر اجازت باشد بزیارت ایشان مشرف شوم گفتند برو چون
اندرون خیمه رفت زمین خدمت بوسید گفت باعث تشریف آوری ایشان اینجا
چه بود گفتند خدا تعالی مرا چنین فرموده که ای یوسف بر تو دختر امیر عاشق شده بود اگر
ترا محفوظ نداشتیم در ورطه گمراهی گرفتار میشد ببین که دوست من یوسف بن حسین بچنین
معامله گرفتار شده اما چون اطلاع یافت فوراً از خود دور انداخت پس ازین باعث
برای زیارت تو آمدم یوسف بن حسین گفت چیزی ارشاد فرمایند گفتند نزد حضرت
ذو النون مصری برو حسب الامر بخدمت آنحضرت آمد ذو النون گفت از کجا می آئی
گفت از شهر ری همین قدر پرسید سال تمام شد گاهی باو التفات نفرمود بعد از سال
پرسید که نام تو چیست گفت یوسف بن حسین باز بعد از سال پرسید مطلب تو چیست
گفت اسم اعظم ارشاد فرمایند ظرفی پوشیده بسر بند داد و گفت بر لب دریا بزرگی نشسته

بسپارد که این امانت من بود چون ظرف گرفته رفت از اندرون آواز شنید
متعجب شد که چه چیزست چون سرپوش آن بر داشت موش از و گریخته زده بیرون رفت حیران
بماند که اکنون چه کنم چه جواب دهم آخر متفکر شده جانب آن بزرگی رفت و کیفیت حال
بیان کرد آنحضرت فرمود غم مخور آن آزمایش تو بود پس رخصت شده باز بخدمت
حضرت ذوالنون آمد و حقیقت بیان کرد ذوالنون فرمود چون طاقت نگهداشتن یک
حیوان حقیر نه توانی اسم اعظم کی نگهداری بعد ازان فرمود مشایخان متقدمین
چنین بوده اند که بعد از ۳ سال پرسید که مطلب تو چیست بعد ازان فرمود در روزی
مردمان بخدمت حضرت ذوالنون مصری عرض کردند که دعا فرمایند تا خدایتعالی
باران رحمت عنایت فرماید پس آن حضرت علی الصبح بسمت مدین سفر کردند بعد
ازان خدایتعالی باران رحمت نازل فرمود بعد از چند مدت باز آنحضرت آمدند مردمان
پرسیدند که باعث رفتن ایشان چه بود فرمودند بشامت اعمال مردمان امساک باران
میشود دیدم که از همه بدکردارتر منم لهذا سفر کردم آنگاه این بیت خواندند بیت
شنیدم که بر مرغ و مور و ددان ٭ شود تنگ روزی ز فعل بدان بعد ازان فرمود
حضرت خواجه تونسوی مهار شریف بر عرس حضرت قبله عالم مهاروی میرفتند و
چون بر کناره دریا که در انجا پنج دریا جمع شوند رسیدند ملاحان گفت مبلغ بیست روپیه
کرایه کشتی بدهید تا سوار کنم خواجه صاحب فرمود اگر صد روپیه میخواستید هم میدادم
پس آنحضرت را مع درویشان بر کشتی سوار کرده روانه کردند چون درمیان دریا رسید
بلرزید و آب دران میفتاد و همه کس از جان خود دست شسته و نواب صاحب عرض
داشت که جمیع اهل کشتی از خوف غرق شدن هراسان و پریشان اند دعا فرمایند
تا کشتی بخیریت بر کناره برسد فرمود در خورد سالی نهایت مفلس بودم چنانچه
جهت ملبوس بدون خرقه پشمین چیزی دیگر نداشتم الحال از فضل ایزد متعال

همه حجاب حجابست چون آن ذات کریم بقدر مصر با نبها فرموده است المحال اگر این خطره
برهاند از عنایت او دور نیست والا در ما عاشق او ایم هر چه خواهد بکند بعد از ان مجرد شد
آب از کشتی بیرون کنید خود نیز بدست مبارک آب بیرون انداختی تا آنکه کشتی بکنار
بخیریت رسید بعد از ان فرمود محمد اکرم نام بزرگی بود بر نفس خود بار مجاهده نهاده
بودند چنانچه پنج گانه نماز بجای وضو غسل کرده بگذاشتی و از این باعث در موسم سرما
و پای آنحضرت شل میشدند در روزی غسل کرده می آمدند بسبب غلبه سرما و ضعیفی بر
زمین بنشاد و زنی خندیده گفت عجب عشق است که با وجود پیری و سردی باز
غسل باز نمی آیند فرمود ای زن نادان از حال من چه خبر میداری نمیدانی که چون
خاوند شما بیفگند خوش باشید و اگر خاوند حقیقی ما را بیفگند چه تعجب است بعد از ان
فرمود محبت کمال واقع خطرات و قاضی الحاجات ست یعنی چون محبت محبوب
بر عاشق غالب شود هر حاجت و مصیبت که پیش آید تنگ نمی شود بلکه آنرا باعث یاد
دوست خود داند بعد از ان فرمود چون در وجود صوفی عشق غلبه کند همه
منازل سلوک طی شوند و به هیچ چیز تعلق نماند بلکه حب مشیخت از دل او نیز بیرون رود
آنگاه این بیت بر زبان مبارک راند بیت احمد تو عاشقی بمشیخت ترا چه کار دیوانه
باش سلسله شد شد نشد نشد بعد از ان مولوی معظم دین التماس کرد که چون سالکان
طریقت در منزل عشق قدم زنند اتباع مذهب چون توانند کرد فرمود عشق آتش است
همه اشیا سوا المحبوب بسوزد و راه جانب محبوب خود بگشاید بعد از ان این بیت
بر زبان مبارک راند بیت مذهبا ندی دروازی وچی عاشق دا راه موری موری
بین دواره کردی عشق پیولی نروری انگاه فرمود راه تقلید به مذهب راه رست
بلند سنت اما عاشقان تجلیات معشوق را مشرب خود سازند و بغلبه عشق راه تنگ
تقلید شرعیت را کشاده ساخته بگذرند چنانچه بزرگی فرموده جهت حیف عاشقان

ست دامی فقیه نیدم که بشهر هست پرستان نتوان ناز کردن بعد ازان
این بیت بزبان مبارک راند بیت پہلے پٹ دیئی لنگے چنگ دینی سب رے
آن لگے پٹ سٹ دی ئی حید رایه بجاجی نہین کوئی بہوری وال دی ہٹ ڈیئے
بعد ازان فرمود لنگی مراد شریعت و چنگ وجود مطلق و ہیر عاشق واگ مراد عشق و
باجی عبارت از دگان ناقص و بہوری وال حضرت رسالت پناه صلے الله علیه
وسلم ست چون عاشق در منزل عشق قدم زند و آتش عشق حقیقی افروزد لنگی شریعت
بوزد و عشق که مراد مرتبه لاتعین ست باقی ماند بعد ازان فرمود عشق و مشک
هرچند آنرا پنهان کند آخر خود ظاهر گردد و حسن هم ازین قبیل ست هرچند در حجاب باشد
باشد ظاهر گردد بعد ازان مولوی معظم دین عرضداشت که چون وجود واحد ست
دین احکام شریعت بچه طور نگهداشت کند چه بنای شریعت همه بر اثبات دوی ست خواجه
شمس العارفین فرمود اگرچه حق همین ست که بجز ذات واجب الوجود چیزی دیگر نیست
اما مردان فاضل و عارفان کامل سر عشق در پرده شریعت پوشیده دارند بعد
ازان این بیت بزبان مبارک راند بیت از خیال لطف می مشاط چالاک
طبع در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان گلاب بعد ازان فرمود لطف صفا
شرابست و می عرفان باریتعالے ست و مشاط عارف و چالاک طبع صفت اوست و
برگ گل احکام شریعت ست و از گلاب مراد عشق حقیقی ست یعنی چنانکه گلاب در برگ
گل مستتر ست برین منوال عارف کامل عشق را در لباس شریعت پنهان میدارد یعنی
ظاهر خود را بشریعت آراسته کند و باطن را بحقیقت مزین سازد تا مرد کامل و مکمل گردد
بعد ازان سخن در جوشش عشق مخدوم صلے احمد صابر افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
آنحضرت عمر خود در بادیه گذرانیده ست و از ماکولات لذیذ و غریب ترک کرده بودند
اما ما وی قدری برگ تره و غیره و گزلی با لخته برشته کلوخ نهاده زیر آن هیزم جمع نموده

وند در گوش مبارک آنحضرت بآواز بلند حق حق گفته عرض نمودی که طعام خوردنی
تیار است چون چشم آنحضرت بران هیزم افتادی فی الحال در هیزم آتش افروختی پس
چون آمدی پخته میشد بوقت افطار پیش ایشان نهادی خواجه صاحب تناول نفرمودی
تاکه بسیار الحاح نمودی و میگفتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و دیگر اولیاء
کرام و حضرت خواجه فریدالدین گنج شکر پیر ایشان نیز خورده اند اگر ایشان قدری بخورند
سنت آنها بجا آورده شود پس حسب خواهش درویشان قدر دو سه انگشت ازان بخوردی
و باقی بدرویشان دادی بعد ازان همدرین معنی فرمود روزی برای نماز جمعه خواندن
در مسجدی آمدند و در صف اول نشستند و نه صد پالکی نشین دران مسجد می آمدند چون آن
امرا آمدند خواجه صاحب بتدریج پاپس میکردند تا آنکه از احاطه مسجد بیرون جای یافتند
در دل آنحضرت جوشش آمد چون مردمان در سجده شدند مسجد را فرمود تو هم خدا را سجده کن
بمجرد فرمودن آنحضرت مسجد بر زمین افتاد و همه اهل مسجد هلاک شدند بعد ازان فرمود
قبر شریف آنحضرت در پیران کلیر است و آنجا بوزنگان می مانند چون مردمان از نقد و طعام
وغیره می آرند طعام را بخورند و نقد را در غدیر بیندازند چون بعد از چند مدت مجاوران
می آیند نقد ازان غدیر برآورده می برند بعد ازان فرمود سبحان الله جلال مخدوم
صاحب هیبت و جمال حضرت گنج شکر است که از پنج صد سال تا الحال خلق الله پامالی مزار
شریف آن حضرت کنند و کسی ایذا نمی رسانند بعد ازان دعاگو عرض داشت که وجه ملقب
بودن خواجه نظام الدین بلقب زری زربخش چیست فرمود روزی شخصی طشت از زر ناب
پر نموده پیش آنحضرت هدیه کرد شخصی نزد آنحضرت نشسته بود گفت الهدیة مشترک
خواجه صاحب طشت گرفته سوی او کرده فرمود که تنها خوشترک پس آن را گرفته رفت
پس ازین جهت آنرا زربخش میگویند هر شخصی که بر در آن می آمد خالی نرفتی
بعد ازان لختی ذکر لنگر آنحضرت افتاد خواجه شمس العارفین فرمود که چهار هزار عالم

ذکر خواجه نظام الدین زربخش

و پنج صد قوال در لنگر ایشان مقیم بودند و سرآن قوالان خواجه امیر خسرو بود و دیگر
مردمان آستان نیز از حد بیرون بودند چنانچه مصالح مثل نمک و فلفل و زیره وغیره
بقدر بار ده شتر روز مره خرج میشدی بعد ازان فرمود روزی اهل کاران بادشاه
دهلی عرضداشت که درویشان خواجه نظام الدین در بازار می آیند و همه اجناس خرید
نموده می برند و برای شهریان هیچ چیز باقی نماند که خرید نمایند بادشاه حکم داد که فردا روز
در بازارهای منادی کنید که درویشان را چیزی نمی دهند چون این خبر باستماع خواجه نظام الدین
رسید درویشان خود را فرمود که بفلان طرف شهریست نظام آباد نام در آنجا رفته هر
چیز موافق مرضی خود بیارید خادمان عرض کردند که این طرف کدام شهر نیست بلکه
ویرانه است خواجه صاحب فرمود شما بروید حسب فرمان درویشان رفتند و شهر عظیم
یافتند که همه اجناس آن موجود بودند پس درویشان تا چند مدت ازان شتر بار کرده
می آوردند تا آنکه این خبر به بادشاه رسید و شرمسار شد و گفت که این لنگر خدای است از
کسی بند نمی شود بعد ازان مولوی غلام محمد موسوی گجراتی عرض داشت که خواجه
نظام الدین برای حج رفتند یا نه خواجه شمس العارفین فرمود از راه خشکی رفتند چون بر قبر مولوی
نظام الدین رسیدند فاتحه خواندند امیر خسرو صاحب نیز همراه آنحضرت بودند و حضرت امیر
خسرو سوی تربت مولوی صاحب دیده این بیت بر زبان مبارک راندند بیت دبدبهٔ
خسروییم شد بلند * زلزله در گور نظامی فگند * همان زمان شمشیر برهنه از قبر آن حضرت
بیرون آمد و حضرت امیر خسرو فی الحال زیر دامن خواجه نظام الدین سر خود پناه خواست
و از قبر حضرت مولوی نظام الدین گنجوی آواز برآمد بیت وصف خود تا سکینی
ای خود پسند * دبدبه نزد دیگر دو بلند بعد ازان فرمود حضرت مولوی نظام الدین
گنجوی بآمدن آنها اشارت کرده بود و بیت دو هند و برآید ز هندوستان * یکی
دزد باشد دگر پاسبان یعنی دزد اشاره با میر خسرو و پاسبان مراد حضرت خواجه

نظام الدین ست بعد ازان غلام حسین قوال این غزل برخواند غزل کافر عشقم
مسلمانی مرا درکار نیست ٭ هر رگ من تار گشته حاجت زنار نیست ٭ از سر بالین من
برخیز ای ناداں طبیب ٭ دردمند عشق را دارو بجز دیدار نیست ٭ شاد باش
ای که فردا بر سر بازار عشق ٭ وعدهٔ قتل ست گرچه وعدهٔ دیدار نیست ٭ ای برادر با
گریبان من نسبت مکن ٭ نسبت با زندگی دارد ولے خون با رنیست ٭ خلق میگوید
که خسرو بت پرستی میکند ٭ آری آری میکنم با خلق و عالم کار نیست بعد ازان
شخصی عرض داشت که توجه فرمایند تا شوق خدا تعالی حاصل شود خواجه شمس العارفین
فرمود منازل عشق بالاتر اند چنین نیست که باسانی حاصل شوند بلکه سالک را باید
که در ریاضات و عبادات چنان مستغرق شود که بجز یاد حق با هیچ خیال در دل او
چندانکه در یاد حق تزاید نماید محبت او نیز تر گردد بعد ازان فرمود چون عاشق
جان خود بر معشوق قربان نکند عشق او کمال نگردد انگاه این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت توں ناز بھریا سجنا یار میرا کتھوں سکھیا طور نیاز دا ای ٭ ہووے کچھ صاحب
ناز نیاز کرمی ایہہ طور عجائب ناز دا ای ٭ سٹھیا ہو کے سو باین لوں جند یادی ہووے کرم
غریب نواز دا ای ٭ بخشے جان کران قربان وستہلین جیہڑا یار ہووے محرم راز دا ے
بعد ازان رو سوی مولوی امام الدین بنگالی کرده این بیت بر زبان مبارک
راندند بیت عاشقی نه همین زار و گریبان شدنست ٭ حسن معشوق عیان دیدن و
حیران شدنست ٭ بعد ازان سخن در ذکر ریخته و شعر آن افتاد دعاگو عرض کرد که
بهتر شاعر در کدام جا سکونت میداشتند فرمود از شهر چمون هجرت کرده بخدمت
حضرت حافظ محمد جمال ملتانی سکونت میداشت و صورت آن چندان زیبا بود که
وقتی حضرت حافظ محمد جمال تبسم کرده ازو فرمود شنیده بودم که در شهر چمون اکثر
مردان حسین می باشند شاید که مانند ایشان باشند گفت آری مانند ایشان باشند

آنگاه فرمود چه خوب جواب داد که از سوال آنحضرت جواب گفت یعنی چنانکه حسن ایشان روشن
و درخشانست ہمین طور حسن و شان ست بعد ازان فرمود در شعر ہند کمال بود که اکثر
اشعار آن دو معنی بودند چون کسی ازان غور نماید از معانی قریب المعانی بعید واقف شود آنگاه
این مصراع او برزبان مبارک راند مصراع کرین جوگن بندی والیان تیں ان بخشا اپنے سروبان
والیان تیں ان یعنی جوگن مراد تصدق و بندی والیان عبارت از معشوق دیگر ست اپنے
سر دے والیان مراد معشوق خود یعنی تصدق کنم معشوقان دیگر را از معشوق و والی خود
و باقی سه مصراع دیگر امنیت للہ شاکر کھنڈ نون کھول گھتان تیری مھٹیان مھٹیان
گالیان تیں ان بہ سنی کبک خرام قربان کران تیری سُھنیان سُھنیان جالیان تون
پہنٹ گھتان مین مٹ شراب جی تیری مست اکھین تیوالیان تیں ان بعد ازان فرمود
در اشعار او مناسبت ہم خوب ست آنگاه این مصرع برزبان مبارک راند مصراع تیرا حسن
سمندر ویکھ ماہی جا پہی کیون نہ سینسار تھیون آنگاه فرمود چه خوب مناسبت ست
جاهی که سمندر باشد ماہی و سینسار ہم دران می باشند و معنی بعید ہم ازین مفہوم میگردد
که مراد از حسن تجلیات ذاتی ست و مراد از ماہی عین فی است و سینسار عبارت از مخلوق
اوست چون تجلیات ذاتی بر مخلوق اور وشن و درخشان باشند پس مخلوق چگونه از دیدار
جمال و صبر کنند بعد ازان این مصراع برزبان مبارک راند مصراع ویکھ زلف اتے
رخسار میان پہلے کفر اتے اسلام دو ہیں آنگاه فرمود زلف مراد تجلیات جلالی ست و
رخسار عبارت از تجلیات جمالی و زلف با کفر مناسبت دارد و رخسار با سلام یعنی بمجرد
دیدن زلف و رخساره محبوب حقیقی کفر و اسلام محو و منسی گردید و در ہمه جا ظهور محبوب روشن
شد بعد ازان این مصراع برزبان مبارک راند مصراع سونہه تہون بلڑا الاه وی
ماہی جگوچ کالی رات جیسے یعنی ای سالت پناه صلے اللہ علیہ وسلم از چہره مبارک پرده
بشری برداشته تا ظلمت غیریت از جهان برخیزد و ہمه جا جاوه نور تو روشن گردد بعد ازان

مناسب آن این بیت بر زبان مبارک راندند بیت برون آ ور سراز بردی یمانی ÷ که روی
تست صبح زندگانی ÷ یعنی بیرون آر سر خود را از خاک یثرب چرا که روی ایشان زندگانی
ست مر جمیع مخلوق را بعد ازان این بیت خواندند بیت ای سری پردۂ یثرب
بخواب ÷ خیز که شد مشرق و مغرب خراب ÷ یعنی ای سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم
از خاک مدینہ منورہ برخیز که مخلوق مشرق و مغرب خراب شدہ است بعد ازان
این مصراع صاحب محمد بزبان مبارک راندند مصراع نون نین تیری کُس میٹر ڑی پیلے
سانگان پیچھی پھروا نیان نی ÷ مراد از نینان تجلیات ذاتیست و لفظ سل میٹر ڑیسے
پھروانی نام اقوام ست یعنی چون تجلیات ذاتی بر عارفان ظهور کنند مانند کشتگان
تیغ شمشیر هستی خود را بالنفی کنند بعد ازان کسی این دعاگو متوجه شده بنوشتن آن
دو بیت امر کردند ل لٹنی نون ٹھگ چور بُرنی پر نینا ندی دھاڑا ولڑیئی ÷ تیز نکیے
خنجر تلوار پٹون پر سُرمے دی دھارا ولڑیئی ÷ شعلہ بجلید امار ساڑ سٹے پر غمزہ یدی مار
اولڑیئی ÷ بخشنہ دار فراق دی سُخن وکھی پردار مدار اولڑی ای ÷ ل لکھ محبوبان دے
شاہ میان کھڑے ہتھ بدھی درگاہ تیری ÷ شاہان حسن بیان سرون تاج سٹے
جهانی وکھ کے کج کلاہ تیری ÷ یوسف جیھی ہزار غلام ہوئی سُهنا یار سیراو چیہ جاہ تیری
بخشنہ کون چنگی لکھ الیس کنون اج کھلے پہلیند ڑی اہ تیری ÷ بعد ازان فرمود
عارفان از هر سخن معنے موافق فکر خود می فهمند که روزی در توسه شریف نزدیکات
آنحضرت چند زنان خانه بدوشان سرود میکردند بچنین الفاظ گوری نون ونگان
چھنکادی یار عالمی گفت این زنان از بیهوده سخنان شرم نمی کنند خواجه شمس العارفین
فرمود من نزد آن نشسته بودم گفتم بیهوده نیست بلکه درود میگویند گفت بچه طور
گفتم گوری مراد رسول علیه السلام ست و ونگان عبارت رحمت خدا تعالے دنیا
مراد ذات حق تعالے ست یعنی ای خداوند کریم بر رسول علیه السلام رحمت بسیار متعجب شده

ذکر اشعار علی حیدر

گفت عجب فہمیت کہ ایشان فہمید بعدازان سخن در تعریف اشعار علی حیدر افتاد فرمود اشعار او پر مضمون و ذو معنی می باشند ہر کس موافق فکر خود از انہا مطلب می یابد بعدازان این بیت بر زبان مبارک راندند **بیت** **ف** ہم تے فکر دی نہیں مجال جو تینڈا اجمال خیال کری * خضر موسیٰ صعق تہیوی جے رب ارنی سوال کرے * ہک ذرہ جلوہ بہاڑان نون تینڈا ذرہ ذرہ مثال کری * حیدر درسن سنگ تورکے منہ لن ترانی گال کری * بعدازان فرمود مولانا مولوی محمد علی مکھڈوی نیز غزلیات عجیبہ گفتہ اند ازان جملہ یکے این غزل تحریر نمودہ بخدمت حضرت خواجہ تونسوی پیر خود گذرانید **غزل اینست** شہید تیر آن ترکم کہ از ابرو کمان دارد * خدنگ از دست او خوردم کہ از مژگان سنان دارد * خدارا ای صبا با آن شہ خوبان عالم گو * کہ از لب تشنگی مردم شربت در دہان دارد * خوشا آن عاشق کہ از جانان رخ مہر و فا بیند * زبان خویش حیرانم نہ این دارد نہ آن دارد * حدیث حسن یوسف را کجا دانند اخوانش * زلیخا بپرس از وی کہ صد شرح و بیان دارد * صبا با آن طبیب عشق حال مولوی برگو * کہ بس غمزیست کاین بیمار سر بر آستان دارد * بعدازان فرمود وقتی مولوی صاحب مرا ارشاد فرمود کہ تو نیز بمقابل این غزل بگو اگرچہ گاہے شعر نگفتہ بودم اما حسب الامر این چند ابیات تصنیف نمودہ پیش آنحضرت کردم **غزل اینست** مقیم کوی آن شاہم کہ اعلے آستان دارد * ملوکش چاکر مفتون ملائک پاسبان دارد * مثال عشق ما با آن شہ خوبان عبرانی * چو آن خال کہ در دست تنیدہ ریسمان وار دارد * چہ طاقت بندہ عاجز را کہ با مولا سخن راند * ولی از لطف کرم او نظر بر فیض آن دارد * باقی ابیات یاد نماند بعدازان سخن در عشق شیخ شبلی رحمۃ اللہ افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود کہ در حالت ابتدا ایشان آنبود کہ قند سفید در دامن خود بستہ داشتی از ہر کس کہ نام اللہ شنیدی در دہن آن بنہادی و در آخر حال ہر کس کہ نام اللہ گفتی از اینکہ ...

ذکر عشق شیخ شبلی

بعد ازان فرمودند که گفتن آن حضرت بباعث غلبهٔ محبت بود چنانکه شخصی که بر کسی عاشق باشد از گفتن و شنیدن نام معشوق خوش گردد و اگر از هر کسی که نام محبوب خود بشنود آنرا عزیز دارد و در مقام دیگر و باعث سیلی زدن آن بود که چون عاشق در مقام غیرت باشد نخواهد که نام معشوق او دیگر کسی بر زبان بیارد لاجرم اگر از کسی نام معشوق خود بشنود غیرت کند و او را مکروه داند همدرین محل مولوی معظم دین صاحب مطابق این غزل شاه شرف خواند غزل غیرت از چشمم برم روی تو دیدن ندهم ٭ گوش را نیز حدیث تو شنیدن ندهم ٭ هدیهٔ زلف تو گر ملک دو عالم بدهند ٭ یعلم الله که سر موی خریدن ندهم ٭ گر بیاید ملک الموت که جانم ببرد ٭ تا نبینم رخ تو روح رسیدن ندهم ٭ گر شبی دست دهد وصل تو از غایت شوق ٭ تا قیامت نشود صبح دمیدن ندهم ٭ گر بدام دل من افتد آن عنقا باز ٭ گرچه صد حمله کند باز پریدن هم ندهم ٭ گر بر سر هم جمع شود لشکر العرب و العجم ٭ گرچه صد زخم خورم چشم خمیدن ندهم ٭ شرف ار باد وزد بوی زلفش ببرد ٭ باد را نیز درین دیر وزیدن ندهم ٭ بعد ازان سخن در اصطلاحات خواجه حافظ افتاد فرمودند سخنان آن صاحب سر یزدانی اند در فهم هر کس نمی آیند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت در کارخانهٔ عشق از کفر ناگزیر است ٭ آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد ٭ آنگاه فرمودند کفر در اصطلاح صوفیه اعتقاد پخته را گویند که زائل نشود به تشکیک متشکک و آتش مراد مصائب دنیا و بولهب عبارت از عاشق صادق یعنی در منزل عشق اعتقاد کامل لازم است زیرا که تکلیفات گوناگون پیش عاشق می آیند و درچنین حالت اعتقاد کامل بکار است والا بمنزل مقصود نخواهد رسید بعد ازان شخصی عرض داشت که ارشاد فرمایند تا روز مره صد از ان بگویم خواجه شمس العارفین فرمودند چه حاجت داری گفت طالب خدا و رسول و هم فرمودند ازان گفتن امر دیگر است و راه حق یافتن چیزی دیگر همچنین بیچاره

غزل شاه شرف خواند

ماجرای حضرت موسیٰ علیہ السلام

این بیت بزبان مبارک اندبیت کعبہ ملیا حاجیان گستی ملے ہوت نصیب
دیدار تدا مین تھی سی جد ملسی یار یلوچ ۔ بعد ازان سخن در ذکر موسیٰ علیہ السلام فتاد و صاحب
زادہ محمد دین صاحب بیفرمودروز می در راہ تونسہ شریف مردی از ہمراہیان این ڈوہڑہ بخواند
ڈوہڑہ رو ندیان وندیان میریان اکھین آیان ۔ ملیا ماہی اکھین کھول گھمائیان ۔ بمجرد
شنیدن آواز این ڈوہڑہ خواجہ شمس العارفین قصہ موسیٰ علیہ السلام بیان کرد کہ برو
وقتی آمد کہ اگر کسی سوی چہرہ مبارک آن نگریستی چشمان او سوختہ شدی ازین حال تنگ
شدہ بجناب باریتعالی عرض کردند خطاب آمد کہ در خرقہ شعیب علیہ السلام روپوشیدہ
بنشین حضرت موسیٰ علیہ السلام موجب ارشاد ہمچنین کرد زوجہ حضرت موسیٰ علیہ السلام
عرض کرد کہ از محرومی دیدار فیض آثار شما مضطرب و بیقرارام برقع از چہرہ مبارک
بر دارید فرمودند کہ برمن حالتے واقع شدہ است کہ اگر کسے بروی من نظر کند چشمان او سوختہ
شوند اگر تو نظر کنی مبادا کہ چشمان تو سوختہ شوند ایشان گفت کہ یک چشم پوشیدہ دارم
و بدیگر نگرم ہمچنین کرد چون رخ مبارک ظاہر کرد چشم آن صاحبہ سوختہ شد باز عرض
نمود روی مبارک مپوشید تا یکبار دیگر ببینم و لذت دیدار تو بیابیم چون دگر
بار دیدند آن چشم ہم سوختہ شد ہمدرین حال آن صاحبہ گفت اگر مقابل ہر موی کہ
بربدن من اند چشم بودی ہمہ را فدا کردمی سبحان اللہ چنین عاشقان صادق از
جلوہ انوار محبوب حقیقی لذت یابند وجود ظاہر ایشان او سوزند بعد ازین حالت
موسیٰ علیہ السلام چشمان آن صاحبہ را بدمید روشن شدند ۔ بعد ازان صاحبزادہ
محمد امین نبیرہ آنحضرت آمد خواجہ شمس العارفین فرمود ای فرزند کدام سورت میخوانی گفت
سورۃ نور میخوانم تبسم کردہ این بیت بزبان مبارک راندبیت صورت فرزند ہی
یار دی سارہی سورت نور ۔ والشمس و الضحیٰ پڑھ یار ب غفور ۔ دعا گو عرضداشت
کہ مراد از فرزند چیست فرمود مراد از فرزند حضرت رسول علیہ السلام است و این سورتہا مذکور

درشان آن حضرت نازل شدند آنگاه فرمود عاشقان را دستور است که معشوق خود را بنام لهرزا یا رنهجا وغیره تعبیر کنند بعد ازان سخن در عشق امیر خسرو افتاد خواجه شمس العارفین فرمود سلطان المشایخ خواجه نظام الدین را چون وقت وفات نزدیک رسید بجانب بادشاه دهلی خط نوشت که امیر خسرو را رخصت نفرمایند زیراکه او عاشق منست چون حالت وفات من ببیند مبادا که جان خود را تسلیم حق کند پس حضرت سلطان المشایخ جان بحق داد چون امیر خسرو بعد وصال آنحضرت خبر یافت زار زار بگریست بحضور آنحضرت آمد و آتش عشق در دل جوش میزد و این غزل گفت

غزل

جانم ز آرام شد آرام جان من کجا	همدم نشان فتنه شد فتنه نشان من کجا
آمد بهار مشک دم سنبل دمید ولاله هم	سبزه لعبت از قدم سرو روان من کجا
در گریه ام شد با گل و ز دوستان گشتم خجل	جان از جهان بگسسته دل جان جهان من کجا
در کار غم شد سور یم بی پرده شد مستور یم	تلخست عیش از دوریم شکر فشان من کجا
جانست آن یار نکو رفته دل خسرو برو	گر دل برفت این را مگو آنگو که جان من کجا

بعد ازان سخن در کرامت امیر خسرو افتاد فرمود حضرت شاه رکن عالم در دهلی رفتند روزی باستماع آمد که امیر خسرو وفات یافت شاه رکن عالم بسوی خادمان خود متوجه شده گفت این مردی مرتکب بدعات بود اما باید که نماز جنازه او بخوانیم پس چون آنحضرت مع چند مریدان همراه خود کرده پیش صفها استادند خواجه امیر خسرو از کفن رو برون آورده گفت مرا شفاعت تو حاجت نیست شفاعت پیر من کافیست چون آن حضرت این کرامت معاینه کردند حیران بماندند و گفتند من او را مرتکب بدعات دانسته بودیم

مرآة سی و نهم در ذکر مسئله وحدة الوجود و ذکر اوصاف حضرت خواجه الله بخش سجاده نشین خواجه تونسوی رضی الله عنه

شب یکشنبه سعادت قدمبوسی حاصل شد سید اکرام شاه رسول نگری و مولوی غلام محمد

گجراتی و غلام فرید فرو که و یاران دیگر نیز حاضر بودند سخن در ذکر توحید افتاد خواجه شمس
العارفین فرمود بانی و مبتنی مسئله وحدة الوجود شیخ محی الدین عربی ست و مولانا
جلال الدین رومی نیز درین مسئله جوش زده کتاب مثنوی انشا نموده است بعد ازان
فرمود مردی عمر نام در موضع کهنیان متصل پشاور سکونت میداشت و میگفت
که بانی توحید وحدة الوجود شیخ محی الدین نهاده است و سر انجام او مولوی جامی کرده
بعد ازان فرمود وطن و مولد مولانا روم بلخ ست و نام والد ماجد ایشان بهاء والدین
ولد ست بعد از تحصیل علم ظاهری بخدمت شیخ شمس الدین تبریزی مشرف شد فیض
باطنی حاصل کرده بکمال رسیدند بعد ازان حسب الارشاد خواجه شمس العارفین رض
مثنوی معنوی پیش آنحضرت بکشادم و گفتم سبقی ازین کتاب تبرکاً بیاموزند تا بتوجه
ایشان رموزات یزدانی و حقائق ربانی دریابیم پس رو بسوی من آورده چند
ابیات ازان تعلیم فرمودند و معانی و حقائق آنها بتفصیل طویل بیان نمودند چنانچه
چیزی معانی این دو بیت بیان فرمودند بیت بشنو از نی چون حکایت میکند ۞ واز
جدائیها شکایت میکند ۞ کز نیستان تا مرا ببریده اند ۞ واز نفیرم مرد و زن نالیده ام
یعنی اکثر عارفان معانی این ابیات بتفصیل دراز نموده اند اما مختصر آنست که نی
عبارت وجود عارف کامل ست و نیستان مراد دریا وحدت که در ازل همه اشیا در ان
دریا متحد با واجب الوجود بودند و از حکم غیریت منزه بعد ازان ناگهان دریا وحدت
در جنبش آمد و همه اشیا موهوم در خود نگریست پس ممکن از واجب جدا شد و رسم آئین
دوئی آغاز شد بعد ازان یک موج دیگر از دریا محیط بیرون آمد تا ارواح محیط بساحل آمد
تا برین منوال چند بار موج بزد تا آنکه در عالم اجسام بظهور آمد و از اصل خود دور افتاد
پس حب الوطن من الایمان گریبان گیر شد و آه و ناله آغاز کرد و گفت بیت
کز نیستان تا مرا ببریده اند ۞ واز نفیرم مرد و زن نالیده اند بعد ازان فرمود

چون فعل بدون فاعل بظهور نمی آید همچنان حرکات و سکنات عارف کامل فانی فی الله
باقی بالله مانند دیدن و شنیدن و گفتن و دانستن وغیر ذالک بدون تو آن واجب الوجود
بظهور نیاید و جدائی وجود عارف آنست که اول در مرتبه احدیت مندرج بود بعد از ان
بمراتب نزولی آمد یعنی از احدیت بوحدت و از وحدت بواحدیت و از واحدیت
بعالم نباتات و جمادات و حیوانات و ازان بعالم اجسام بظهور آمد و از اصل خود جدا شد
و شکایت کرد بعد ازان سخن در وصف مثنوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود
حضرت خواجه دیوان حافظ غزلے در وصف مثنوی انشا نموده غزل بلبل ز
شاخ سرو بگلبانگ پهلوی ۰ میخواند دوش درس مقامات معنوی ۰ تا آخر بعد
ازان فرمود خواجه محمد غیاث نور بخش غزلے در وصف مثنوی معنوی در دیوان خود نوشته

غزل مثنوی عین الحیات ست ای پسر	آئینه ذات و صفات ست ای پسر
مثنوی بحریست پر در یقین	بیگمان آب حیات ست ای پسر
مثنوی مجموعه اسرار هوست	جامع سر نکات ست ای پسر
مثنوی در شش مجلد هم چو نور	نور بخش شش جهات ست ای پسر
مثنوی دیوان عشق و وحدت ست	مصحف آیات ذات ست ای پسر
مثنوی قوت دل هر عارف ست	جان ما راز و حیات ست ای پسر
مثنوی جام شراب وحدت ست	زو اسیرے را نجات ست ای پسر

بعد ازان فرمود مولانا جلال الدین رومی قدس سره السامی ولی مادر زاد بود چنانکه
در عمر شش سالگی بروز جمعه با چند کودکان هم عمر بر بام بازی میکردند طفلے از میان
گفت که بیائید تا ازین بام بر بام دیگر بجهیم مولانا گفت این قدر حرکت از سگ و
گربه نیز بوقوع می آید باید که بسوی آسمان بجهیم این بگفت و جانب آسمان بلند شد
تا از نظر کودکان غائب گردید کودکان گریه کنان نزد ما دران خود فریاد آوردند که

پدر جلال الدین از میان یاران غایب شد بعد از لحظه باز بهمان بام آمد و بکودکان گفت
وقتی که آن سخن با شمایان گفتم دیدم که جماعتی از سبز پوشان مرا از شما گرفتند و بگرد آسمانها
بگردانیدند چون شما آواز و فریاد بر آوردید باز باین بام فرود آوردند بعد ازان سخن در ذکر
محی الدین عربی رحمه الله افتاد خواجه شمس العارفین فرمود محی الدین عربی در علم ظاهری و باطنی
بکمال بودند و بسیار کتب در سلوک و توحید تصنیف کردند منجمله ازان یکی فتوحات مکی است
که مسئله وحدة الوجود دران بخوبی بیان کرده اند وازین باعث اکثر عالمان ظواهر با ایشان
مخالف می ماندند تا آنکه روزی مردار خنزیر بر کناره حوض نهاده گفتند که اگر وجود واحد است
چنانکه میگوئید این خنزیر را بخورید شیخ صاحب بسوی خدای تعالی متوجه شده دران
حوض غوطه زده و بصورت سگ بیرون آمده قدری ازان بخوردند و آن همه لا
جواب شدند بعد ازان سید اکرام شاه رسول نگری عرض کرد که باعث چیست که
علماء ظواهر از مسئله وحدة الوجود منکر اند بلکه قائل آنرا کافر میگویند خواجه شمس العارفین
فرمود که اکثر اهل علم بسبب بیخبری منکر میشوند چنانچه لذت بینائی نابینا را چه خبر است
ورنه درین مسئله هیچ شک نیست بعد ازان بنده عرض داشت که حضرت مجدد الف
ثانی نیز درین مسئله گفتگو کرده است با وجودیکه بزرگان خاندان نقشبندیه پیش ایشان
همه قائل وحدت وجود بودند خواجه شمس العارفین فرمود شیخ احمد سعید خلیفه سید
غلام علیشاه صاحب دهلوی چون از هند قصد هجرت کردند از راه تونسه شریف میرفتند
بخدمت حضرت خواجه تونسوی ملاقات کردند شخصی از ایشان پرسید چه باعث که حضرت
مجدد صاحب پیر ایشان در مسئله وحدت وجود گفتگو کرده است در جوابش فرمود آنحضرت
مجتهد وقت بودند اگر از ایشان در مسئله وحدة الوجود خطا افتاد آنها را مؤاخذه نیست
بلکه اجتهاد مجتهد اگر بر خطا افتد تا هم یک ثواب در نامه اعمال او نویسند و اگر راست شود
مضاعف ثواب باشد بعد ازان فرمود سالک را باید که در مسئله توحید استار نماید اگر

حسب استعداد مردمان اظهار کند بعد ازان فرمود حضرت خواجه توسوی در مسئلهٔ
توحید بسیار اخفا نمودی چنانچه سبق توحید مثل لوائح و مانند آن در محل مبارک نشسته
در آن مسند و ساخته تعلیم نمودی و هم در مجلس سماع از گفتن سخن توحید منع فرمودے و
گفتن سخنان مولوی جامی و خواجه دیوان صاحب ارشاد نمودی زیرا که سخنان ایشان
در پرده مستتر اند و اشعار دیگر بزرگان برهنه شمشیر است بعد ازان سید الله بخش حاجی گوی
عرضداشت که در میان توحید شریعت و طریقت فرق چیست خواجه شمس العارفین
فرمود توحید شریعت یگانگی حق تعالی و برسالت رسول علیه السلام ایمان آوردن است
و توحید طریقت آنست که جمیع ماسوای الله را نفی کرده فنا حاصل کند یعنی جز ذات
حق تعالی باقی نماند سید الله بخش عرضداشت شخصی که بتوحید شریعت قائل باشد
از توحید طریقت که مراد فنا است منکر باشد آزا مواخذه باشد یا نی فرمود چون که وی از نهایت
از درجات و مقامات اولیا فنا فی الله باز ماند و محروم شود ازین زیاده تر مواخذه
دیگر چه باشد بعد ازان بنده عرض کرد که چند سخنان از کتاب مفاتیح الاعجاز
نوشتن میخواهم ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین بنوشتن این ابیات اجازت فرمود
ابیات شد نقش موج ما دریا عیان آنچه در عالم تو میخوانی منم چون ظهور
جمله اسما بماست مظهر اوصاف رحمانی منم هر دو عالم شد ز هستی ما عیان
اصل هر پیدا و پنهانی منم نیست عالم در حقیقت جز طلسم گنج بی پایان اگر دانی منم
چون هرچه هست بالحقیقت همه هستی حق است و غیر او هیچ نیست متن گلشن راز
بیت چو نیکو بنگری هم او بیننده دیده است و دیدار یعنی چون در اصل انکار کرد
هستی مطلق حق است و غیر او موجود نیست نیکو بنگری و تامل و تدبر نمائی جدائی از غیر
از حق هیچ نیست و بیننده که شخصی نگرنده مر دست و دیده که انسان است و دیدار که
روی است که از آئینه نمود شد عکس باشد بلکه آئینه دگر که اعیان ثابته اند هیچ نیست

بیت در توحید

حق ست کہ بجمیع صور ظاہر گشتہ بہر جا تجلی دیگر نمودہ چہ در تجلی اقدس بصور اعیان کہ صور معقولہ اسما الٰہیہ اند کہ در علم اند بصفت قابلیت ظہور یافتہ بہ تجلی مقدس کہ تجلی شہودی امرو ست بصورت آن اعیان بحسب استعدادات ایشان در عین ظاہر شدہ
قطعہ عشق ہر دم طہرہ دیگر داشت زان کند نقش مختلف پیدا ہر دم از کوی سر برون آرد روی دیگر نماید ہر جا ودان مقام احدیت الجمع مقام محمدیت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حقیقت وحدانیت در فردانیت ظاہر شود قولہ تعالیٰ وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ رَمٰى قولہ تعالیٰ اِنَّ الَّذِيْنَ يُبَايِعُوْنَكَ اِنَّمَا
بعد ازان دعاگو عرضداشت کہ تفسیر شعر فَالْبَحْرُ بَحْرٌ عَلٰى مَا كَانَ فِي الْقِدَمِ ۔ اِنَّ الْحَوَادِثَ اَمْوَاجٌ وَاَنْهَارٌ * لَا يَحْجُبَنَّكَ اَشْكَالُ تَشَاكُلِهَا * عَمَّنْ تَشَكَّلَ فِيْهَا فَهِيَ اَسْتَارُ * بیان فرمایند خواجہ شمس العارفین فرمود بحر حقیقت بحر ست بران حالت کہ بود در ابتدا و اشیا ممکنات کہ می بینی مانند امواج و نہر ہای دریاست پس درویش را لازم ست کہ بر اشکال تعینات و تشکلات کہ بحر حقیقت اند قرار نگیرد و از صور بجانب معنی تجاوز کند تا صور کونیہ حجاب او نباشند و آن اشکال کہ در علم ممکنات ظاہر اند حجاب واجب الوجود اند چون عارفان در اصل خود نیکو بنگرند حجاب ہستی موہوم برخیزد و واجب و ممکن یکی گردد **بعد ازان** سخن در کلام الٰہی افتاد خواجہ شمس العارفین فرمود کہ خدا تعالیٰ در زبان فارسی گفتگو کردہ ست چنانچہ گفت
چکنم با این مشت خاک جز آنکہ بنا مرزم ہمدرین محل سید الٰہی بخش لانگری آنحضرت عرض کرد کہ در زبان ہندی ہم گفتہ است یا نی فرمود ظہور ذات در ہر زبان در ہر مظہرات
بعد ازان فرمود کہ شیخ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ گفتہ ہر چہ می شنوم از حق می شنوم و ہر چہ می بینم از حق بینم یعنی در ہر حال بخدا تعالیٰ میباشم **بعد ازان** سخن دران افتاد کہ مردان کامل در ہر مظہر ظہور کنند ہمدرین محل مولوی نور احمد چنیوٹی خلیفہ

حضرت امام علیشاه نقشبندی عرضداشت که بعض مردمان ما را بمذهب وهابی طعن کنند خواجه صاحب جهت پاس خاطر آن مولوی صاحب ارشاد فرمود که مرد کامل را اطوار بعض مختلف باشند بعد ازان مطابق این معنی حکایت فرمودند که عالمی کامل بر روضه مبارک حضرت لال شهباز چند مدت اقامت نمود و حال وآن بود که گاهی تعلیم علم تفسیر و حدیث میکرد و گاهی با مراقبه مشغول میگردید و گاهی با مردمان رند در خوردن بنگ مصروف شدی بعد ازان فرمود صوفیه را باید که هر یک را خدمت کند و با ادب پیش آید زیرا که مردان خدا در هر لباس پوشیده میباشند و بطفیل آنها بعض مردمان سعادت دارین میابند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت

خورش ده بگنجشک و کبک و حمام — که یکروز افتد همائی بدام بعد ازان فرمود سائلی بر در شخصی آمد و چیزی خواست آن شخص ملامت کرد و هیچ نداد سائل پریشان حال استاده بود شخصی نابینا آن را بخانه خود برد و حتی الامکان خدمت او بجا آورد و خوش کرد خدا تعالی بطفیل دعای آن سائل نابینا را روشنائی چشم عنایت فرمود چون این خبر آن شخص اول شنید گفت افسوس است که همای من بود بدام تو افتاد و دولت من بود نصیب تو شد بیت که شاهباز من بود دام تو شد — مرا بود دولت بنام تو شد بعد ازان هم درین معنی حکایت فرمود شخصی نابینا خسته حال حوالی گجرات سکونت میداشت روزی بزرگی آمد و کیفیت افلاس او پرسید گفت بسبب مفلسی نهایت لاچارم آن بزرگ را بر مفلسی او رحم آمد و وظیفه ارشاد فرمود تا که در اندک مدت توانگر شد و گفت اگر باز بر طلبی در شهر خوشاب یابی بحکم الهی مال از دست او برفت و مفلس شد باز برای ملاقات او در خوشاب رفت و دید که بر سر تل پر توده خاک و سرگین نشسته زر دک میخورد سلام کرد حال خود واضح کرد و آن بزرگ کلامی موافق حال او ارشاد کرده روانه ساخت بعد ازان سخن در توحید هم

افتاد خواجه شمس العارفین فرمود چون کتب هنود می بینیم و دانستیم که ایشان اهل توحید هستند
و چون افعال و اقوال آنها را بینیم هیچ اثر مسئله توحید در وی پیدا نشد آنگاه فرمود توحید لفظی
هیچ فائده نکند اگر توحید قلبی حاصل نباشد بعد ازان فرمود مولوی احمد دین خلیفه
خواجه تونسوی اکثر احوال بمراقبه مسئله توحید می بودندی روزی شخصے از اقربا او که ایشان را
مخالف بود آمد و ناسزا گفت مولوی صاحب روی سوی او کرده تبسم کرد و هیچ نگفت
بلکه تحسین و آفرین کرد آنگاه فرمود چنین افعال از اهل توحید میشوند بعد ازان
فرمود هر کس بقدر امکان خود حوصله تواند کرد چنانچه پیغمبران پیشین مثل نوح علیه السلام
و موسی علیه السلام وغیرهم چون از جفای قوم لاچار شدند بجناب خداتعالی بدعا
کردند تا جمیع مخالفان ایشان هلاک شدند آنگاه فرمود کسے قوم را خداتعالے
هلاک نساخت تا آنکه مقبولان بارگاه حق را نرنجانید بعد ازان این بیت بزبان
مبارک راندند بیت هیچ قوم را خدا رسوا نکرد تا دلی از صاحب دلی بدرد
همدرین محل دعاگو عرض داشت که در صله و تحمل حضرت رسالت پناه صلے
الله علیه وسلم چه عالی بود فرمود پیغمبران پیشین چون با ایذاء قوم لاچار شدند بدعا
کردند و حضرت رسول علیه السلام چون در جنگ احد دندان مبارک وی شهید شدند
زبان دُرفشان فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون پس برکت و تاثیر
دعا آنحضرت صلے الله علیه وسلم غلبه اسلام شد چنانچه همه جا در عرب و عجم دین محمدی خوب
ظهور یافت و اگر از زمره کفار چند کس باقی ماند همدرین حکمت بود که ظهور چند کس از اهل
اسلام بر ایشان موقوف بود و دیگر خوارق و اوصاف آن حضرت در کتب تفسیر و حدیث
باید دید همدرین محل مولوی معظم دین صاحب مرولوی عرض داشت که بزرگان امت
محمدی در خوارق عادت از پیغمبران پیشین کمتر نمی باشند خواجه صاحب فرمود این
هم از شرافت آن حضرت صلی الله علیه وسلم است بعد ازان قاضی فیض احمد صاحب

عرض تجدید بیعت کرد حسب خواهش بیعت او جدید نموده فرمود که بزرگان فرموده است
طالب صادق را باید که از دست و زبان خود بکسی ایذا نرساند بلکه از کسی که ایذا رسد
در حق آن دعا خیر کند چنانچه شیخ سعدیؒ فرموده مصراع اگر مردی احسن الی من اسا
باز بسوی فیض احمد روی آورده فرمود که اکثر مردمان چنانچه متعصب اند که با یکدیگر
عناد می دارند و کسی را مثل خود نمیدانند کسی را بکفر و کسی را بفسق نسبت کنند قاضی
عرضداشت که بالحال بتوجه ایشان اکثر مردمان اہل صحیح نیک شده اند خواجہ
شمس العارفین فرمود زہی سعادت که حق سبحانه و تعالی آنها را بصفات حمیده موصوف
کرد و با بندگان را ہم بفضل خویش خاتمه بالخیر گرداند بعد ازان شخصی عرضداشت که
برادران حقیقی با من عناد بیموجب میدارند و ایذا میرسانند دعا خیر فرمایند تا ازان
ایمن باشم فرمود اہل دنیا را چون مال و جاه حاصل شود باعث تکبر و غرور در انہا پیدا
شود و با یکدیگر ایذا میرسانند آنگاه این بیت بر زبان مبارک راندند بیت
درختی که در باغ باشد بلند بدیگر درختان رساند گزند بعد ازان سخن در رفع
ہستی افتاد روزی عالمی بخدمت خواجہ شمس العارفین آمد و بوسیله غلام محمد درویش
آنحضرت عرضداشت که برای کشایش روزی چیزی فرمایند خواجہ صاحب درین فکر
بودند که باز گفت ذکر قلبی مرا نیز جاریست چون این سخن آنحضرت شنید روی سوی
آن کرده فرمود منازل فقر تو حاصل کردی مگر لنگر جاری کردن میخواهی فرمود
کشف قلوب فقر موقوف نیست و آن چیزی دیگر است عرض داشت آن فقر چه
چیز است خواجہ شمس العارفین در جوابش حکایت بایزید بسطامی بیان کرده فرمود
در تذکرة الاولیا نوشته دیدم که شاگرد شفیق بلخی عزم زیارت حرمین شریفین کرد
شفیق گفت از راه بسطام زیارت خواجہ بایزید بسطامی کرده بروی چون بخدمت
آنحضرت رسید گفتند تو مرید کیستی گفت من مرید شیخ بلخی ام فرمود او چه گوید گفت

حکایت بایزید بسطامی

او از خلق کناره کرده است و میگوید اگر آسمان از زمین و بین و آهنین شوند که از آسمان
باردو نه از زمین روید و همه خلق عیال من باشند من از توکل خود دست بر گر دانم باینه یدگفت
این سخت کافریست و سخت شرکیست کرا او گفت اگر بایزید کاغذی شود جانب آن شخص
هرگز نفیر چون باز بر وی آنرا بگوئی که خدایتعالی را بدو گرده نان آزمایش بکن آن مرد
از ورشتی این سخن بازگشت و پیش شفیق رفت شفیق گفت زود بازگشتی گفت حسب
الامر ایشان بزیارت بایزید رفتم و او چنین و چنین گفت و شفیق عیب این سخن در خود
دریافت و گفت تو نگفتی که اگر او چنانست تو چونی گفت نه گفت باز برو و بپرس مرید
بازگشت و پیش بایزید آمد و گفت مرا فرستاده اند تا بپرسم که اگر او چنانست تو چونی
بایزید گفت اگر من گویم چونم تو ندانی گفت اگر بهتر دهید بر کاغذی بنویسید تا آمدن
من ضایع نشود که از جای دور آمده ام شیخ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بایزید بسطامی
اینست و کاغذ پیچیده باو داد یعنی بایزید هیچ نیست پس چون موصوف نبود وصفش چگونه
کرد بایزید ذره پدید نیست تا بدان چه رسد که پرسند که او چگونه هست و توکل دارد یا اخلاص
که این همه صفت مخلوق هست اخلاق خدایتعالی حاصل باید کرد نه بتوکل مشغول شدن
پس مرید بخدمت شفیق بلخی رفت چون در شهر آمد آنحضرت بیمار شده قریب الموت رسیده
بودند و انتظار جواب بایزید میکردند ناگاه مرید رسیده و کاغذ بوی داد چون مطالعه کرد گفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله مسلمان شد و از آن
اعتقاد خود توبه کرده جان بحق تسلیم کرد بعد از آن شخصی عرض داشت کرده که در خاندان
نقشبندیه بنا سلوک بر لطائف است و در خاندان ایشان چگونه کنند خواجه شمس العارفین
فرمود شخصی زاهد بخدمت حضرت مولوی عبید الله صاحب ملتانی رفت و گفت طریقه
لطائف ارشاد فرمایند مولوی صاحب گفت من طالب لطیف ام نه طالب لطائف
همدرین محل فرمود بزرگی عبدالرحمان نام از خلفاء مولانا فخر الدین صاحب در شهر لکهنو

سکونت میداشت شبی در مسجدی نشسته بودند سگی آمد چراغی که بازار دگند هم ساخته افروخته
بود در دهن خود گرفته برفت روزی بسوی او کرده فرمود که بر خانهٔ شما تاریک خواهد شد ما را چیست
چو این سخن مسجد نشینان شنیدند خلاف شریعت دانسته پیش نواب صاحب والی آنجا اظهار
کردند مفتیان شهر فتوی دادند که قائل این سخن مرتد است توپ زده هلاک باید کرد حسب
الامر چوبی در زمین نصب کرده آنحضرت را بستند و پرسیدند که چگونه است فرمود همه نسبت
که هست دیگر هیچ نیست پس توپ را بگذاشتند مگر آنحضرت را هیچ ایذای نرسید باز دگر بار زدند
همچنان بگذشت و سوم بار نیز ضرر او نرسید چون این حال دیدند عاجز شدند پس نواب صاحب
بصد عجز و انکسار کلاه خود بر پایهای آن حضرت نهاده عذر خواست و گفت قصور من معاف
فرمایند فرمود قصور چیست همه حق است بعد ازان روی بسوی آسمان آورده فرمود ابر
مانند غبار بر آسمان قرار گرفته است نه بارد و نه صاف شود در دلم گذشت که درین هیچ
فائده نیست چون بسیار فکر کردم دانستم که فعل الحکیم لایخلو عن الحکمة چنانچه نزول باران
نبات را فائده بخشد شاید در بعض دیار قرار گرفتن ابر برای آنها مفید باشد بعد ازان
محمد قریشی عرض داشت که غلام محمد نو مسلم بتوجه ایشان مدام در ذکر می ماند خواجه شمس
العارفین فرمود ذلک فضل الله یؤتی من یشاء آنگاه این مصرع بر زبان مبارک راند
مصرع ہک تنکا نمیون اصل ہوی ہک خالی رہی سیتیں بعد ازان روزی بوقت
صبح برخاستند و چراغ روشن بود ناگه نظر مبارک آن حضرت بر عصای خود افتاد که آب
سیماب منقش بود و پرتو چراغ بران عصا میتافت فرمود این تجلی عصا نیست بلکه آن
پرتو چراغ است بهمین طور پرتو ذات بر جمیع اسما صفات می تابند غلام محمد عرض داشت
که حسن جمیع اشیا ممکنات از که دارند فرمود حسن همه موجودات از پرتو ذات است عارف
کامل در جمیع موجودات مشاهده ذات کند بعد ازان شخصی عرض داشت که چیزی از
مسئله توحید ارشاد فرمایند خواجه شمس العارفین عبارت فارسی بر لوح نوشته آنرا داد که

لا الٰه الا اللّٰه نیست موجود واحدی پس این جهان و آن جهان نیست بجز ذات بعینات و
تقیدات چنانچه زید و عمر و بکر و خالد بتعینات و خواص متغایر یکدیگر اند و در اصل همه انسان
اند همچنین ذات مطلق بتعینات و خواص متفارق و متعدد مینماید و در اصل حقیقت نیست
چون رفع حجاب کنی یکی بود همین معنی لاموجود الا هو این در مطالع باید و شخصی بعد ازان
بنده عرض داشت که قرب نوافل و قرب فرائض چیست خواجه شمس العارفین فرمود چون سالک
صفات بشری خود را در صفات حق سبحانه و تعالی فنا کند و ظهور صفات خدا تعالی
بر وی غلبه نماید این را قرب نوافل میگویند و قرب فرائض آنست که هستی خود را فنا کند تا آنکه از
شعور جمیع موجودات بی خبر باشد بلکه نیز از نفس خود هیچ خبر ندارد چنانچه بجز ذات باری تعالی در
نظر او چیزی نماند بعد ازان سخن در ذکر اوصاف و عالی درجات حضرت خواجه الله بخش
سجاده نشین خواجه تونسوی افتاد خواجه شمس العارفین فرمود با وجود شرافت و کرامت نسب در
عبادات و ریاضات از همه سبقت نموده قرب حق حاصل کردند و از فضائل اعمال ایشان
سه عمل بس بلند مرتبه بظهور آمدند اول آنکه از عرصه دراز صحبت قرأت قرآن و ران علاقه
نبود ایشان حافظی که تصحیح قرائت از عرب شریف کرده بود بر مکان خود نشانیده مردمان
را برای تصحیح قرات دعوت فرمودند چنانچه مردمان نابینا که فیما بین ڈیره غازیخان و ڈیره
دین پناه بودند هیچ نماند هر یک بحضور آنحضرت حاضر شده تعلیم یافتند و بدین طور بسبب
صحبت قرآن شریف بدان علاقه گردید و دیگر آنکه تعمیر مسجد و برج نظامی دریاک بین شریف
که از عرصه دراز شکسته بود بسعی ایشان تیار گردید سوم آنکه از مدت مدید شوق زیارت
حرمین شریفین میداشتند اما این خیال هم بود که زاد راه زیاده تر باشد تا هرکس رفیقان خود
با آسایش برسد و خدمت خادمان حرمین شریفین نیز بوجه احسن کرده شود پس بتاریخ چهارم
ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۹۹ روز پنجشنبه مطابق چهاردهم ماه پهاگن سمت ۱۹۳۹ مبلغ شصت
هزار روپیه بیست و پنج درویشان آستان و دیگر رفیقان مانند صاحبزادگان مهاروی

وغیره دوستان تخمیناً دو صد نفر همراه خود کرده در شهر ملتان رسیدند و چند مردمان از آن جا
رخصت کرده در لاهور آمده برای میان سلطان یک شب گذاشتند و بعض مردم را آنجا
رخصت نموده تکت ریل سهارن پور گرفتند همان روز آنجا گذاشته بوقت شب تکت دهلی حاصل
کرده سوار شدند و هفت شب در دهلی بر مکانات خواجگان سکونت فرمودند بعد از آن تکت اجمیر
شریف گرفته روانه شدند و چهار شب در اجمیر شریف اقامت کردند بعد از آن صاحبزاده حافظ موسی
صاحب و صاحبزادگان مهاروی و یاران دیگر که برای وداع آنحضرت همراه رفته بودند واپس
فرستادند پس هشتاد نفر درویشان دوستان همراه خود کرده جانب احمدآباد رفتند دو شب
در آنجا سکونت نموده باز هفده روز در شهر بمبئی گذاشته بسوی اورنگ آباد برای زیارت
روضه مقدسه حضرت خواجه نظام الدین ره رفتند دو شب همانجا گذاشته از راه زیارات
مکانات خواجگان باز واپس بمبئی هشت روز اقامت نموده بسواری جهاز دخانی بعرصه
دوازده روز در جده شریف رسیدند همانجا یکشب گذاشته جانب مکه روانه شدند یکماه
هفده روز در آنجا ماندند باز واپس در جده شریف یکماه سکونت کردند بعد از آن بسواری
جهاز بغله براه بندر کهار ینبوع روانه شدند پنج روز منزل آبی و پنج یوم منزل بری نموده
بتاریخ شانزدهم ماه رمضان المبارک بوقت یازده ساعت شب بمدینه منوره سعادت
زیارت روضه مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل کردند دو ماه و سه روز در آنجا
اقامت نموده باز بتاریخ نوزدهم ماه ذیقعده رخصت شده بتاریخ یکم ماه مذکور در مکه شریف
تشریف آوردند تا نهم ماه ذی الحجه در میان مکه و جبل عرفات مناسک حج بجا آورده باز
در جده شریف آمدند هفت روز در آنجا گذاشته باز بسواری جهاز دخانی بعرصه هژده
روز در شهر بمبئی رونق افزا شدند و چهار شب همانجا گذرانیده باز بسواری ریل از راه
دهلی آمده یکشب در لاهور گذاشته جانب ملتان تشریف بردند و یکشب در آنجا اقامت
نموده بتاریخ بیست و هفتم ماه محرم الحرام سنه ۱۳[illegible] در تونسه شریف رسیدند و دیگر آنکه [illegible]

جمیع آدمیان از لنگر خواجه صاحب مقرر بود و مردواز ده نفر از جماعت آن حضرت فیما بین حرمین شریفین فوت شدند همدرین محل خواجه شمس العارفین قدس سرہ و بعد از وصال خواجه تونسوی اکثر مردمان خیرخواهان آنحضرت متفکر شدند که نان و نمک درویشان آستان و کاروبار خویشان وراهبری مریدان چگونه شود لیکن از آن خواجه الله بخش صاحب سجاده نشین بتوجه آنحضرت در جمیع اوصاف از همه سبقت بردند چنانچه تعمیرهای مکان که بزمان حضرت خواجه تونسوی خام بودند همه را پخته ساختند و غور پرداخت مقیمان آستان نیز بوجه احسن شروع نمودند و فیض ربانی بمریدان نیز بطریق آنحضرت اختیار کردند پس چون درینوقت بنظر غور می بینیم معلوم میگردد که ظهور حضرت خواجه تونسوی اکنون شده سبحان الله چنین سجاده نشین از سجاده گان پیشین ظهور نیامده باشد

اثر آثار چهلم در ذکر بیماری و تاریخ وفات حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین رضی الله عنه روز شنبه شانزدهم ماه صفر سنه یکهزار و سیصد سعادت قدمبوسی آنحضرت حاصل شد مولوی معظم دین صاحب مرولوی و مولوی غلام محمد تونسی گجراتی و امام بخش نذر بردار و غلام محمد درویش پوٹهوهاری و سه صاحبزادگان و دیگر یاران نیز حاضر بودند روز شنبه شانزدهم ماه صفر سنه ۱۳۰۰ بوقت سحر چون آنحضرت از نفل تهجد فارغ شدند عارضه تپ لاحق گردید و چند ادویه حسب طبیعت آنحضرت استعمال کردند اما بحکم مصرعه چون قضا آید طبیب ابله شود هیچ نفع نگردید تا آنکه ضعف بدن مبارک آن حضرت نهایت شد و صاحبزاده محمد دین صاحب بتاریخ بست یکم ماه صفر روز سه شنبه بوقت سحر از تونسه شریف تشریف آوردند و بخدمت حضرت خواجه شمس العارفین قدس سرہ والد بزرگوار خود حاضر شده احوال بیماری استفسار کردند و حضرت صاحب نیز موافق کمال خود قدری گفتگو کرده و احوال صاحبزادگان و درویشان آستان خواجه تونسوی پرسیدند بعد ازان صاحبزاده صاحب ادویه مقوی مثل یاقوت و مفرح بقیمت بست و هشت روپیه که از قصر لنیه تیار کرده همراه خود آورده بود بقدر یک حبه روز مره خورانیدن شروع

کرده بعض وقت ماء اللحم و روغن بادام وغیره استعمال کردند اما تپ بحال خود ماند بعد
ازان میان صاحبزاده فضل الدین صاحب عریضه حال خود نوشته پیش آنحضرت گذرانیده
اجازت خواندن وظائف خواستند و آنحضرت مطالعه نموده هیچ جوابش نفرمود باز عریضه
مذکور پیش کردند تا دست خود بر دست صاحبزاده نهاده ارشاد فرمودند بخوان جمیع وظائف
ما ترا اجازت ست بعد ازان بتاریخ بستم ماه صفر جمیع مستورات خانه مع زنان دیه برای
عیادت آنحضرت آمدند و دعا خیر کرده رفتند بعد ازان بتاریخ بست یکم ماه مذکور برای
صحت بیماری آنحضرت یک ختم قرآن مجید کنانیدند باز بتاریخ بست دوم ماه مذکور یک
لکه درود شریف خواندند و یک بز نوجوان و چندین غله و نقد بمساکینان تقسیم نمودند بعد
ازان بتاریخ بست سوم خواجه شمس العارفین بسوی مولوی منظم دین صاحب روی
آورده فرمود چیزی بنویس مولوی صاحب از جانب صاحبزادگان نوشت که این قدر
مریدان و غلامان برای حصول سعادت دارین و مطالب کونین درین جا می آیند و
خواهند آمد و ارشاد وظیفه و نان دادن آنها امر ضروریست بر کسی صاحبزاده نظر کرم و
شفقت سینه ول نمایند تا ارشاد وظیفه و نان این خاندان تا قیامت جاری باند بعد
مطالعه آن عریضه هیچ جواب نفرمودند باز عریضه مذکور پیش کردند ملاحظه نموده دست
بر داشته دعا خواستند و نیز سخنی درجوابش گفتند اما مقصود آن در فهم ما نیامد تا آنکه ضعف بدن
مبارک نهایت شد بعد ازان شب وصال صاحبزاده فضل الدین صاحب به باعث
بی قراری و بی آرامی بحضور آن حضرت این شعر بخواند شعر یا لیت قبل منیتی یوما افوز
بمنیتی * نهر الملاطم رکبتی الطل املاء قربتی * همدرین محل فرمود ای فرزند
ارجمند این شعر باز بگو صاحبزاده صاحب بحالت گریان و پریشان باز گفت حضرت صاحب
دست خود بر دست صاحبزاده نهاد و شفقت بی غایت گردانید بعد ازان این بیت
خواند بیت جان جانم را بجو دآگاه کن * لطف خویشم هم دم و همراه کن باز صاحبزاده

این بیت برخواندند بیت سر مدا گرش رفاست خود می آید ٭ ور آمدنش رواست خود می آید
بیهوده چرا در پی او میگردی ٭ بنشین گر او خداست خود می آید ٭ بعد ازان صاحب
زاده صاحب عرض داشت که توجه فرمایند تا شوق و ذوق خدا تعالی تیزتر گردد خواجه شمس العارفین
سخنی از زبان مبارک فرمود اما فهمش نیامد بعد ازان بدست خود شکیبا (؟) چشمان صاحبزاده فضل الدین
صاحب را لکردند (؟) دست شفقت بر سر آن نهادند باز صاحبزاده عرض داشت که برین مسکین
چیزی از فیوضات رحمت عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین بسوی حضرت خواجه الله بخش
سجاده نشین خواجه تونسوی باشارت ارشاد فرمود که همانجا بروی بعد ازان بسوی حاشیه
نشینان متوجه شده پرسیدند که طلوع صبح شده است یا نه دو سه بار بدین طور استفسار نموده باز
پرسیدند که تاریخ ماه و یوم کدام است کسی از حاضران گفت یوم جمعه و تاریخ بست چهارم ماه صفر
است بعد ازان تسبیح در دست گرفته چند بار درود خواندند و چون صبح دمید دو رکعت فرض صلوة
فجر باشاره ادا نموده بذکر پاس انفاس مشغول شدند بعد ازان بسوی مجلس نشینان بنظر وداع
دیده روی خود را جانب بیت الله شریف آوردند و قدری از بدن مبارک جنبش و حرکت
پیدا آمد علامات وصال بران حضرت ظاهر شدند بمیان جمیع صاحبزادگان و درویشان
ایشان آه و گریه باواز بلند برآمد بعد از لمحی یکدم براورده جان شیرین بحق تسلیم کردند هریک از
مهجوری و غمخواری آنحضرت بیقرار شدند و گریه از حد بگذشت و چون طلوع آفتاب شد
تیاری تجهیز و تکفین آن حضرت کردند بعد ازان بمصلحت صاحبزادگان و دوستان و درویشان
ایشان تیاری قبر فیض اثر بحجره خاص آن حضرت کردند بعد ازان در باغیچه بگوشه مغرب و
جنوب تخت پوش نهاده تیاری غسل کردند و عام مردان را از باغیچه بیرون ساخته بعضی
خاص مانند مولوی معظم الدین صاحب مرولوی و غلام فرید بهرونه و حافظ محمد بهرونه و میان
غلام یٰسین علما سیالوی و فتح محمد مگر (؟) دیلی و آمام بخش نمبردار و سید احمد درویش برای غسل آن
حضرت مقرر نمودند و غلام حسن گاذر و حاجی محمد درولش و احمد یار گاذر و احمد دین درویش

واین دعا گو نیز مددگار غاسل شدند پس بعد از زوال غسل بانجام رسانیده کفن دادند بعد ازان
لاش مبارک در سرای نهاده بجمیع مستورات را برای زیارت بخوانند بعد ازان لاش
مبارک نیز در حجرهٔ شیخ صاحب نهاده مولوی معظم دین صاحب را اجازت جنازه دادند با
مردان از قوم سادات و زمینداران و اهل شهر ازان هزار صفها بسته جنازه کردند بعد
ازان نماز ظهر با جماعت ادا کردند بعد ازان همه مردمان گرداگرد حضرت نشستند و
میر قوال و محمد چند سخنان فراقیه گفتند مقوله بهاول شاه هر دم کرسان ان رهنجهی یار دا
وی آڑیا ٭ جهگڑا بهر یاں نوں گل لاوی کی اعتبار سنگار داوی آڑیا ٭ چادر تان مستون
وچه بنگلی و گرد یا کم سینسار داوے آڑیا ٭ کجهنی وچه یونیان کتون حیران هویا وقت بهنڈار
داوی آڑیا ٭ بهاول شاه گهر آسوئے هویا وقت دیدار داوی آڑیا بعد ازان غزل
مولوی جامی خواندند غزل بزنت آن ماه ما را در دل از وی صد هوس مانده
غم هجران او با جان شیرین هم نفس مانده ٭ تران تشای عماری دار لیلی حسبة لله
که با صد پاره دل بیچاره مجنون باز پس مانده ٭ بامید یکه آید آن مه محمل نشین روزی
جهان را چشم بر راه گوش بر بانگ جرس مانده ٭ چو زد اکنون گل رعنا بعشرت خیمه در صحرا
چه غم گر بلبل شیدا گرفتار قفس مانده ٭ بگو بیت چون ننالد هم چون مرغان چمن جامی
کزان گلشن گل و شمشاد رفته خار و خس مانده ٭ بعد ازان این سخن گفتند سخن که این
موڑ مهاران سائین ڈهولیا ٭ تیریاں واٹاں توں سر گهولیا ٭ نهاتی دهوتی مین رهی گئی
کائی گل سجن دل بهی گئی ٭ کوئی سخن اوڈا بولیا ٭ کدین موڑ مهاران سائین ڈهولیا ٭
چون این سخن گفتند میان حاضران گریه و فغان افتاد بعد ازان مولود تبریزی خواندند
مولود یا رسول الله حبیب الله تویی ٭ برگزیده ذوالجلال پاک بے همتا تویی ٭
مولود دیگر دل گدای در رسول الله ٭ جان فدای سر رسول الله بعد ازان
در صندوق انداخته بقبر فیض اثر نهادند تا وقت عصر کار او بانجام رسید بعد ازان اکثر دهیان

بهاول شاه

غزل مولوی جامی

رخصت شدند و بعض خاص اقامت کردند تا برین منوال آمد رفت درویشان و زائرین شروع
گشت چنانچه پنج یا شش بز روزمره برای مهمانان تا چهلم روز ذبح میکردندی بعد از ان
سوم روز بسیار آدمیان جمع شده ختم قل خواندند و بعض را یک یک مبلغ و بعض را هشت هشت
تنکه عنایت کردند باز روز چهارم جمیع درویشان آستانه را یک یک دستار و لنگ قیمتی انعام
کردند ذکر وصیت آن حضرت که پیش از وصال شش و نه روز اطلاع نقل خود فرمودند
بدین آدرویش بتاریخ پانزدهم ماه محرم الحرام روز دوشنبه بوقت چاشت صاحبزاده
محمد دین صاحب را نزد خود طلبیدند و دیگر یاران آستانه را از حجره مبارک بیرون رخصت
و صاحبزاده صاحب را پیش خود بنشانده فرمودای فرزند ارجمند واضح باد که حالات دنیا
گوناگون در پیش می آیند چنانچه احوال جد صاحب. در چند وقت تصرف و ملکیت بود و
مال مویشی نیز بسیار داشتند و همین طور حضرت والد بزرگوار من فراخی حال بودند
بعد از ان چون بحضرت خواجه توسوی بیعت کردم اسباب ظاهری روز بروز کمتر گردید
چنانچه گاهی تا نان یافتنی و گاهی تا هفت هفت روز بفاقه بگذرانیدی اما پیش کسی راز
گرسنگی اظهار نساختم و الحال بفضل ایزد متعال همه اشیا دنیا و چند هزار نقد نزد من موجود
اند بتوانم که اراضی و اسباب دنیا بسازم اما مارا باین دنیا فانی محبت نیست مگر به دو چیز که در نظر
پیران ما ست دوست میدارم یکی حب درویشان دوم اطاعت شیخ پس این هر دو تا الحال
بفضل ایزد متعال بخوبی انجام رسید و دیگر واضح باد که چون حضرت خواجه توسوی بحق اتصال
شدند چند هزار روپیه قرضه بابت تصرف درویشان باقی ماند و شکر آن خدا تعالی که هر از
قرضه محفوظ ساخت و چند هزار روپیه از تصرف درویشان و مهمانان باقی مانده است باید که این
مبلغات فیما بین هر سه برادران تقسیم کنید و چند نقد برای درویشان و مهمانان تصرف کنید
و نیز بر چهار چیز استقامت باید کرد توکل و تسلیم و صبر و قناعت و درین اثنا صاحبزاده
محمد دین عرض داشت که باین مبلغات و جایدات ظاهری حاجت نیست اصل نعمت که

از پیران کبار سینه بسینه رسیده است عنایت فرمایند خواجه شمس العارفین فرمودای فرزند
این ترکه من که آن هم خداتعالی ترا عنایت فرماید و نیز مولوی معظم دین صاحب عرض
داشت اگر از روی مهربانی در تقسیم ترکه مذکور توقف نمایند تا صاحبزاده صاحب از تونسه
شریف مراجعت نموده حسب الامر ایشان تقسیم ترکه و دیگر آنچه فرمایند بجا آرند باز صاحبزاده
عرضداشت که ما میخواهیم که عمر ایشان تا چهل سال دیگر باشد خواجه شمس العارفین قدری
سکوت کرده فرمودای فرزند اعتبار نیست که عمرم تا چهل روز باشد زیرا که از جناب خدای
تعالی دعا خواسته ام که عمر من موافق عمر خواجه تونسوی باشد پس معلوم شود که عمر من بانجام
رسید که بهمین ماه صفر وصال مولانا و مرشدنا واقع شده چون این سخن دل حزین
صاحبزاده بشنید باواز ها ها بگریست خواجه صاحب فرمودای فرزند ار چند باتو چند روز
راز اظهار کردن مطلوب داشتم اما حوصله تو تنگ می نماید که بدین گفتگو از تن بیرون آمدی
و آه و گریه ساختی و این گفتگو بطریق سر که بیان کردم که زندگی دنیا اعتبار ندارد چرا که
بحکم کل نفس ذائقة الموت شربت مرگ هر کس خواهد چشید باز خواجه شمس العارفین
فرمودای فرزند این چند سخنان وصیت برای این گفتم که حیف بران مردی که بوقت وصال
از یار حقیقی روی گردانیده با دوستان و فرزندان مشغول باشد و باموال و اولاد وصیت
شاید باز فرمودای فرزند مال و اولاد آزمایش است که خداتعالی فرموده انما اموالکم
و اولادکم فتنه باز فرمودای فرزند اگر بمستحبات قادر نباشی بفرائض ضرور بعبد ضرور
مشغول باشی تا سعادت دارین بیابی باز فرمودای فرزند بخدمت حضرت الٰهی بخش سجاده
نشین تونسوی رفتن تو امر ضروریست باید رفت صاحبزاده عرض داشت که آنچه
فرموده قبول دارم اما از این سخنان دل حزین غمگین و پریشانم فرمود خیر بدین سخنان غمگین مباش
مدار کار خدای است بهر طوری که خواهد بکند بعد از ان صبح صاحبزاده فضل
الدین صاحب روی آورده فرمود جانب تونسه شریف رفتن مرضی تو میباید عرضداشت

مرضی من مرضی ایشان است پس حضرت صاحب بشفقت و مهربانی بازو خود بر گردن صاحب زاده نهاده فرمود مرضی ما آنست که تو نیز و من می باشی بعد از آن صاحبزاده محمد دین را جانب تونسه شریف رخصت کرده فرمود حال ما کر دیده و نسته بزودی واپس بیائی در بین وعده قرار نموده صاحبزاده صاحب جانب تونسه شریف رفت چون از آنجا رخصت گشته باز بتاریخ بست یکم ماه صفر آمدند خواجه شمس العارفین بعارضه تب نهایت لاچار بودند چند سخنان بصاحبزاده ارشاد کردند و بتاریخ بست چهارم ماه صفر ۱۳۰۰ روز جمعه وقت سحر جان شیرین بحق تسلیم کردند اللهم اغفرلنا وارحمنا وانت خیر الراحمین

الحمد لله که این ملفوظات مخزن حسنات قدوة السالکین و العارفین زبدة المفسرین والمحدثین مقبول بارگاه رب العالمین شیخ شمس الحق والدین چشتی سیالوی موسوم بمرآة العاشقین تالیف شریف امیدوار رحمت مزید سید محمد سعید برای استفاده خاص و عام بتصحیح و تنقیح تام عالم علوم فروع و اصول کاشف دقائق معقول و منقول حاجی حرمین شریفین حافظ قاری مولوی معظم دین صاحب مرولوی سلمه الله تعالی و جناب فیض مآب مجمع الفضائل مرجع الفواضل حافظ قاری مولوی احمد صاحب نوشهروی سلمه الله الباری بتاریخ ۱۰ ذیقعده ۱۳۰۰ الهجری المقدس در مطبع مصطفائی واقع لاهور مطبوع گردید فقط

الحمد لله اولاً و آخراً والصلوٰة علی حبیبه ظاهراً و باطناً ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا بجاه نبیك المصطفی و رسولك المرتضی شفیع المذنبین امام المتقین و خیر خلقه اجمعین آمین یا رب العلمین

باب ... سیس

مهر حضرت مولانا شیخ شمس الحق والدین سیالوی رضی الله تعالی عنه

بیت مندرجه مهر — حضرت صاحب سیالوی

نور محمدی سلیمان ظهور ۱۲ یا مگهت ... زان نور شمس دین بعالم مفیض ...

نور محمدی بسلیمان ظهور یافت چو — زان نور شمس دین بعالم مفیض گشت

مہر صاحبزادہ صاحب محمد دین سجادہ نشین خواجہ سیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

مصراع مندرجہ مہر طالب (ز نور شمس سلیمان عیان محمد دین ۱۲۹۱) زادہ صاحب سیالوی رح

ز نور شمس سلیمان عیان محمد دین

اشتہار

واضح باد کہ این ملفوظات مخزن حسنات توجہات معدن برکات حضرت مولانا شمس الحق والدین مطبوع کنانیدہ شد الحال بخدمت برادران دینی و قاروو دوستان ما مدا معروض می آید فیض انجلای سیگردانم چنانکہ مناقبات و کرامات آنحضرت باشد بزبان فارسی یا اردو تحریر نمودہ جانب این دعاگو در ضلع لاہور ڈاکخانہ شاہدرہ موضع پیرتھہ بنام سید محمد سعید ارسال فرمایند تا انشاء اللہ تعالیٰ حسب خواہش بعض دوستان نیز رسالہ مناقب شمسیہ تالیف نمودہ مطبوع کنانیدہ شود وما علینا الا البلاغ المبین والحمد للہ رب العلمین

قطعہ تاریخ وصال حضرت ذوالکمال خواجہ پیر سیال نور اللہ مرقدہ المتعال از نتائج طبع مفتی غلام سرور لاہوری سلمہ اللہ المتعال

دریغا صد دریغا صد دریغا	کہ شمس الدین امام عارفین رفت	ہزار افسوس کاین مہر جہان تاب
باوج عرش از فرش زمین رفت	چو سرور جست تاریخش ز ہاتف	بگفتا شمس اوج علم و دین رفت

ایضاً قطعہ تاریخ از مولوی غلام قادر صاحب لاہوری مرحوم گنجوی

در گلستان خاندان چشت	ہمچو گل بود خواجہ شمس الدین
گفت سال فرید جیا سے	صلیم کل بود خواجہ شمس الدین

ایضاً از مولوی غلام یاسین صاحب لاہوری

آفتاب فیض شمس دین حق	چون ندا سے ازجی تفتیش شنفت
روز جمعہ بست و چارم از صفر	روی خود در مغرب مرقد نہفت

بہر تاریخش چو یاسین فکر کرد	سال وصلش عقل شمع فیض گفت ١٣٠٠

ایضاً از مولوی غلام یاسین صاحب

آن شمع چراغ دین چو مشتاق وصل حق چو شد	بست و چارم از صفر رو از جہان بیرون قدم
کردم چو فکر سال وصالش بسر یا اینہمہ	از رحلتش علم و عمل حلم و ورع فضل و کرم ١٣٠٠

ایضاً از حکیم زادہ رحیم بخش صاحب لاہوری ڈھونوالوی

پیر کامل مرشد من شمس دین	گشت سوی خلد بابا رونق افروز
بست چارم از صفر تاریخ بود	آتش ہجران بسینہ ہا دسوز
دفن چون کردند زیر زمین	بود یوم الجمعہ روزے نیک روز
بہر سال انتقالش بخش گفت	شاہ شمس الدین واصل شد ہنوز ١٣٠٠

ایضاً قطعہ

محمد شمس دین بُد خسرو نور	ہمہ عالم از و در خوشہ چینی
چو تاریخ وصال آن شیخ جستم	خرد گفتہ چراغ بود دینی ١٣٠٠

ایضاً ابیات تاریخ آنحضرت

صد دریغ و صد دریغ و صد دریغ	گشت پنہان شمس عالم زیر میغ
آصف وقت سلیمان زمان	گشت زین دار الفنا رو در جنان
چشمہ فیض الٰہی بد روان	گشت از دست قضا یکسر نہان
با قضای حق چو چارہ نیست	جز شکیب و صبر کس غمخوارہ نیست
روز جمعہ بست چارم صفر بود	کاندران روز وصالش رو نمود
ہاتفم تاریخ وصلش باز گفت	پیشوای چشتیان در درج رفت ١٣٠٠

ایضاً ابیات تاریخ آنحضرت

بود شمس الدین عارف باکمال … خوب معنی خوب صورت خوب شمال
پیشوا ئے خلق صوفی باصفا … تابع شرع محمد مصطفیٰ
شب جمعہ در بست چارم مہ صفر … بست زین دار فنا رخت سفر
سالہا تاریخ آن فخر قندہ ظل … گفت ہاتف نیک خصلت زندہ دل
سالہا تاریخ آن ثابت یقین … گفت ہاتف فیض ملک نور دین
سالہا تاریخ آن نور الہدیٰ … بود بیدا عاشق صادق خدا

ایضاً الفاظ تاریخی

وہ وہ شمس شرع رسول … واہ واہ غریب نواز … وہ وہ خوب سیر
رہنما بود شریعت … مہر شریعت محمدیہ … نیک خصلت حلیم بود
محب پیغمبر عدل … شیخ بلند قدر … نور شریعت … شمع فیض

ایضاً نظم تاریخ وصال آنحضرت

آن شمس دین محمد کہ چو یکتائے عہد بود … کز قاف تا بقاف عیان شد جمال او
ذاتش سہیل بود کہ بر اوج نہد تافت … تسکین عالمے ز شعاع کمال او
آن ذات بے مثال کہ در پردہ جا بداشت … یکسر ظہور کرد بہ رنگ و مثال او
شاہی غریب پرور عاجز نواز بود … خلق عظیم داشت چہ گویم خصال او
عمر شمس یگانہ بود تو لدچہ اختتم … شمس منیر کشور دینے وصال او

ایضاً ابیات تاریخ وصال خواجہ سیال

چراغ خاندان چشتیان بود … مہ تابان و خورشید جہان بود
پے سن وصال آن ذات حق بود … خرد گفتہ کہ مختار جہان گو

ازو پرسان شدم چون من دگربار — ۱۳۰۰ بگفتا زهٔ و لے مغرب پای یا
سوم بارہ چو زو کردم تقاضا — ۱۳۰۰ بگفتا کاشف راز خفیا
چہارم بار با من کرد ارشاد — ۱۳۰۰ کہ زیبا مہ و بہ باغ ارم باد
بہ پنجم بار چون سائل شدم زو — ۱۳۰۰ بگفتا منبع فیض ہدی گو

ایضاً قطعہ تاریخ

چو آن شمس شد عالم افروز — نہان گشت از جہان با امر مسعود
چو پرسیدند از سال وصالش — ۱۳۰۰ بگفتم مہ جہان خورشید دین بود

ایضاً قطعہ تاریخ

اندرین سال خواجہ کرد وصال — ۱۳۰۰ شاہ دین مہ مثال بے مثال
بست چارم صفر بروز جمعہ — نور اللہ مرقدہ المتعال

ایضاً

چو شمس الدین ہدایت عالم افروز — بمغرب گور رخت از امر معبود
دشام فرقتش شد تیرہ دنیا — رہ مقصود ہر یک گشت مفقود
چو تاریخ غروبش جستم از عقل — ۱۳۰۰ بگفتا مہ یکے ہم خورشید دین بود

قطعہ تاریخ مطبوعہ کتاب ہذا از رحیم بخش لاہوری دہوکنوالوی

ہزار شکر کہ یہ کلام فیض انجام — مرآۃ العاشقین چھپی عجیب و غریب
سخن جو بولے حیاتی مین شیخ شمس الدین — لکھے ہین انہین محمد سعید با ترتیب
خدا کے بندو نکی چھپائی ہے یہی کلام — ازل سے یاد رہو یہی ہین جسکے نصیب
نظر سے دیکھنا چاہین تو عاشقونکا طریق — خرید انکو مطالعہ مین کرے میرے حبیب

کتاب جب چھپی سارے بخش نے تاریخ
۱۳۰۰ لکھی ہے مرآۃ العاشقین عجیب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نمبر	اعراس حضرات اہل بہشت رحمہم اللہ تعالیٰ وفاض علینا من برکاتہم	تاریخ	الفاظ تاریخی
	شہر محرم		
۱	عرس حضرت عمر ابن الخطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	۲۳ پاک آمد بدنیا پاک رفت
۲	عرس حضرت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی رضی اللہ عنہ	۱	۶۳۲ زاہد شہاب الدین
۳	عرس حضرت خواجہ معروف کرخی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	۲۰۰ زبدۂ اصفیا
۴	عرس حضرت خواجہ حسن بصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴	۱۱۰ ہادی ملک
۵	عرس حضرت خواجہ فرید الدین اجودھنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	۶۷۰ فردوین فرید وحید
۶	عرس حضرت امام الشہید شہید کربلا امام حسین علیہ السلام	۱۰	۶۰ حبیب ازل
۷	عرس حضرت خواجہ علاؤ الدین مرحمی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۴	۲۹۸ بحر باران
۸	عرس حضرت امام زین العابدین علیہ السلام	۱۹	۹۴ عابد زاہد
	شہر صفر ختم اللہ بالخیر والظفر		
۱	عرس حضرت خواجہ تونسوی محمد سلیمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷	۱۲۶۷ قطب حق فرید سلیمان زماں
۲	عرس حضرت شیخ زاجن رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۲	
۳	عرس حضرت شیخ شمس الدین سیالوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۴	۱۳۰۰ وہ وہ شمس شرع رسول
۴	عرس حضرت شیخ علم الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۶	
۵	عرس حضرت خواجہ عبد الواحد رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۷	۱۷۷ امام عبد واحد
۶	عرس حضرت شیخ یحیے المدنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸	۱۱۰۱ عاشق سنجر
	شہر ربیع الاول		

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وصال
۱	عرس حضرت محمد المصطفےٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم	۱۲	۱۱ گذشتہ از ہجو سال رحلتش عیاں
۲	عرس حضرت فضیل ابن عیاض رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۳	۱۸۷ سید قطاب بیا
۳	عرس حضرت خواجہ حسن عسکری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۸	۲۶۰ امام مقبول
۴	عرس حضرت امام حسن علیہ السلام	۱۱	۵۰ محب
۵	عرس حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۱۴	۶۳۴ قطب الدین مقدس قطب الاقطاب
۶	عرس حضرت خواجہ کلیم اللہ جہاں آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۴	۱۱۴۲ شیخ کبیر
۷	عرس حضرت خواجہ شیخ محمد رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۲۹	۱۰۴۲ شیخ اسلام

شہر ربیع الآخر

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وصال
۱	عرس حضرت خواجہ ابو اسحاق شامی چشتی رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۴	۳۲۹ قطب الواصلین
۲	عرس حضرت شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۱۷	۵۶۲ ماہ عالم قطب بانی
۳	عرس حضرت خواجہ نظام الدین بدایونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۸	۷۲۵ سرور حق قطب الہدا
۴	عرس حضرت خواجہ ناصر الدین ابی یوسف رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸	۴۵۹ عارف حق

شہر جمادی الاول

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وصال
۱	عرس حضرت شیخ سراج الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۱	۷۶۲ صاحب کرامت
۲	عرس حضرت خواجہ ابراہیم ادہم رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۲۶	۲۶۲ قطب حق
۳	عرس حضرت امام محمد نقی علیہ السلام	۳۰	۲۵۴ محب علی امام ہدا

شہر جمادی الآخر

نمبر	عرس	تاریخ	تاریخ وصال
۱	عرس حضرت خواجہ ابی محمد چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	۴۱۱ محمد پیشوا
۲	عرس حضرت خواجہ ابی احمد چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	۳۵۵ ولی سیر جہان
۳	عرس حضرت امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۲	۱۳ از احمد شد سال رحلتش عیاں
۴	عرس حضرت شیخ محمد جلیل معروف شیخ صاحب سیالوی رضی اللہ تعالےٰ عنہ	۲۵	۱۲۹۳ شیخ جلیل بکرم بود

۵	عرس حضرت خواجہ مولانا فخر الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۷	۱۱۹۹ محبوب فخر السالکین
	شہر رجب المبارک		۵۲۷
۱	عرس حضرت خواجہ مودود چشتی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱	صاحب مودود والی پیشوا ۹۳۳
۲	عرس حضرت خواجہ معین الحق والدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۶	آفتاب ہند ۱۸۶
۳	عرس حضرت امام موسیٰ کاظم علیہ السلام	۶	سید ولی احمد ۶۱۲
۴	عرس حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۴	حاجی شریف ۱۸۹
۵	عرس حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام	۱۵	حق طلب ۱۵۰
۶	عرس حضرت امام اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۵	طالب حق
۷	عرس حضرت شیخ احمد معروف بمیاں جی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۶	
۸	عرس حضرت شیخ نصیر الدین ابن شیخ مجد الدین رضی اللہ عنہ	۲۷	
	شہر شعبان		
۱	عرس حضرت ابو الفتح رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۶	
	شہر رمضان المبارک		۲۵۰ ۲۵۰
۱	عرس حضرت خواجہ سری سقطی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲	پیر ابدال قطب الحق ۷۴۹
۲	عرس حضرت خواجہ نصیر الدین چراغ دہلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۸	سر ربانی و مسعود ذکی
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ	۲۱	زاہد پاک ۲۰۳
۴	عرس حضرت امام موسیٰ رضی علیہ السلام	۲۱	قطب زمن
۵	عرس حضرت شیخ محمد علی مکھڈوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۹	۱۲۵۳
	شہر شوال		۱۱۶۱
۱	عرس حضرت خواجہ عثمان ہرونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵	تاج الاصفیا

۲	عرس حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷	۲۸۷ کامل امین الدین
۳	عرس حضرت خواجہ امیر خسرو رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۸	۷۲۵ اشرف الاقطاب
۴	عرس حضرت خواجہ مجد دین بن شیخ سراج الدین رضی اللہ عنہ	۲۲	
۵	عرس حضرت خواجہ حذیفۃ المرعشی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۵	۲۷۶ پیر دلبر

شہر ذی القعدہ

۱	عرس حضرت خواجہ نظام الدین اورنگ آبادی رضی اللہ عنہ	۱۲	۱۲۴۲ شیخ العالمین
۲	عرس حضرت شیخ ابو الفتح گیسو دراز رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۶	۸۲۵ بادشاہ اتقیا
۳	عرس حضرت شیخ کمال الدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۰	۷۵۶ متقی اہل یقین
۴	عرس حضرت شیخ حسن محمد احمد آبادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۸	۹۸۰ ندا شد محمد حسن حق پرست

شہر ذی الحجہ

۱	عرس حضرت خواجہ نور محمد مہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳	۱۲۰۵ شیخ واقف حق
۲	عرس حضرت امام محمد تقی علیہ السلام	۶	۲۲۱ زاہد صدیق
۳	عرس حضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ	۱۸	۳۵ حبیب احد
۴	عرس حضرت جمال الدین معروف شیخ جمن رضی اللہ عنہ	۲۰	
۵	عرس حضرت شیخ شبلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۲۷	۳۳۴ صدیق مکمل

تمام شد اعراس پیران چشت اہل بہشت رضی اللہ تعالیٰ عنہم

بیت

چند روز این نسخہ را مالک سعید فی الوقت است — ورنہ ملک و مالکان مملوک ذات کبریاست

تبعاً شاہ مسعود گیلانی عفی عنہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

حمد سب لائق ہے ذات کبریا کے واسطے
بعد حمد و نعت کے صلوٰۃ بھیجون وسبدم
دی مجھے اپنی محبت یا رؤف المومنین
یا الٰہی دے مجھی شوق وصال احمدی
التجا کرتا ہون تجھ سے یا علی العالمین
افعال حسنہ وہ مجھی اور قول ہون باہی صفا
کھولدی اسرار وحدت یا وحید الواحدین
فضل کر میرے اوپر تو یا کریم الاکرمین
ہب لنا ملکاً کبیراً یا ملیک المالکین
تو لا سدیداً دے مجھی تو یا حفیظ الحافظین
امن دے مجکو الٰہی دین و دنیا مین مدام
شاد کر مجکو الٰہی غم زدہ ہون بینوا
نفس و شیطان سی پناہ دہ یا قدیر القادرین
کر عطا مجکو الٰہی درجۂ ابدال و قطب
یا الٰہی دور کر مجھسے غم دنیا و دین
حوض کوثر دی مجھی اور قرب ختم الانبیا
دور کر مجھسے الٰہی غم الم روز جزا
حج اکبر کی شرافت دی مجھی میری خدا
اعطنی الدنیا حلالاً یا رزق الخالقین
کر میسر [illegible] جگر [illegible] یا معین

نعت شایان ہے رسول مجتبیٰ کے واسطے
آل اور اصحاب و احمد مصطفےٰ کے واسطے
سید الابرار ختم الانبیا کے واسطے
ہم طفیل انبیا اور اولیا کے واسطے
دی لقا مجکو علی المرتضیٰ کے واسطے
شہ حسن بصری امام اولیا کے واسطے
شیخ عبد الواحد پیر ہدا کے واسطے
شہ فضیل ابن عیاض اہل حیا کے واسطے
خواجہ ابراہیم ادہم با صفا کے واسطے
شہ سدید الدین زاہد بے ریا کے واسطے
شہ امین الدین امین اولیا کے واسطے
خواجہ ممشاد دہلوی رہنما کے واسطے
شیخ بو اسحاق شامی چشتیا کے واسطے
خواجہ ابدال احمد چشتیا کے واسطے
از طفیل بو محمد پیشوا کے واسطے
از طفیل یوسف بدر الدجا کے واسطے
حضرت مودود صاحب چشتیا کے واسطے
خواجہ حاجی شریف مجتبیٰ کے واسطے
شیخ عثمان ہرونی صاحب سخا کے واسطے
شہ معین الدین معین اصفیا کے واسطے

یا الٰہی کر مجھے اقطاب اپنوں مین قبول
فرد یکتا کر مجھے تو یا الٰہ العالمین
یا الٰہی کر مجھے محبوب اپنا بے ریا
کھول دے مشکل میری تو یا نصیر الناصرین
یا الٰہی کر کمال اپنے سی مجھ کو بھی کمال
روشنی دے دل میرے کو یا رشید المرشدین
ہب لنا علماً عظیماً یا علیم العالمین
کر میری ملجا و ماویٰ یا الٰہ محمود دین
حسن سیرت دے مجھے اور صدق اخلاص و یقین
المدد اے خالق اور مالک ملک بقا
آرزو کرتا ہون تجھ سے اے غفور المذنبین
کر مدینے مین ٹھکانا اے حکیم الحاکمین
یا الٰہی کر کلام اپنے سے مجھکو ہم کلام
رحم کر مجھ ناتوان پر یا رحیم الراحمین
فقر و محبت تجھ سے چاہتا ہون الٰہی و مدام
کر نگاہ مجھ حال پر تو یا نظیر الناظرین
انت مولانا انت ہادی انت غفار الذنوب
کر تو رد دشمن میرے کو یا الٰہ العالمین
حب جاہ و مال و بخل و حسد اور حرص طعام
اور ریا و کبر و عجب و غضب حرص کلام
صبر و توبہ شکر نعمت دے اور خوف و رجا

شیخ قطب الدین قطب الاتقیا کیواسطے
شہ فرید الدین زہد الانبیا کیواسطے
شہ نظام الدین نظام اولیا کیواسطے
شہ نصیر الدین چراغ اولیا کیواسطے
شہ کمال الدین کمال اتقیا کیواسطے
شہ سراج الدین سراج باصفا کیواسطے
شیخ علم الدین عالم بے ریا کیواسطے
خواجہ محمود راجن اولیا کے واسطے
شہ جمال الدین جمال باصفا کیواسطے
شہ زمن حسن محمد ماہ لقا کیواسطے
بخش محشر مین محمد رہنما کیواسطے
حضرت یحییٰ مدنی مقتدا کے واسطے
شہ کلیم اللہ کلیم کبریا کیواسطے
شہ نظام الدین ثانی مقتدا کیواسطے
شیخ فخر الدین فخر الاصفیا کیواسطے
خواجہ نور محمد رہنما کیواسطے
بخش مجکو شاہ سلیمان مقتدا کیواسطے
شیخ شمس الدین شمس اولیا کیواسطے
دور کر ہر ایک کو سب انبیا کیواسطے
دین مین رکھ سب جملہ اولیا کیواسطے
کر عطا مجکو شہید کربلا کیواسطے

حب اس کے خلق خلاص رضا ہون قضا
یا الٰہی ہو دعا میری طرف سے تیرے سلام
الحمد للہ کہ ہوا مرقوم یہ شجرہ تمام
محمد سعید حامد اکا یا اکرم العالمین

بخش ان سب کو امام با صفا کے واسطے
خدمت میں جملہ اولیا و چشتیا کے واسطے
خادمان خواجگان چشتیا کے واسطے
خاتمہ بالخیر کر کل اولیا کے واسطے

تمام شد سلسلہ چشتیہ نظامیہ بتاریخ ۲۴ شہر ذی قعدہ ۱۳۰۲ تحریر یافت

بعض غزلیات عجیبہ کہ بحضور حضرت مولانا خواجہ شمس العارفین گفتہ شدند

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ز بشر خواندمت ای دوست بمورد دری
نور پاکے و فسانست حدیث گل و آب
در مرآت صور ناظر و منظور توئے
ہیچ صورت نتواند کہ کند بند ترا
عمر خواندمت آن دم کہ عیان می آئے
دا لگوازد بدیع عشاق تو باشے ناظر

این ہمہ بر تو حجابست تو چیزی دگری
محض لطفے و بہانہ است لباس بشری
وحدت ذات توازو ہم دوئی ہست بری
در صور لمعہ بے انداز سیر صورے
جان ہے خواندمت آندم کہ نہان میگذری
جمعیت جامی کہ کند دعوی صاحب نظری

مولود حسن

تا جلوہ کرد حسن کمال محمدی
آن ذات بے مثال کہ پنہان بپردہ بود
مرغ دلم کہ طائر قدس آشیانہ بود
نقش و نگار ہر دو جہانش ز یاد رفت
ہر گز منہ این دل غم دیدہ حسن

پر نور شد جہان ز جمال محمدے
بیرون شد عیان بمثال محمدے
شد دام دانہ اش خط و خال محمدے
آن دل کہ بست نقش خیال محمدے
تا زندہ شد ز ذوق وصال محمدے

ایضاً مولود حسن

ای که شرح والضحی آمد جمال روی تو	نکتهٔ واللیل وصف زلف عنبر بوی تو
سین دندان تو از یٰسٓ نشانی میدهد	سورهٔ نون تبسم دار و حلقهٔ گیسوی تو
نسخهٔ فیه شفا شهد گفتار خوش است	آیهٔ یحیی العظام آمد لب دلجوی تو
ای دو چشمت سرمگین از کحل مازاغ البصر	قاب قوسین است رمز گوشهٔ ابروی تو
قبلهٔ دلی کعبهٔ جان یا رسول الله توئی	سجدهٔ مسکین حسن هر لحظه با دا سوی تو

مولود شمس تبریز

یا رسول الله حبیب خالق یکتا توئی	برگزیده ذو الجلال پاک بی‌همتا توئی
نازنین حضرت حق صدر بدر کائنات	نور چشم انبیا چشم چراغ ما توئی
در شب معراج بودی جبرئیل اندر رکاب	پا نهاده بر سریر گنبد خضرا توئی
یا رسول الله تو دانی امتان عاجزاند	عاجزان را رهنمائی بی سر و سامان تو
شمس تبریزی چه داند نعت پیغمبری	مصطفی و مجتبی و سید اعلی توئی

ایضاً غزل در توحید

من ذات بحت مطلقم هم وصف هم اسما استم	هم نقش و موج و قطره‌ام هم جوی هم دریاستم
اول منم آخر منم ظاهر منم باطن منم	غایب منم حاضر منم یکتاست و یکتا استم
وحدت منم کثرت منم معنی منم صورت منم	هم نور و هم ظلمت منم پنهان منم پیدا استم
ساکن منم سائر منم بی بال و پر طائر منم	در دورها دائر منم چون قطب پا بر جاستم
علوی منم سفلی منم هم دین و هم عقبی منم	حجت منم دعوی منم عین همه اشیاستم
عالم منم آدم منم هم شادی و هم غم منم	هم درد هم مرهم منم هم لا و هم الا استم
جنی منم انسی منم هم عرش هم کرسی منم	هم عالم قدسی منم نور جهان آراستم
عالم منم جاهل منم هم عارف و واصل منم	مرشد منم کامل منم هم مونس دلهاستم

هم ترک و هم ایقان منم هم منع و هم حسان منم — هم کفر هم ایمان منم هم مؤمن و ترسا استم

بیجا و در هر جا منم در هر دل دانا منم — در دیده ها بینا منم در هر زبان گویا استم

هم زاهدم هم بی شعور هم عاشق بی پا و سر — هم از اسیری بی خبر هم رند نا پرکد استم

ایضاً غزل در توحید

ز شوق روی جانان آن چنانم — که سر از پا و پا از سر ندانم

چنان مستغرقم در بحر وحدت — که از کثرت نیکلی بیکرانم

چو از خود فانی و باقی با ویم — از آن هم جسم هم جان و جهانم

سوا لیه عناصر غیر ما نیست — حقیقت هم زمین و آسمانم

نمود ما بود بود دو عالم — گهی پیدا و دیگر دم نهانم

گهی در صورت قهری گهی لطف — گهی کافر گهی مؤمن از انم

گهی آزاده از هر قید گاهی — اسیری گه چنین و گه چنانم

غزل اسیر

شد بنقش موج دریا عیان — آنچه در عالم تو میخواهی منم

چون ظهور جمله اسما ماست — مظهر اوصاف رحمانی منم

هر دو عالم شد بهستی ما عیان — اصل هر پیدا و پنهانی منم

نیست عالم در حقیقت جز طلسم — گنج بی پایان اگر دانی منم

غزل جامی در توحید

ساریست سر عشق در اعیان علی الدوام — کالبدر فی الدجاجة و الشمس فی الغمام

کس را جو تاب سطوت دیدار خود ندید — در پرده سوی اهل نظر کرد خرام

ممکن ز تنگنائی عدم نا کشیده رخت — واجب بجلوه گاه عیان نا نهاده گام

در حیرتم که این همه نقش غریب چیست — بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام

هر یک نهفته لیک ز مرآت آن دگر — برگشته جلوهٔ احکام خویش گام

باده نهان و جام نهان آمده پدید — در جام عکس باده و در باده رنگ جام

قومی بگفت‌گوی که آغاز ما چه بود — جمعی بجست‌جوی که انجام ما کدام

جامی معاد و مبدأ ما وحدتست و بس — ما در میانه کثرت موهوم والسلام

غزل جامی در توحید

آن کان چنین بود نه بود از جهان نشان — الآن ما تغیر عما علیه کان

اعداد کون کثرت صورت نمای او — فلکا واحد متجلی بکل شان

هرچند در نهاد عیان نیست غیر او — فی حد ذاته نه عیانست و نه نهان

نوریست محض کرده باوصاف خود ظهور — تا هم تنوعات ظهورش بود جهان

دانا بهر بصیرت بینا بهر بصیر — گویا بهر زبان و توانا بهر توان

جامی کشیده دار زبان را که سر عشق — رمزیست کس مگو حدیثش اکسان

غزل جامی در توحید

ای جاودان بصورت اعیان برآمده — گاهی نموده ظاهر و گه مظهر آمده

از روی ذات ظاهر و مظهر یکیست لیک — در حکم عقل این دگران دیگر آمده

بی صورتست عشق ولی عشق صورتش — غالب شده بکسوت صورت برآمده

معنی غایتست بهر صورتی که هست — در چشم منکران چه عجم از منکر آمده

در موطن ظهور و بطون نیست غیر او — هرچند کز ظهور و بطون برتر آمده

گاهش کشیده جاذبهٔ عاشقی عنان — با داغ عاشقان بلا پرور آمده

گاهش گرفته جلوهٔ معشوقی آستین — بر شکل دلبران پری پیکر آمده

یکجا نشسته بر سر صدر جلال و جاه — وز جمله سروران جهان برسر آمده

یکجا فگنده خرقهٔ فقر و فنا بدوش — محتاج وار حلقه زنان بر در آمده

هر جا پی نظاره ستاده است منتظر / منظور هم خود است که منظر بر آمده
بنموده روی مهوش ز بهر عاشقان / و انگه کشاده چشم و تماشا بر آمده
همراه وحی گشته و روح القدس شده / پیغام خود رسانده و پیغمبر آمده
بحر است متفق که ز اوصاف مختلف / باران و قطره و صدف و گوهر آمده
بیرون ز عشق و عاشقی و معشوقی هیچ نیست / این هر دو اسم مشتق از آن مصدر آمده
مشتق چو نیک درنگری عین مصدر است / کاندر صفات ظاهر خود مظهر آمده
نشگفته است جز گل وحدت بباغ عشق / هر چند گاه اصفر و گه احمر آمده
جامی ندید رنگ از آن گل عجب مدار / کز غم کبود خرقه چو نیلوفر آمده

غزل دیگر جامی علیه الرحمة در توحید

هر جا که کنم خانه هم خانه ترا یابم / هرگز نه روم جایی کانجا نه ترا یابم
گه خواب کنم در خانه گه بروم تنها / در خواب ترا بینم در خانه ترا یابم
در بزم قدح نوشان در چشم وفاکوشان / معشوق ترا دانم جانان ترا یابم
در صحبت هر جمعی کافروخته شد شمعی / گرد سر آن گردان پروانه ترا یابم
گر جانب میخانه آیم پی پیمانه / در دست می آشامان پیمانه ترا یابم
از سر بکشم خرقه در بحر شوم غرقه / در هر صدف پنهان دردانه ترا یابم
از خود بخجل جامی پیزان در گنامی / کاندر تتق وحدت بیگانه ترا یابم

غزل نیاز در توحید

من پاکباز عشقم ذوق فنا چشیده / آهوی دشت قربم از ما سوی رمیده
من نور ذات حقم ای صاحب بصیرت / در صورتم اگرچه از خاک آفریده
در صورتم نظر کن اندر مرقع خلق / نقاش دست قدرت تصویر برکشیده
روح الهی ام من جان خدای ام من / از صنعت عجیبه در آب و گل دمیده

من جلوه گاه ذاتم هم مظهر صفاتم
هر پرده ها سے وہمے مارا حجاب دارد
قول نیاز بشنو یعنے ز خود برون شو

هم اصل کائناتم از نور نش آفریده
دیدم بروئی جانان هر پرده ها بچو دیده
چون از خودی برآئی باشی خدا رسیده

غزل دیگر در توحید

عکس رخسار در آئینهٔ جان بنمود
دل بجانان ده و میباش و حضور
عاشقان را که بود قبله جمال جانان
ساقی عشق بیک جرعه چه مست فگند
هر که سر باخت به میدان با این حین

نیک دیدیم که عکس تو همان عین تو بود
روز خود گم خویشتن که همین ست و در
نبود هیچ نماز بجز از ترک وجود
من ندانم درین بادیه او مایه چه بود
عاقبت گوئی سعادت رسیان او چه بود

غزل احمد جام صاحب در توحید

ما شاهباز قدسیم از لامکان پریده
اسرار کنت کنزاً بر لوح دل نوشته
سیمرغ قاف قربیم از دام کون جسته
هر کس بچشم صورت ما را کجا شناسد
احمد نیم که اوئیم از خود سخن چه گوئیم

بهر شکار رفتیم در قالب آرمیده
در نامهٔ عبادی انی قریب دیده
طاؤس باغ عرشیم از آشیان پریده
ما نور کردگاریم در آب و گل دمیده
در پیکرم نظر کن کز قدرت آفریده

غزل دیگر در توحید احمد جام

من عاشق بدنامم دیوانه و بدکارم
نی مؤمن نے مسلم نے کافر نے ملحد
گه در روضهٔ رضوانم گه بلبل بستانم
من عاشق جان بازم معشوق سرافرازم
سیمرغ ز کوه قافم وز مستی چنین لافم

والله نبود عارم گر یار بود یارم
نی مستم نه هشیارم والله چه دیندارم
گه در گلشن گهی شمع شب تارم
من ترک سر اندازم من دلبر عیارم
شاهبازه جهان گیرم پروازه جهان دارم

من دلبر نہانم بہ صورت انسانم | من قادر جبارم ستارم غفارم
احمد تو مخوان ما را جز حق تو مدان ما را | از مذہب و پنداری بیزارم بیزارم

غزل جامی در توحید

خزر جانہاست نام دل بر ما | لا اعنی اسمہ و ما اسمی علی
نام او گنج نام او لاہوت | گنج پنہان و نام او پیدا
ہمہ اسما مظاہر ذات اند | ہمہ اشیا مظاہر اسما
لا اری فی الوجود الا ہو | محو شد نام غیر نقش سوی
ہستی مطلق ست وحدت صرف | این ہو این انت این انا
من و او و تو چو از میان برخاست | سیر وحدت شد از ہمہ یکتا
جان جامی ز نکتۂ وحدت | نشکید چو ماہی از دریا

غزل اسیر در توحید

وہو معکم زین معیت حق چہ خواست | یعنی واجب را ز ممکن جلوہ ہاست
گر نہ حسنش دائما در جلوہ ہاست | این نمود و بود عالم از کجاست
از تجلی جمال وحدت ست | در حقیقت این کہ کثرت را بقاست
ہستی عالم ہمہ ہستی اوست | بی بقای حق جہان عین فناست
ہر چہ دارد نقش ہستی در جہان | ہر یکی آئینۂ وجہ خداست
حق و باطل آئینۂ یک دیگر اند | ہر دو در معنی ہم الا و لاست
گر بصورت غیر باشد یار ما | چون بمعنی بنگری از عین ماست
ہر دو با ہم ہمچو موج و بحر دان | در تو جام و بادہ گوئی ہم دو داست
کل شیء ہالک دانی چہ گفت | ای اسیر دوست بی ما و شماست

غزل اوحد در عشق

اندر آن دیر دیگر که درد دل بود درمان یافتم
در حجاب زلف جانان نور ایمان یافتم

جستجو کردم بسے در مدرسه لیکن ز عشق
این چنین اسرار اندر بزم رندان یافتم

سالها گشتم بسی در مسجد و در صومعه
مقصد دل هرچه بود از کوی جانان یافتم

کار من هر لحظه عشق ماه رویان است و بس
زانکه اندر روی ایشان حسن رحمن یافتم

چون گرفتم ساغرے از دست پیر میکده
از شمول فیض او این ستر بستان یافتم

جز جمال دلبرم در چشم من ناید دگر
این سعادت تا وحدی از فضل سبحان یافتم

غزل خواجه حافظ

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهرآشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

جفا گفتی و خورسندم عفاک الله نکو گفتی
جواب تلخ مے زیبد لب لعل شکرخا را

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم
که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا را

تمام کاتب [illegible]

[illegible]

تمام شد غزلیات سنه ۱۳۰۲

هو الغنی

فہرست مطالب مرآۃ العاشقین

شعر دعائیہ

الٰہی کن بہ عشق خویش رنگین
بحق شیخ شمس الحق والدین